

در زمینه اشتغال نیز دقیقاً شاهد سد افکندن رژیم پیش پای زنان از یکسو و از سوی دیگر هجوم سیل وار آنان برای در هم شکستن این درها، بوده ایم. در نتیجه، جمهوری اسلامی نهایت کوشش خود را به کار برد تا زنان کار آمد و کارشناس و کارمند غیر مکتبی را برکنار کند. تا امروز تا جایی که توانسته کادر آموزش دیده مکتبی خود را جایگزین کرده است. هر چند زنان دگراندیش نیز از تلاش باز نایستادند و گاه با تغییر شغل و با ایجاد زمینه ای نو برای فعالیت، به هر حال قدرت خلاقیت و کارایی خود را وارد عمل کرده اند، اما هنوز پس از ۲۰ سال، آمار زنان شاغل در محاسبات آماری، حتی نزدیک به میزان قبل از انقلاب نرسیده است.

با در نظر گرفتن این تحولات می شود پیش بینی کرد که فردا فارغ التحصیلان دانشگاهها با تقاضای کار رو در روی دولت قرار گیرند. و این نیرویی است که از طریق شبکه گسترده و پیشرفته ارتباط بین المللی از تحولات دنیای معاصر با خبر است و نمی شود مطالباتش را به آینده ای موهوم حواله داد.

نسلی که امروز پا به عرصه اجتماع می گذارد ممکن است با مبارزات زنان نسلهای قبل آشنا نباشد، که هست، اما بهره وری از حقوق برابر؛ حق انتخاب و تصمیم گیری؛ حق مشارکت سیاسی و اقتصادی و امکانات پیشرفت را طلب می کند. حتی خانواده های روستایی، به با سواد شدن دخترانشان توجه پیدا کرده اند. روند میل به پیشرفت، تمام زنان کشور را در بر می گیرد و هر روز عده بیشتری از زنان ایرانی را به شمار زنان آگاهی که خواهان تغییر سرنوشت خود هستند می افزاید.

در زمینه فرهنگ و ادبیات، و هنر تحول خود آگاهی زنانه از چشم پژوهشگران پنهان نمانده است. زنان شاعر، نویسنده و هنرمند در فضای بسته ۲۱ سال اخیر همچون گلی از میان مرداب شکفته اند. در زمینه شعر، با این که پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی بسی رقیب مانده اند اما راهی که پروین با نقد شرایط زن آغاز کرد بی آن که پدر سالاری را به زیر سوال ببرد؛ در فروغ و سیمین با دو شکل متفاوت بلوغ، به نقد پدر سالاری و آگاهی زنانه تبدیل شد، و اکنون این فرهنگ منتقد و آگاه، جای خود را در میان گسترده ترین آحاد زنان باز کرده است.

در زمینه سینما ورود زنان به صحنه کارگردانی گواه اعتماد به نفس رشد یافته، زنانه است، و صدایی است که نمی خواهد به هیچ وجه از گفتن باز بایستد. ممکن است سمیرا مخمل باف با امکان ویژه ای که پدرش در میان خودیها دارد، از امکانات ویژه ای برخوردار باشد، اما همین که نام فیلمش را «تخته سیاه» می گذارد، فیلم «خانه سیاه است» فروغ را تداعی می کند. خانه یا تخته به هر حال سخن از متن جامعه ایست که سیاه است.

زنان نمی خواهند در این سیاهی و تباهی در جا بزنند. می خواهند بیرون از سلطه مردسالارانه که قوانین و مقررات را بنابر مقتضیات خودش وضع می کند راه را بگشایند. قدم اول لغو قوانین شرعی است که در قانون اساسی مشروطیت و سیر متحوّل قانونگذاری جز در مواردی به حداقل رسید ولی خمینی، از جمله با تحمیل حجاب و جداسازی زن و مرد آن را براساس «قانون» برقرار کرد.

جمهوری اسلامی، در اصل ۲۱ قانون اساسی نظامی که به ملت تحمیل کرد، اجازه می دهد که حقوق زنان فقط و صرفاً در چارچوب فقه رعایت شود. در استبداد کبیر، قانونی وجود نداشت که حق و حقوقی به مرد و زن تعلق بگیرد و شریعت با خفیف شمردن زن، اعمال می شد. در استبداد خمینی، شرایع را در قالب قانون اساسی قانونمند کرده اند و از طریق قوه قضاییه و قوه مجریه و حکام شرع اجرا می کنند. احکام شرع، خاصه درباره حیات و ممات زنان نه چشم پوشیدنی است و نه شوخی بردار است. تا زمانی که قانون مجازات اسلامی، شلاق، سنگسار و قصاص تجویز و اجرا می شود؛ تا زمانی که در حوزه خانواده، در قانون مدنی جمهوری اسلامی، مرد صاحب اختیار خانواده است - با حق تعدد زوجات، طلاق و حضانت و ولایت فرزندان - و زن اصالتاً چنین حقوقی ندارد، تغییر در وضعیت زنان بدون تغییر در قانون مدنی، بنیادی نخواهد بود. تا زمانی که قوانین عرفی منطبق با معیارهای جهانشمول حقوق بشر جایگزین مقررات مدنی و جزایی فقهی نشوند، هر بند و تبصره ای برای تلطیف این مقررات، با باد بلهوسانه آخوند و متشرع بر باد خواهد رفت. اما این زمان کی خواهد رسید؟ زمانی است آمدنی یا زمانی است آوردنی که باید ما زنان خود حامل آن باشیم!

اگر در ایران قدمهائی اساسی به سوی تشکیل و تشکل سازمانهای مستقل زنان برداشته شده بود امروز درخواست تغییر در قانون مدنی و قانون جزای اسلامی را سرلوحه برنامه های خود قرار می داد و زنان جامعه را در این راستا بسیج می کرد. اگر فضای سیاسی و اجتماعی ایران اجازه می داد چنین تشکلهایی به وجود بیایند، در مقابل بازداشت و زندانی شدن زنی که جرمش نورافکندن بر ابعاد این قوانین تبعیض آمیز و ظالمانه است، به اعتراضی گسترده برمی خواست. مگر مهرانگیر کار و شهلا لاهیجی، یکی حقوقدان و دیگری ناشر کتابهای زنان، جز بیان آن چه که در جامعه عیان است، جرمی مرتکب شده اند؟

می خواهیم نتیجه بگیریم که چشم انداز آینده زنان ایران در گرو دفاع از حقوق مدنی زنان؛ دفاع از آزادی بیان و اندیشه؛ مطالبه شرکت مستقیم و همه جانبه زنان - اعم از مکتبی و مذهبی و دگراندیش - در تعیین سرنوشت جامعه و کشور از طریق تصمیم گیری و سیاست گذاری در تمام لایه های قدرت است. هر تحولی به سود زنان در جامعه ایران، بدون نهادینه شدن تساوی حقوق میان زن و مرد، سست بنیاد است و تا بانگ دادخواهی زنان، بلندتر و بلندتر نشود در هیچ شرایطی و با هیچ اصلاحی پاسخی درخور نخواهیم شنید!

چه کسی بهتر از خود زنان می تواند سخنگو، مدافع و بیان کننده دردها و محرومیتها و خواستههای زنان باشد؟ و چه سازمان و تشکیلاتی جز تشکلهای فعال مستقل زنان می توانند هادی و ناقل مطالبات آنها گردند؟ تا فردا هنگام اعاده حاکمیت به مردم، کسی نتواند زنان و خواسته های آنان را دستکم گیرد و حقوقمند شدن آنان را، همان گونه که تجربه کردیم، به زمانی «مناسب» حواله دهد. زنان مکتبی در چارچوب همین قانون و نظام جمهوری اسلامی نمایندگان، بلندگوها و سازمانهای خودشان را دارند. از قوانین شرعی دفاع می کنند و در کنف حمایت دولت قرار می گیرند. زنان غیر مکتبی و لاییک اما می توانند طنین صدای خود را در میان زنان، جوانان و اقشار و طبقات مترقی جامعه بشنوند و با اتکاء به این نیرو و بیان روشن

نظرات و استدلالهای خود، در حرکتی سازمانیافته و گسترده برای یک بار و همیشه موانع فقهی را از پیش پای خود بردارند! و جدایی دین از دولت را محقق سازند.

* سخنرانی در یازدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی در بحث راجع به چشم انداز آینده وضعیت زنان ایرانی در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و امورات اجتماعی روز ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰.

حقوق بشر

سرگذشت تلخ و خشن زندان*

ثریا علیمحمدی (اعظمی)

جزو کسانی بود که تن به قوانین ضد انسانی حاج داود نداد. سال ۶۲ حاج داود او را در تخت های معروفش نشانند در این تخت ها زندانی مجبور بود از صبح تا شب بدون کوچکترین حرکت یا حرفی چهار زانو بنشیند. فقط تعداد کمی از زندانیان توانستند دوام بیاورند. مهین ۱۰ ماه در گور چوبی نشست و تسلیم نشد.

با یاد و نام احمد شاملو ستایشگر عشق و آزادی آغاز می کنم.
ما در زندان با شعرهای شاملو زندگی می کردیم. شعرهای شاملو بر در و دیوار سلولهای تاریک و نمناک زندان، همچون دریاچه ای بود بر «هوای تازه»^(۱) و پیامش حجتی بر این آرزو: «که من و خورشید را هنوز - امید دیداری هست»^(۲).

امروز قرار است به عنوان شاهد از فاجعه ۶۷ یاد کنم. قبل از من سایر زندانیها و هم بندیهایم، در این باره بسیار گفته و نوشته اند. آنها گاه سخن از انتخاب گفته اند. انتخاب بین مرگ و زندگی در جهنم سال ۶۷.

امروز بخشی از صحبت من هم به ترسیم گوشه هایی از شرایط ۶۷ و مسأله انتخاب اختصاص دارد. بی تردید پاسخ امروز من، تنها کوشش ناچیز است برای دامن زدن به این سؤال

که آیا در محدوده تنگ و شرایط پیچیده ای که یک طرف مرگ بود و طرف دیگر تسلیم و شکستن، اساساً می توانست انتخابی وجود داشته باشد؟
حالا دیگر اکثر شما می دانید که سال ۶۷ در دادگاه با دو پرسش که فقط «آری» یا «نه» می خواست. سرنوشت زندانی تعیین می شد، از مجاهدین می پرسیدند: ولایت فقیه را قبول داری یا نه؟ جمهوری اسلامی را قبول داری یا نه؟ از چپ ها سؤال می کردند: مسلمانی یا نه؟ نماز می خوانی یا نه؟
هر کس جواب منفی می داد می رفت به صف چپ - یعنی صف مرگ - آنهایی که پاسخ مثبت می دادند می رفتند صف راست...



در سال ۶۷ بودند کسانی که مثبت و منفی بودن پاسخشان در سرنوشت آنها تأثیری نداشت، سرنوشتشان قبلاً از جانب زندانبان تعیین شده بود. این ها تعدادی از رهبران و کادرهای جنبش بودند که از مواضع سازمانشان دفاع میکردند و تن به تسلیم و ندامت نداده بودند. تصادفی نیست که جزو اولین گروهی بودند که اعدام شدند.

سال ۱۳۶۷

بودند کسانی که به خاطر ارزیابی غلط از شرایط به پرسشها پاسخ منفی دادند و ناآگاهانه به استقبال مرگ رفتند. بودند کسانی که سؤال مسلمانی یا نه پاسخ مثبت دادند و برای خواندن نماز آن قدر شلاقشان زدند که یا نماز را پذیرفتند یا خودکشی کردند. بودند کسانی که به تصادف در سلول یا صفی قرار گرفتند و سرنوشتشان رقم خورد. در گوهر دشت روز اول اعدامها، تصادف نقش زیادی در تغییر مسیر مرگ و زندگی داشته است.

در این میان بودند کسانی (از هر گروه و دسته ای) که به خاطر باورها و انگیزه هاشان در هر شرایطی به زندانبان پاسخ منفی می دادند. شاید سال ۶۷ نمی دانستند چوبه دار در انتظار آنهاست. اما به جرأت می گویم اگر هم می دانستند، در گفتن «نه» تردید نمی کردند. شاید واژه انتخاب در مورد اینان مناسب باشد گر چه در «نه» گفتشان عشق به زندگی را می بینم و نه انتخاب مرگ ...

در زندان جمهوری اسلامی (در زندان شاه هم همین طور) مرگ هم انتخابی نبود، زیر بازجویی تا سرحد مرگ شکنجه ات می کردند اما چهار چشمی مراقب ات بودند مبادا خودکشی کنی، می خواستند لحظه مرگ زندانی را هم خودشان تعیین کنند. زندانی زیر شکنجه فجیع ترین شکل خودکشی را بجان می خرید.

یکنفر با شلنگ آب توالت خودش را کشت. شلنگ را توی مقعدش فرو کرد و با فشار آب خودکشی کرد. باورش مشکل است، اما اتفاق افتاده است.

پاره کردن شکم، جویدن رگ دست با دندان، با سر شیرجه رفتن از طبقه چندم و صدها نمونهٔ فجیع دیگر که حلق آویز شدن و داروی نظامت خوردن در مقایسه با آن مرگی آسان و راحت به حساب می آید.

امروز دلم می خواهد از خاطرات و تجربه های خودم (از زندان زنان) حرف بزنم. تجربهٔ زندان شاه را هم از سرگذراندم و خاطراتم با این دوره گره خورده است.

سال ۱۳۵۷

سال ۵۷ را به یاد می آورم و «و شعار زندانی سیاسی آزاد باید گردد». صدای انقلاب را از پشت دیوارهای زندان می شنیدیم. رژیم شاه مجبور شد صدها نفر از زندانیان سیاسی را آزاد کند. گرچه مناسبت آن را *چهارم آبان* [تولد محمدرضا شاه] اعلام کرد.

شب *چهارم آبان*، بخشی از زندانیان مرد، شبانه و بی سر و صدا از زندان قصر آزاد شدند. هم زمان اسامی تعدادی از زنان زندانی را نیز برای آزادی خواندند. و از ما خواستند همان شب زندان را ترک کنیم. ما نپذیرفتیم. رسماً اعلام نکردیم، اما استدلال این بود: «نمی خواهیم روز *چهارم آبان* آزاد شویم».

اصرار و پافشاری مسئولین زندان تصمیمان را تغییر نداد. کار بجایی کشید که دو نفر از رفقای مرد که همان شب آزاد شده بودند و همسرانشان حاضر به ترک زندان نبودند، تا پشت در بند آمدند و برایمان پیغام فرستادند: «داوطلبانه در زندان ماندن حرکتی چپ روانه و احساسی ست»، و از ما خواستند همان شب زندان را ترک کنیم. پیام این رفقا هم تأثیری نداشت. آن شب در زندان قصر ماندیم. روز پنجم آبان در گروههای چند نفری آزادمان کردند. پشت در زندان در آغوش خانواده ها و شاخه های گل مردم غرق شدیم.

بعد از آزادی برخی از رفقای مرد (از هر گرایشی) به خاطر این اقدام از ما انتقاد کردند. شاید داوطلبانه در زندان ماندن عملی چپ روانه بود اما این که ما حاضر نشدیم به مناسبت *چهارم آبان* آزاد بشویم و یادآوری چهرهٔ شاد مردم و خانواده ها، چنان تأثیر ماندگار و پر شوری در ذهنم بجا گذاشته که هر گز بابت آن خودم را سرزنش نکرده ام.

این خاطرهٔ شیرین با خاطرهٔ تلخی از زندان جمهوری اسلامی گره خورده است. پس از تابستان ۱۳۶۷ تعداد کمی از زندانیان مرد زنده ماندند. شنیدیم در وضعیت روحی بدی هستیم. احساس یأس و سرخوردگی می کردند. در نامه ها و ملاقاتها این احساس را می گفتند و می نوشتند. شکنجه های سختی را از سرگذرانده بودند. درکشان می کردیم. پس از ۲۲ بهمن ۱۳۶۷ به تدریج آزاد شدند. اما بودند زنانی که به رغم آزاد شدن همسرانشان به مقاومت ادامه دادند. چند تن از آنها برای پذیرش شرایط آزادی تحت فشار شدید مردانشان بودند. وضعیت آنها خاطرهٔ زندان شاه و نمونه های مشابه آن را برایم زنده می کرد.

راست این است که در زندان شاه و زندان جمهوری اسلامی، زنها موضع تندتری داشتند. شاید پیچیدگی روح انسانها و در این مورد ویژگی روحیه زنان جامعه ما نقش داشته است. اما به راستی منشاء این سرسختی کجاست؟ آیا به دلیل همان ستم تاریخی نیست؟ گرچه این

سرسختی‌ها صرفنظر از جنبه‌های مثبت در مواردی زیانبار بوده‌اند. از نمونه‌اش مرزبندی به اصطلاح سیاسی - ایدئولوژیک بین خودمان بود. زنها در این مورد هم تندتر و اما متأسفانه نازلتر عمل می‌کردند. امیوارم در ادبیات زندان که امروز جایگاه ویژه‌ای دارد به ریشه‌ها و دلایل این نوع مرزبندی توجه بیشتری بشود.

«جسدها بر خاک افتاده - اما دیده‌ها بر پا ایستاده‌اند» (۳)

یازده سال پیش در چنین روزی (دوم مهر ماه ۶۷) در گوهر دشت و اوین هنوز مردان اعدام می‌شدند و زنان چپ به جرم ارتداد زیر شلاق‌نماز سخت‌ترین روزهای مقاومتشان را می‌گذراندند. * فاجعه از بیست و هفتم تیر ماه شروع شد. همان روز که خبر پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ را شنیدیم، هنوز نه ما و نه شما نمی‌دانستیم بهایش را چه کسانی می‌پردازند. اولین بازتابش قطع‌ملاقات و همه امکانات ارتباطی ما با دنیای خارج از زندان بود. سهم ما از جهان بیرون تکه‌ای شد از آسمان و چشم اندازی از چراغهای شهر.

از پنجم مرداد اعدامها شروع شد. حدود چهل مجاهد در بند ما بودند که همه را در گروههای چند نفری برای اعدام بردند. شنیدیم پیش از اعدام شکنجه شده‌اند. به دختران باکره تجاوز کردند. بعضی‌ها را با چادرشان دار زدند. هنگام اعدام دستهای یکدیگر را می‌گرفتند. پس از اعدام گره دستهایشان باز نمی‌شد. پاسداری با وحشت گفته بود: «آنها حتی پس از مرگ جدا شدنی نیستند!» و حکایت‌های تلخ دیگر از خشونت بی‌حد و مرز که فاجعه ۶۷ را رقم زد. مرداد ۶۷ ماه وداع با دوستان و هم‌بندی‌هایمان، ماه بهت و ناباوری، کابوس‌های شبانه، و روزهای بی‌م و انتظار، در هم زیستی با مرگ گذشت.

آن سال در طبقه دوم ساختمانی به نام آسایشگاه بودیم که روی تپه اوین و به دست زندانیان تواب ساخته شده بود.

گاه شبها از لابه‌لای میله‌های آهنی با حسرت به چراغهای شهر می‌نگریستیم. انگار همه ما را از یاد برده بودند. در آن سوی دیوار مادران خبر نداشتند که از چادر دخترانشان طناب دار ساخته‌اند و جسد پسرانشان، شبانه در گورستانی بی‌نام دفن می‌شود.

در یکی از همان روزها چند نفر برای پرسش و پاسخ آمدند. جز «آری» یا «نه» پاسخی نمی‌خواستند. با دو پرسش مسلمانی یا نه؟ نماز می‌خوانی یا نه؟ این پرسش و پاسخ‌ها تازگی نداشت. دهها بار در بازجویی و بازدید مسؤولین به پرسشهایی نظیر آن جواب داده بودیم. یک ماه قبل از اعدامها در یکی از همین پرسش و پاسخها، رییس زندان با لحنی کنایه‌آمیز گفته بود: «فعلاً جو دموکراتیک است، هر چه دلتان می‌خواهد بگویید».

در اولین روزهای شهریور سخنرانی یک مقام قضایی از بلندگوی بند پخش شد. با لحنی تند و خشن به کمونیستها حمله کرد و برای «کافر»ها خواستار اشد مجازات شد. گفت: «حالا بعد از منافقین نوبت کافرهاست».

هم زمان خبر تکان‌دهنده‌ای به ما رسید. شنیدیم زندهای چپ را در بند انفرادی در هر وعده نماز شلاق می‌زنند. کسانی که شلاق می‌خورند بچه‌های آزادی و یا به تعبیری ملی

کش‌ها*** بودند که شرط آزادیشان مصاحبه و ندامت بود که حاضر به پذیرش آن نبودند. از دو ماه پیش، آنها را برده بودند انفرادی و حالا به جرم ارتداد شلاقشان می زدند.

یکی دو هفته بعد عده ای از آنها را فرستادند بند ۲ (بند ۲ عمدتاً جای کسانی بود که نماز می خواندند و امر و نهی های زندان را رعایت می کردند)، شنیدیم نماز را پذیرفته اند. برایمان پیام فرستادند که شکست خورده ایم. گفتند حکم اعدام را به مرگ تدریجی و نامحدود بودن پایان رنج ترجیح میدادند. بیشترشان جزو کسانی بودند که زیر شکنجه و در زندان مقاومت کرده بودند. در میان آنها دختر جوان و مقاومی بود که در بند محبوبیت زیادی داشت. او بیشتر از ۱۴ روز شلاق نماز را تحمل کرده بود. حتی رگ دستش را زد. دستش را بخیه زدند و یک جیره مخصوص هم به خاطر خودکشی به شلاقش اضافه کردند. بالاخره دختر جوان و دوست داشتنی بند ما، طاقش تمام شد و در یکی از وعده های نماز به پرسش نماز می خوانی؟ پاسخ مثبت داد. ملامتشان نکردیم. همه خودمان را در برابر خطری می دیدیم که عبور از آن کار هر کسی نبود. مطمئن بودیم نوبت ما هم می رسد. همین طور شد.

یک روز ۸ نفر را از بند ما بردند. در دادگاه به سؤال مسلمانی یا نه؟ هر هشت نفر پاسخ منفی دادند. حاکم شرع برای آنها نیز مجازات مرگ زیر شلاق یا توبه را صادر کرد. در اعتراض به حکم همان جا اعلام اعتصاب غذای نامحدود کردند. از همان روز حکم شلاق در موردشان اجرا شد. چند روز بعد تعداد دیگری را بردند. دختر جوانی هنگام رفتن با لحنی شوخ گفت: «می رویم برای امتحان یا قبول میشویم یا رد».

وعده های نماز را به روش سنی ها روزی پنج نوبت کرده بودند. برای هر وعده نماز پنج ضربه شلاق. نوبت اول با صدای اذان صبح شروع می شد. یکی از هم بندیهایم که شلاق نماز را تجربه کرده در خاطراتش می نویسد:

با آن که خودم را آماده کرده بودم، باز از صدای ترقق چفت در یکه خوردم. «نماز می خوانی؟...» - «نه!»؛ «بیارش!» خودم راه افتادم. از سلول تا تخت نزدیک بیست قدم می شدم. روی تخت دراز کشیدم. دستهایم را مشت کردم. پتو را انداختند رویم اول بار که این کار را کردند برایم عجیب بود. حالا می دانم که اینها از حرکت بدن زن واهمه دارند... اولین ضربه به طور آریب از شانه چپ به پهلوی راست فرود آمد. شمردم، شمردم همیشه کمک می کشد. دومی بر جاله کمر. سومی با اولی یک ضربه ساخت. چه دست سنگینی دارد این «سسرلک» جالدا! چهارمی درد دومی را تشدید کرد. شلاق پنجم به پشت رانهایم گرفت و سوزاند. شلاق صبح همیشه دردناکتر از وعده های دیگر بود. موقع برگشتن، پاهایم به هم می پیچید. دوبار در حال سقوط، پاسدار زیر بغلم را گرفت و هولم داد. کور مال کور مال دنبال دیوار می گشتم که دستم را به جایی بگیرم. پاسدار پس بقیه ام را گرفت و آورد انداختم توی سلول

[...]

آرام به کمرم دست کشیدم. فکر کردم پوست پاره شده، اما نه، عرق کرده بودم. گوشت مثل یک تاول پر آب بود، آب لمبو شده بود. یک لحظه دلم برای خودم سوخت. حس کردم کسی برایم گریه می کند. خودم بودم.^(۲)

اواسط مهر ماه با خبر شدیم رییس زندان عوض شده. تحلیلها شروع شد. بعضی نسبت به این تغییر خوش بین بودند. و عده ای بر این باور که تا همه را نکشند و تسلیم نکنند دست بردار نیستند.

اما هنوز هیچ کس نمی دانست حسابها تسویه شده. هزاران نفر اعدام شده اند و در گوشه گوشه شهرهای ایران، «و گورستانی چنان بی مرز شیار کردند. که بازماندگان را هنوز از چشم خونا به روان است»

چند روز بعد رییس جدید برای بازدید آمد. سلام کرد. کسی جوابش را نداد. از خواسته هایمان پرسید. سکوت کردیم - گفتند شلاق نماز قطع شده و دوستانمان اعتصاب غذاشان را شکسته اند. اواخر مهر ماه کسانی را که برای شلاق نماز برده بودند به بند منتقل کردند، از دیدن چهره و اندام تکیده شان گریستیم. با این که دو هفته از پایان شلاق نمازشان می گذشت هنوز به سختی راه می رفتند، اما برق پیروزی در چشمانشان می درخشید! دو نفر بیش از همه آسیب دیده بودند. آنها ۲۲ روز شلاق خورده و تسلیم نشدند. به قول یکی از دوستان: «بیست دو روز اعتصاب غذای خشک و ۵۵۰ ضربه شلاق رکورد بی سابقه ای بود.»^(۵)

سال ۶۷ چند نفر خودکشی کردند. دختر جوانی زیر شلاق نماز خودش را با چادرش دار زد. در شرع اسلام، شلاق نماز برای زنان در روزهای عادت ماهانه قطع می شود. اما بودند زنانی که در اعتراض به «احکام اسلامی» حتی حاضر نشدند عادت ماهانه شان را اعلام کنند.

وقتی متن صحبت امروز را آماده می کردم با خودم عهد کردم از هیچ فرد خاصی نام نبرم که مبادا قهرمانان گمنام فاجعه ۶۷ در سایه شخصیت ها گم شوند. اما یاد نکردن از مهین بدویی ظلمی است به فریاد خاموش او. مهین بدویی سال ۶۰ دستگیر شده بود. هوادار ساده یکی از گروهها چپ بود. جزو کسانی بود که تن به قوانین ضد انسانی حاج داود نداد. سال ۶۲ حاج داود او را در تخت های معروفش نشانند در این تخت ها زندانی مجبور بود از صبح تا شب بدون کوچکترین حرکت یا حرفی چهار زانو بنشیند. فقط تعداد کمی از زندانیان توانستند دوام بیاورند. یکی از آنها مهین بدویی... بود. مهین ۱۰ ماه در گور چوبی نشست و تسلیم نشد. حاج داود موفق نشد او را بشکند. بالاخره با تعویض رییس زندان خودشان او را بیرون آوردند. اما پس از آن مهین انزوا را برگزید. غذایش را تنها می خورد. تنها قدم می زد و معمولاً به دیوار می نشست. بعد از چند سال، دیگر با هیچ کس حرف نمی زد. آرام و محجوب بود. با نگاهی بی تفاوت. همیشه لبخند غیر قابل تفسیری بر گوشه لبش داشت. سال ۶۷ در جریان اعدامها رفتارش تغییر کرد. بی قرار و مضطرب بود. معلوم بود به دنبال مرگ می گردد. بالاخره رگ دستش را زد. دستش را بخیه زدند. اما در بهداری دوباره رگ دستش را برید و برای همیشه آرام گرفت. از مهین که می نوشتم آرزو کردم، کاش نویسنده بودم و واژه هایم صدای فریاد خاموش مهین و همه کسانی می شد که قربانی خشونت غیر قابل توصیف رژیم جمهوری اسلامی شدند.

پیش از زندان جمهوری اسلامی، خشونت را فقط در اشکال عریان آن می شناختم و می فهمیدم. تنها در سالهای آخر زندان و پس از آزادی بود که در مورد آن تأمل کردم.

بعد از انقلاب تهرانی و آرش دو بازجوی معروف ساواک دستگیر شدند. در مصاحبه تلویزیونی آنها را دیدم. شکنجه گران دیروز، چقدر مفلوک و زبون بنظر می رسیدند. آرش شکنجه ام کرده بودم و اذیت و آزارهای دیگر، که ما زنان زندانی هنوز هم ترجیح می دهیم در مورد آن سکوت کنیم. آرش اعدام شد - پیش از آن بارها آرزوی مرگش را کرده بودم. اما وقتی اعدام شد، احساس پیروزی نکردم. بودن و نبودنش دیگر برایم فرقی نداشت. آرش با شلاقش معنا پیدا می کرد. در واقع من طالب مرگ خشونت بودم. اما آن زمان این تفاوت را نمی فهمیدم. تنها وقتی که شلاق آرش را در دست لاجوردی (زندانی دیروز) دیدم، دانستم، و به بهایی گران آموختم که مرگ خشونتگر به مفهوم مرگ خشونت نیست.



من نوه ای دارم که نوجوان دوازده ساله ایست. وقتی زندان بودم متولد شد. دخترم گاهی او را همراه خودش به ملاقاتم می آورد. من نتوانستم مثل همه مادر بزرگها، برای نوه ام کلاه ببافم، لالایی بخوانم و نوازشش کنم. سال ۶۹ که آزاد شدم، سه سالش بود. اولین بار که بغلش کردم گریه کرد، شاید از چهره تکیده و موهای سفید شده ام ترسید. شاید هم من، هنر مهر ورزیدن را فراموش کرده بودم. به هر صورت مدتی طول کشید تا مرا به عنوان مادر بزرگش پذیرفت. آن روزها (و هنوز هم) شنیدن صدای اذان، آزارم می داد. مثل صدای صغیر شلاق. نوه ام فهمیده بود، و دیده بود موقع پخش اذان تلویزیون را خاموش می کنیم. بعد از آن هر وقت صدای اذان بلند می شد با چشم های نگران به من نگاه می کرد و می دوید تلویزیون را می بست. نوه ام دلش می خواست برایش قصه بگویم. اما من همه قصه های شاد و لطیفم را گم کرده بودم و جای آن را سرگذشت تلخ و خشن زندان گرفته بود.

حالا قهرمان قصه هایم دختران و پسران جوانی بودند که در زندان پیر شدند. آنها که به زندانبان «نه» گفتند. اعدامی ها، شکنجه شده ها... کسانی که هویتشان را حفظ کردند. قهرمان قصه من آن دختر جوانی بود که در اعتراض به هم اتاق شدن با توابعها ۶۲ روز اعتصاب غذا کرد. آنها که رکورد شلاق نماز را شکستند. قصه هایم سرگذشت کودکانی بود که در زندان متولد شدند. سرگذشت یاشار، پگاه، شکوه، روشن و دهها کودک دیگری که در زندان روح لطیف شان از خشونت آزاده شد. به نوه ام گفتم: «قصه ها بماند برای وقتی که بزرگ شدی».

۱- شاملو. ۲- شاملو. ۳- ویکتور هوگو، نقل از «حماسه کمون پاریس و ارائه تأملی چند» تراب حقیقتناس. ۴- طیفور، «آن چه بر ما گذشت»، سوئد ۱۹۹۸، صص ۱۰- ۲۹. ۵- م. رها، «حقیقت ساده»، جلد سوم.

یادداشتهای ویراستار:

* این نوشته گفتاریست که در مراسم یاد بود قربانیان قتل و عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، به دعوت/تجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی/ایران در پاریس، روز ۲۴ سپتامبر ۳/۲۰۰۰ مهر ۱۳۷۹، ایراد شد.

** بنابر مقررات فقهی مرد مرتد حق توبه ندارد، «مهدور الدم» است و «کشته» (اعدام) می شود. لکن زن مرتد می تواند توبه کند. بنابر توصیه فقها، زن مرتد را می توان آنقدر زد تا استفگار و توبه کند و اگر نکرد آن وقت کشته شود. اعدام مردان و «شلاق نماز» برای زنان، بنابه حکم هیأت اعزامی خمینی که تصدی انجام کشتار زندانیان را در سال ۱۳۶۷ به عهده داشت، صورت گرفت.

*** «ملی کش» به طعنه در زندان سیاسی به کسانی اطلاق می شود که مدت محکومیتشان سپری شده است ولی آزاد نمی شوند. اصطلاحی است که از اواخر در دههٔ چهل شمسی در زندانهای سیاسی رژیم پهلوی باب شد.

دومین قتل عام زندانیان سیاسی، ۱۳۶۷

«تصمیم قاطع و انقلابی امام»*

گزارش مراسم سالروز در پاریس

روز شنبه ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۰ در پاریس مراسمی به مناسبت دوازدهمین سال روز قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ توسط انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران برگزار شد.

خانم فخری زرشگه ای، مجری برنامه، در آغاز سخنان خود گفت:

«دوازده سال از آن سلاخی خونتین و بی سابقه گذشته است: دوازده سال پیش در چنین روزهایی در پست درهای بسته آهنین اوین و گوهردشت، قصر و قزل حصار، کمیته مشترک و دیزل آباد، کارون و عادل آباد و دهها و صدها ناعادل آباد، به جان خواهران و برادرانمان، یاران و همزمانمان، وحشیانه تاختند و در فضایی مملو از رعب و وحشت، آنان را گروه، گروه به خون نشانند، ابعاد این قساوت هولناک پس از دوازده سال هنوز بر چشم جهانیان ناگشوده مانده است. برماست که بی وقفه این درنده خوبی را در برابر دیدگانمان، مردم کشورمان و تمام جهانیان زنده نگهداریم و تا محاکمه و مجازات عاملان اصلی این فاجعه دردناک از پای نشینیم. باید حکایت آن روزهای خونین رادرهر کوی و برزخ، مدرسه و دانشگاه، شهر و روستا و در هر منطقه ای از این دنیا فریاد کنیم تا از پژواک آن، هیچ حکومتی در هیچ دوره ای نتواند چنین آسان بر جان فرهیختگان ملتی چنگ اندازد.

به یاد تمامی سربازانی که در راه داد بر بیباد شوریدند و سر در، شدند، بیاخیزیم و با یک دقیقه سکوت خاطرهٔ عزیزشان را گرامی بداریم».

پس از سکوت، گزارش انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی دربارهٔ یکسال سرکوبگری در ایران از شهریور ۱۳۷۸ تا شهریور ۱۳۷۹ به دو زبان فارسی و فرانسه به اطلاع حضار رسید. این گزارش شامل یک مقدمه و ذکر مواردی از اعدامهای سیاسی و تروریسم دولتی؛ ناپدیدشدگان؛ بازداشتها، و محکومیتهای خودکامه؛ و نقض آزادیها از جمله آزادی بیان و مطبوعات است. بنابر

گفته تهیه کنندگان گزارش «مشتی بود نمونه خروار» از نقض فاحش حقوق بشر در تمام زمینه ها توسط رژیم جمهوری اسلامی در ایران.

سپس اشعاری از شاملو به زبان فارسی و فرانسه خوانده شد. آن گاه مهدی اصلانی که خود از شاهدان فاجعه قتل عام سال ۱۳۶۷ است همراه با سه تار، اشعاری از حافظ را برای حاضران خواند. ساز او توسط دو نوازنده جوان همراهی می شد.

بعد از یک تنفس، خانم ثریا علی محمدی (اعظمی) که بیش از ده سال از عمر خود را در زندانهای رژیم پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی گرفتار بود و خود شاهد قتل عام زنان و مردان آزادیخواه در شهریور سال ۱۳۶۷ است، از مقاومت زنان زندانی سیاسی در دو رژیم و فاجعه عظیم کشتار زندانیان در سال ۶۷ به تفصیل سخن گفت (متن کامل این گفتار تکانهنده، تحت عنوان «سرگذشت تلخ و خشن زندان» در بخش حقوق بشر نشریه به طبع رسیده است).

سپس شاعر افغانی، آقای لطیف پدرام درمقدمه برنامه شعرخوانی خود از سرکوبی و سرنوشت روشنفکران و مردم افغانستان زیر سلطه چند رژیم و تشابه آن با سرنوشت روشنفکران و مردم ایران سخن گفت و افزود به قول شاملو ما درد مشترکمان را فریاد می کنیم.

در پایان، پیام همبستگی سازمانها و انجمنهای ایرانی و فرانسوی قرائت شد و مراسم با ساز و آواز دلنشین مهدی اصلانی به یاد یاران هم بندش که در آن روزهای سیاه دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند، پایان یافت.

* کشتار سال ۱۳۶۷ از زبان محمد ری شهری، از گزارش «جمعیت دفاع از ارزشها» که از مجله پیام امروز چاپ تهران، ویژه نوزد ۷۷، در آزادی شماره ۱۴، تابستان ۷۷ عیناً نقل شده است. آزادی ۱۴، ص ۸۳

درباره وضع اسف انگیز پرونده قتل‌های زنجیره ای

نامه ی پرستو فروهر به رییس قوه قضاییه

پس از اعلام ارجاع پرونده قتل پدر و مادرم داریوش و پروانه فروهر به دادگاه و صدور قرار پرونده خوانی برای وکلای پرونده، به ایران آمدم تا براساس حق قانونی خود پرونده ای را که نزدیک به دو سال به ناحق از ما مخفی نگاه داشته شد، شخصاً نیز بخوانم. وکلای پرونده در پایان مهلت قانونی، اعلام نقص کرده و خواهند کرد. اما دیروز که خواندن آخرین جلد از تحقیقات این پرونده را به پایان رساندم تصمیم گرفتم تا طی این نامه که برای شما می نویسم اعتراض خود را شخصاً به شما، که بالاترین مقام قضایی کشور را دارا هستید، به شما، که وظیفه سنگین اجرای عدالت در کشور ما را به عهده دارید، بنویسم.

پرونده را به دقت خواندم، برگه های اعترافات کارمندان وزارت اطلاعات درباره چگونگی به قتل رساندن پدر و مادرم را ... اما در این برگه ها هم چنان چرایی این جنایتها و دستور دهندگان

آنها پس از دو سال میهمان مانده است. با آنکه متهمان پرونده در بازجویی هایشان به نقش فرمانبر خود اشاره کرده اند، تحقیقات کافی از دستور دهنده گانی که نام برده شده اند، در پرونده موجود نیست.

برگهای متعددی از تحقیقات انجام شده از پرونده کنونی حذف شده و پرونده گسست های زمانی و معنایی فاحشی پیدا کرده است از جمله حتی یک برگ از بازجویی های سعید امامی (اسلامی) را که از سوی مقامات رسیدگی کننده به پرونده بارها به عنوان یکی از عوامل اصلی قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ معرفی شد، در پرونده نیافتم حتی چگونگی کشف رد پای متهمین که به دستگیری آنان انجامیده در پرونده مشخص نمی باشد.

مدارک و دلایلی وجود دارد که نحوه، به قتل رساندن پدر و مادرم را، آن چنان که مجریان قتلها بازگو کرده اند، به زیر سؤال می برد، اما تحقیق در این باره در پرونده موجود نیست. اگر از ابتدا مسؤولان پرونده ما را چنین نامحرم نمی انگاشتند و به بهانه دفاع از امنیت ملی ما را از حق مسلم خود در خواندن پرونده به هنگام تحقیق محروم نمی کردند شاید امروز حقایق بیشتری در پرونده نمایان بود.

با توجه به مطالب فوق از شما می خواهم روندی را که تاکنون باعث پدید آمدن چنین کاستی هایی در این پرونده ملی شده است تغییر دهید تا وکلای پرونده و ما از این پس بتوانیم در ارتباط مستقیم با مقامات پیگیر پرونده در جریان قدمهای بعدی برای تکمیل آن قرار گیریم. ریاست محترم قوه قضاییه، در برگهای پرونده اگر چه بسیار نکته ها ناگفته مانده است، اما خشونت و رذالتی در کلمات مجریان قتلها نهفته است که نمایانگر ابعاد جنایت است، نمایانگر سلسله خشونت است که مجریانش را در شب اول آذر ماه ۷۷ راهی خانه پدر و مادرم کرد و قلب پاک آنان را که همواره به شوق ایرانی آباد و آزاد می تپید، وحشیانه درید. خونبهای راستین آنان افشای تمامی حقیقت است و نابودی این سلسله خشونت تا آخرین حلقه های آن.

با احترام - پرستو فروهر ۱۹ مهر ۱۳۷۹

دادگاهی جهت لوٹ کردن حقیقت

نامه کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل های زنجیره ای به رییس قوه قضاییه

به گزارش خبرگزاری ایسا/ قرار است دادگاه متهمان قتل‌های زنجیره ای با حضور سه متهم، برای چهار فقره قتل‌های پاییز ۷۷ و به صورت غیر علنی برگزار شود.

شواهد و قرائن بسیار نشان می دهند که اولاً آمران و عاملان این قتل‌ها، به مراتب بیش از این سه نفرند. ثانیاً قتل‌های زنجیره ای محدود به چهار فقره قتل پاییز ۷۷ نمی شود. ثالثاً این پرونده، پرونده ای ملی است و دادخواهی آن مسأله تمامی ملت ایران است و منحصر به خانواده های فرورها و پوینده و مختاری نمی شود. رابعاً پرونده ای با این اهمیت را پس از گذشت

نزدیک به دو سال وقت گذرانی نمی توان به این سادگی لوٹ و دادگاه آن را غیر علنی برگزار کرد.

خبر فوق، گفته دبیر شورای امنیت ملی در چندین ماه پیش را به یاد می آورد مبنی بر این که پرونده قتل‌های زنجیره ای باید به دو بخش اطلاعاتی و قضایی تجزیه شود و بخش قضایی آن هر چه زودتر مورد رسیدگی و اعلام حکم قرار گیرد. ناگفته پیداست که براساس این سناریو جنبه اطلاعاتی این پرونده که در واقع بخش اصلی این پرونده است برای همیشه از چشم مردم ایران دور خواهد ماند و صرفاً وجه قضایی پرونده، آن هم در چارچوب برنامه های نمایشی جای واقعیت و حقیقت قتل‌های زنجیره ای را می گیرد. بدیهی است که با این روند ریشه های این مفسده از بین نمی رود و آزادی و امنیت مردم همچنان دستخوش تعرض باقی می ماند.

از آن جا که تشکیل چنین دادگاهی جز لوٹ کردن حقیقت قتل‌ها، ایجاد یأس و نومیدی بیشتر نسبت به اجرای عدالت، تأیید خشونت و تجاوز به حقوق شهروندان و بر باد دادن بازمانده حیثیت دستگاه قضایی ثمری ندارد، این کمیته از شما به عنوان بالاترین مسؤول قوه قضاییه قاطعانه می خواهد که چنین روندی را متوقف کنید. طبیعی است که در چنین شرایطی هیچ گونه زمینه ای برای شرکت اولیای دم و وکلای آنان در چنین دادگاهی وجود ندارد.

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل های زنجیره ای، ۱۷ مرداد ۱۳۷۹

نصرت الزمان دارا بیان (اسکندری)، فرزانه اسکندری، مریم حسین زاده (مختاری)، محسن حکیمی، فریبرز رییس دانا، ناصر زرافشان، حسین شاه حسینی، سیما صاحبی (پوینده)، احمد صدر حاج سیدجوادی، پرستو فروهر، آرش فروهر، منصور فرهومند، علی اصغر گلسرخی، سیاوش مختاری، علی اکبر معین فر.

اجازه ندهید قانون بیش از این بازیچه سیاست شود

نامه کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره ای به رییس قوه قضاییه

خانم شیرین عبادی وکیل شجاع پروانه و داریوش فروهر در هفتم تیر هفتاد و نه، به دستور شعبه شانزده دادگاه عمومی بازداشت شده و در بیست و پنجم تیر تحت محاکمه تأمل برانگیز غیر علنی قرار گرفته است. از آذر ماه هفتاد و هفت که فروهرها به همراه نویسندگان آزادی خواه، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده به دست عاملان جنایتکار قتل‌های زنجیره ای کشته شدند و چیزی جز ابهام و سردرگمی از جریان رسیدگی به پرونده قتل‌ها دستگیر خانواده ها، وکلای مدافع و مردم شریف ایران نشده است. این وکیل شرافتمند با تلاش پی گیر در راه کشف حقیقت و برای کمک به اجرای عدالت لحظه ای را فروگذار نکرده است.

ایشان همچنین وکیل [وران] عزت ابراهیم نژاد جان باخته حمله به کوی دانشگاه در تیر ماه هفتاد و هشت هستند. با بازداشت غیر موجه و اعتراض برانگیز این بانوی ارزشمند، تکالیف

ایشان در جریان دفاع از حقوق قربانیان قتلها و برای کشف حقیقت، بر زمین می ماند. این در حالی است که اقدام ایشان از سوی حقوقدانان برجسته و آگاهان سیاسی و اجتماعی امری [ناخوانا] تلقی و در مقام کسب دلایل له موکلین و در راستای وظایف قانونی و همسو با موازین حقوقی تشخیص داده شده است.

آقای رییس، با این اوصاف بازداشت و محاکمه خانم شیرین عبادی و آقای دکتر محسن رهامی وکیل دانشجویان کوی دانشگاه، که هم پرونده ایشان هستند، بالاخص غیر علنی بودن دادگاه آنان، ظن قوی بر خورد خاص سیاسی دستگاه قضایی را برمی انگیزد. هم چنین بازداشت ایشان و سیر غیرعادی پرونده این نگرانی را به وجود می آورد که بازداشتها محاکمات و حذف آزادیها، روزنه باقی مانده امید برای افشای آمران و عاملان قتلهای زنجیره ای را ببندد و مردم را نسبت به دستگاه قضایی کشور بیش از پیش بدبین کند.

پی آمد چنین روالی، هر چقدر هم در کوتاه مدت به سود جناحی خاص باشد، طبعاً به اعتبار قضات شریف آسیب می رساند و به ضرر فرایند اصلاحات مسالمت آمیز و توسعه امنیت کشور است. از شما که مسؤول حفظ استقلال قوه قضاییه هستید می خواهیم اجازه ندهید عدالت ورزی قوه قضاییه و اجرای قانون بیش از این بازیچه مسایل سیاسی شود و به تبع آن وکلای وظیفه شناسی چون شیرین عبادی و محسن رهامی در بند باشند.

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل های زنجیره ای، ۲۶ مرداد ۱۳۷۹

بیانیه شماره ۷

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل های زنجیره ای

«آقای رییس جمهور یک وزیری را فرستاد نزد من و پیغام داد که آقای حسینیان، حالا که پرونده به اینجا رسیده ما از شما خواهش می کنیم سکوت بکنید، مصاحبه نکنید، حرف ننزید، من هم از آن طرف دیگر می خواهم آهسته، آهسته فتیله این جریان قتلهای زنجیره ای را پایین بکشند تا بعد خودم رسیدگی کنم و این پرونده را تمامش می کنم.»

هم وطنان عزیز، روز گذشته سخنگوی قوه قضاییه در پاسخ واحد مرکزی خبر، از برگزاری دادگاه قتلهای زنجیره ای در آینده بسیار نزدیک و دعوت از اولیاء دم این پرونده خبر داده است. این اطلاع رسانی محدود ک حاصل تصمیم آخرین جلسه مسؤلان قوه قضاییه است در شرایطی اعلام می شود که متعاقب یک دوره سکوت نسبی و ابهام آمیز، یک باره از سه هفته پیش دور تازه ای از خبرهای مربوط به فاجعه قتلهای زنجیره ای به موازات گفت و گوهای تأمل برانگیز و مجادلات سیاسی - جنایی آغاز شده است:

نخست برخی روزنامه ها از تشکیل قریب الوقوع یک دادگاه غیر علنی با حضور سه متهم برای رسیدگی به این پرونده خبر دادند. سپس معاون اول رییس قوه قضاییه اعلام کرد که «هیئت منتخب ریاست جمهوری مواردی را دنبال میکرد که ارتباطی به قتلها نداشت بلکه مسایل خانوادگی متهمان را پیگیری می کرد.» و اضافه کرده است: «پرونده در حال حاضر آماده صدور کیفر خواست است و متهمان قتلها به صراحت به عمل خود اعتراف و اقرار کرده اند» مدتی بعد آقای رییس جمهور ضمن مصاحبه تلویزیونی اظهار داشت که «در مسئله قتلهای آذر ۷۷ هیئت رییس جمهور بیش از هفت - هشت روز وجود نداشت... وقتی معلوم شد که دست اندرکاران این قتلها چه کسانی بودند کار پیگیری واگذار شد به سازمان قضایی نیروهای مسلح و دیگر هیئتی از ریاست جمهور وجود نداشت». رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح در روزنامه های رسالت و کیهان اظهارات رییس جمهور را مورد تردید قرار داده و میگوید «برخی در صد هستند نقش چشمگیر رییس جمهوری و کمیته های منتخب ایشان را در این پرونده بدون توجه به واقعیات و مستندات موجود پوشیده بدارند» بدنبال وی مشاور اجتماعی رییس جمهور اخطار کرد که «اگر قرار باشد خلاف واقعیت گفتن ها ادامه یابد. واقعیت ها را منتشر می کنیم. اگر چه امروز به دلیل مصالح نظام آنها را کتمان کرده ام.» وزیر اطلاعات می گوید «اگر پرونده را در اختیار ما قرار دهند من آمادگی دارم که برای کشف همه زوایا و ابعاد پرونده همکاری کنم». که این خود نشان می دهد به نظر وزیر اطلاعات، زوایا و ابعاد این پرونده هنوز کشف نشده است. همچنین حسینیان، فردی که در میان مسؤولین رسیدگی به این پرونده هیچگونه سستی ندارد وارد عرصه مجادله شد. که «آقای رییس جمهور یک وزیر را فرستاد نزد من و پیغام داد که آقای حسینیان حالا که پرونده به اینجا رسیده ما از شما خواهش می کنیم سکوت بکنید، مصاحبه نکنید، حرف نزنید، من هم از آن طرف دیگر می خواهم آهسته، آهسته فتیله این جریان قتلهای زنجیره ای را پایین بکشند تا بعد خودم رسیدگی کنم و این پرونده را تمامش می کنم.» مضامین تکان دهنده مجادلات سیاسی - جناحی جاری که طی آن هر طرف، طرف مقابل را تهدید می کند که اطلاعات ناگفته را افشاء خواهد کرد، حاکی از این است که هر دو طرف اطلاعات و ناگفته های افشاء نشده بسیار درباره این پرونده دارند. گویی در این میانه تنها اولیاء دم و مردمند که نسبت به این فاجعه ملی نامحرم اند و این پرونده وجه المصلحه نیروهای مختلف سیاسی قرار گرفته است. به علاوه بحثهای جاری، همه پیرامون مسایل شکلی و غیر ماهیتی است، از این قبیل که تاکنون چند هیأت برای رسیدگی به این پرونده تشکیل شده، هر کدام تا چه تاریخی فعال بوده اند، اعضاء هیأتها را چه کسانی تشکیل می داده اند، رییس جمهور بر کار رسیدگی نظارت داشته یا نداشته و مسایلی از این دست که در هیچ یک از آنها اصل و ماهیت موضوع مطرح نمی شود، گویی تلاشی در کار است که با این بحثهای حاشیه ای اصل موضوع در محاق فراموشی قرار گیرد.

هم وطنان

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتلهای زنجیره ای در این دوره حساس خود را موظف می داند اعلام کند، آنچه اولیاء دم این قتلها و مردم، تشنه آگاهی از آن هستند مسایل شکلی و

انحرافی پرونده نیست بلکه این است که قربانیان جریان موسوم به قتل‌های زنجیره ای چند نفرند، مشخصات آنها چیست، به چه گناهی کشته شده اند، قاتلان و عاملان این قتلها چند نفرند، این جریان از چه زمانی و طی چه مدتی در کشور ادامه داشته است، آمرین و تصمیم گیرندگان اصلی چه کسانی هستند و در چه سطوحی از مسؤولیت قرار داشته اند، ریشه های این مفسده شوم در کجا است و تاکنون برای روشن شدن پاسخ این پرسش ها و تعقیب قانونی کسانی که در این جریان درگیر بوده اند چه اقداماتی صورت گرفته است. یقیناً تا زمانی که به این پرسشهای اولیه و حساس و همیشه مطرح در جامعه پاسخ داده نشود این پرونده از بن بست خارج نخواهد شد و دادگاهی که در شرایط کنونی پرونده، که حتی اظهارات مسؤولان هم حکایت از نقص تحقیقات آن دارد، تشکیل می شود نمی تواند پاسخی قانع کننده برای این پرسشها باشد. کمیته نهایتاً تأکید دارد که اگر نتیجه کار دادگاه انحراف از جریان واقعیات و پامال شدن خون قربانیان این فاجعه ملی باشد، انگیزه ای برای شرکت اولیاء دم و وکلای آنان در چنین دادگاهی باقی نخواهد ماند.

کمیته دفاع از حقوق قربانیان قتل‌های زنجیره ای، ۱۵ شهریور ۱۳۷۹

شکایت نامه ای به خدا

ای خدای بزرگ! از آن جا که در جمهوری اسلامی هیچ مرجع و مقامی نیست تا به فریاد ما مظلومان و ستمدیدگان دادرسی نماید، نه آنانکه خود را تا دیروز «پاسخگو» عنوان می کردند و نه کسانیکه خود را نماینده تو و بی نیاز از پاسخگویی به مردم می دانند نه نامه ها و طومارهای دانشجویان و مردم ایران و نه شکوه های ماخانواده های زندانیان سیاسی پاسخی نمی دهند. ما به تو شکایت می بریم.

ای خدای قهار بر ستمگران! مدت بیش از دو ماه فرزندان ما به جرم اعلام نشده ای محبوس اند و به بعضی از ما حتی اجازه ملاقات آنان را نداده اند.

برخی از خانواده ها در شرایط سخت اقتصادی بدون سرپرست مانده و برخی از این دانشجویان دربند دچار تبعات سوء تحصیلی و شغلی نیز شده اند.

مگر جرم فرزندان ما چه بود؟ آیا فریاد زدن و دادخواستن در این حکومت جرم است؟ همه در روزنامه ها خواندند که طی چند سال عده ای به طرز مشکوکی کشته شدند، منتها هم موضوع این قتل ها در این روزنامه و آن روزنامه، این مقام و آن مقام بر سر زبانها بود، اما در حالی که الان کسی از آن سخن نمی گوید، هیچکس به جرم این جنایات محاکمه نگردید.

در قضیه خوابگاه کوی دانشجویان همه مقامات رسمی گفتند یک نفر کشته شد، چند ماه پیش هم یک جنازه به نام ابراهیمی فر به خانواده اش در فارس تحویل دادند و گفته اند در جریان آن روزها کشته شد. اما هیچکس به جرم قتل و غارت دانشجویان محکومیت جزایی نیافت، بلکه همه تبرئه اند.

یک مقام سازمان تبلیغات اسلامی، آمار فقر، فساد، دور شدن مردم از احکام دین و... اعلام کرد که بسیار تکان دهنده و اسف انگیز بود. آیا قرار بود جامعه ما اینچنین شود؟ آیا وعده برابری، برادری، معنویت، عدالت، رفاه، امنیت و... نتیجه اش این بود؟ آیا شایسته نیست در برابر این ناهنجاری ها کسی فریاد برآورد؟

فرزندان بی گناه ما که نه قتلی کرده اند، نه اختلاس و دزدی کرده اند، نه فساد کرده اند، نه مردم را فریب داده اند. تنها و تنها جرم نابخشودنی آنها این بود که در مقابل ظلم و بدی فریاد برآوردند آیا پاداش فریاد آنها حبس و زندان است؟

آیا جرم فرزندان آزاده ی ما آن است که برای فریاد زدن علیه این ستمها از کسی اجازه نگرفته اند؟! چرا این زندانیان از حقوق به رسمیت شناخته شده انسانی در همه دنیا برخوردار نیستند؟ چرا به همین قوانین فعلی ایران هم عمل نمی شود؟ چرا اجازه داده نمی شود وکلای این دانشجویان با آنان ملاقات کنند؟ جرم طبرزدی، علیزاده، زارع زاده، صحتی، شوشتری، کاشیلو، کرم زاده، جوادی و... چه بود که وثیقه های ۷۰ میلیون تومانی برای آزادی آنها مطالبه می شود؟ جرم این فرزندان پاک میهن چه بود که حتی روزنامه های داخل ایران از انعکاس خبرهای مربوط به آنها منع شده اند یا اوضاع به گونه ای است که جرأت انعکاس آنها را ندارند؟

چرا فرزندان ما را از کلاسهای درس و تحصیل به پشت میله های اوین برده اند؟ بار خدایا در همه جای دنیا مرسوم است که جایی برای دادرس قرار می دهند، اما ما به همه مقامات ایران شکایت کرده ایم، در ایران کنونی فریاد ما به جایی نرسید برای دفع این ظلمها و ستمها به تو شکوه می بریم.

به فریاد مردمی که برای آزادی و عدالت بیا خاسته بودند، دهها هزار کشته دادند، و امروز فریادرسی ندارند، پاسخ ده! ای خدا! خودت پاسخ بده!

جمعی از خانواده های دانشجویان در بند، ۱۶ مرداد ۷۹

محمد علی شوشتری، پدر محمود شوشتری، ۷۹/۵/۱۴؛ [ناخوانا]، همسر دکتر علیزاده، ۷۹/۵/۱۴؛ اردشیر زارع زاده، پدر حسن زارع زاده، ۷۹/۵/۱۵؛ علی اصغر کاشیلو، پدر سعید کاشیلو، ۷۹/۵/۱۴؛ پروین صحتی، مادر صحتی؛ سکینه ... [ناخوانا]، همسر حشمت اله طبرزدی، ۷۹/۵/۱۱.

«در به همان پاشنه می چرخد»

انتظار دانشجویان از نمایندگان مجلس

سرانجام پس از شکایت های یکساله اخیر دانشجویان در بند از وضعیت زندانها و در پی پیشنهاد این اتحادیه مبنی بر اعزام هیأتی از نمایندگان مجلس جهت بازدید از وضعیت زندانها به ویژه

توحید و اوین و اعلام نتیجه به افکار عمومی، اخیراً شماری از نمایندگان از زندان اوین بازدید نمودند. جای آن دارد در این رابطه چند نکته را متذکر شویم:

۱- بازدید از وضعیت زندانیان اصلاح طلب داخل حاکمیت که خود بخشی از زندانیان سیاسی را تشکیل می دهند امری شایسته و لازم است اما جا داشت که نمایندگان محترم مجلس به زندانیان سیاسی خارج از حاکمیت نیز توجهی مبذول نمایند. چرا که بیشترین شکایت در خصوص آزارهای جسمی و روحی و شرایط نامساعد زندان، از آن دسته زندانیان بوده است. افکار عمومی منتظر آن بود که نمایندگان محترم، شرایط زندان حشمت الله طبرزدی، حمید علیزاده، احمد باطبی، اکبر محمدی، مهران میرعبدالباقی و سایر دانشجویان در بند را بیان نمایند.

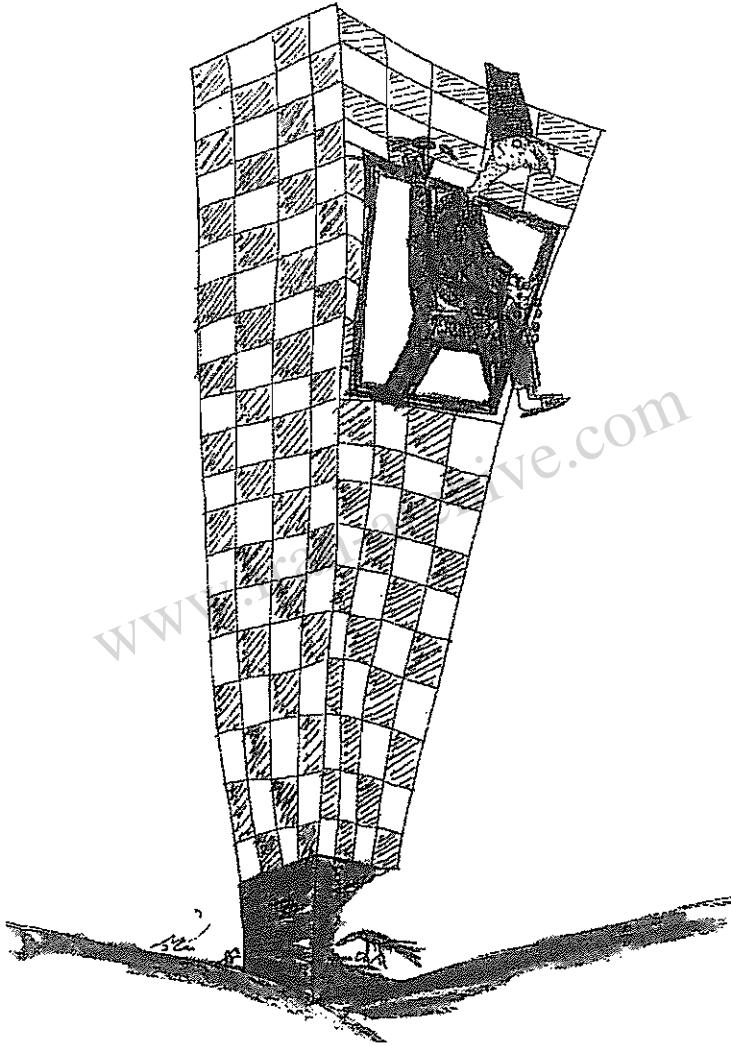
۲- احمد باطبی، طی نامه به رییس قوه قضاییه پرده از فشارهای جسمی و روحی علیه خود برداشته و از کوبنده شدن ضربات کامل بر پاهایش تا حد سیاه شدن ناخنهای خود خبر داد. جای آن داشت که نمایندگان مجلس در این نخستین اقدام عملی جهت نظارت بر امور به شکل جدی و واقعی، اقدام نموده و حداقل با دانشجویان در بند به گفتگو می نشستند.

۳- خوشبختانه زندانیان اصلاح طلب داخل حاکمیت از این اقبال برخوردارند که نامه ها یا اخبار مربوط به آنها در روزنامه های موجود ایران بازتاب یابد. متأسفانه زندانیان سیاسی نه تنها از این حقوق ابتدایی انسانی برخوردار نیستند، بلکه اگر گاهی اسمی از آنان در مطبوعات داخلی طرح می شود، با سیل اتهام و افترا توأم است. انتظارمان بود که مجلس «شعار ایران برای همه ایرانیان» را در عمل تحقق بخشد و آنرا از شماری که تنها مصرف تبلیغاتی بخود گرفته خارج سازد.

اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان، از نمایندگان محترم مجلس می خواهد اقدام لازمی را که آغاز نموده اند به نحو شایسته و کاملی به انجام رسانند تا این تصور تقویت نگردد که خودی و غیرخودی ابعاد تازه ای یافته و در به همان پاشنه می چرخد.

دانش آموختگان دانشگاهها و مراکز آموزش عالی، ۱۶ مرداد ۱۳۷۹





www.ksars.org





گزارشها، بیانیه ها، ...

اطلاعیه

جبهه دموکراتیک ملی ایران

از آن جایی که اخیراً نامه ای سرگشاده به امضای آقای حشمت اله طبرزدی با عنوان «دبیر مؤسس جبهه دموکراتیک ملی ایران» در نشریه نیمروز شماره ۶۰۵ مورخ جمعه ۸ مهر ماه ۱۳۷۹ در لندن، درج شده است و رسانه های دیگری نیز از جمله برخی فرستنده های رادیویی و تلویزیونی ایرانی خارج کشور، همین عنوان یا مشابه آن را منتشر نموده اند، لذا جهت اطلاع رسانه های مربوطه و روشن شدن اذهان عمومی، توضیح و یادآوریهای تاریخی ذیل ضروری، به نظر می رسد:

۱- جای حیرت و تأسف بسیار است که نظام مذهبی حاکم بر ایران در توسعه اختناق و سانسور، چنان موفق بوده که نه تنها جوانان ما، در بسیاری موارد، آشنایی کافی با تاریخ معاصر مهین خود و سیر تحول روشنگری در ایران، پیدا نکرده اند، بلکه از شناخت تاریخ مبارزاتی دو دهه اخیر نیز محروم مانده و با وقایع مهم این دوران و آرمانهای اصلی و اساسی انقلاب و تلاش آزادیخواهان جهت برقراری دموکراسی بیگانه اند.

۲- متأسفانه، این بیگانگی به حدی است که به خدشه دار کردن تلاشهایی که دیگران «به نام سعادت ملت ایران»^(۱) برای مقابله با دیکتاتوری سابق و استبداد کنونی انجام داده اند، و به انحراف راه و روشهای مبارزه و گذاردن بدعتی ناهنجار و نامطلوب در میان جوانان امروز، منجر می شود.

۳- اگر چنین نباشد، هیچ گونه توجیهی برای اقدام اخیر آقای در استفاده از نام «جبهه دموکراتیک ملی ایران» که کمی پس از انقلاب در سال ۱۳۵۷ به عنوان جبهه ای مخالف نظام خمینی در صحنه سیاسی حضور داشته است، نمی بینیم. باشد که این توضیح مختصر نسل جوان را متوجه «سهو» خطیری که انجام شده است بنماید، و پیش از پیش به سوی آزادی و آزادگی سوق دهد.

۴- لازم به یادآوری است که تشکیل جبهه دموکراتیک ملی ایران، بیست و دو سال پیش، روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۷، در مراسم سالروز در گذشت مصدق در دهکده احمدآباد، بنابر پیشنهاد و دعوت جمعی از «معتقدان، به محتوای مترقی و دموکراتیک میراث تاریخی نهضت ملی ایران»^(۲) انجام

گرفت زیرا «ایجاد جبههٔ دموکراتیک وسیعی که بتواند حداکثر نیروهای مردمی را در راه تحقق نهایی حاکمیت مردم، استقلال و دموکراسی»^(۴) در «مسیر تکاملی نهضت ملی ایران به رهبری مصدق»، جهت مبارزه با ارتجاع سازمان دهد «ضرورتی آشکار و انکار ناپذیر» پنداشتند.

۵- هیأت تدارک و مؤسسان جبهه دموکراتیک ملی ایران دو هفته بعد در روز ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ مقارن با «روز بزرگ تاریخی ملی شدن صنعت نفت»^(۵) موجودیت و آغاز فعالیت سیاسی جبهه را اعلام کرد. در بیانیه اعلام موجودیت جبهه از جمله تأکید شد که یک - «استقرار حاکمیت مردم شعار یا اصل زودگذری نیست که حتی برای لحظه ای نیز مسکوت گزارده شود. استقرار حاکمیت مردم هدف انقلاب است و جبهه دموکراتیک ملی همهٔ مسایل سیاسی امروز و فردای جامعه را در رابطه با تحقق این اصل بررسی و ارزیابی می کند؛ دو - «از شرایط اصلی دوام و قوام انقلاب ایران در مرحله کنونی برخورداری کامل از آزادی و استقرار دموکراسی است، حفظ و استقرار آزادیهای دموکراتیک (آزادی اندیشه و بیان؛ آزادی اجتماعات، انجمنها؛ آزادی نشر و طبع؛ آزادی احزاب ...)، ... استقبال از مشارکت جویی طبقات مختلف مردم در تعیین سرنوشت خویش از خواستههای اصلی انقلاب ایران است.» و هر گونه مانعی در این راه می تواند «نتایج نگران کننده ای برای آینده جامعه داشته باشد».

۶- یک هفته بعد در اولین شماره دورهٔ اول نشریهٔ *آزادی*، وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران (۸ فروردین ۱۳۵۸)، تحت عنوان «چرا در رفراندوم شرکت نمی کنیم، جبهه دموکراتیک ملی ایران مخالفت خود را با تشکیل جمهوری اسلامی و استقرار استبداد مذهبی در وضعیت بسیار حساس آن روزگار، مشخص کرد و توهم زدایی از توده های مردم را در برابر فریب بزرگ خمینی، سرلوحه، اهداف خود قرار داد. همین جاست که جبهه دموکراتیک و تفکر ناشی از این جبهه، از جمهوری اسلامی و هر چه در آن است و هر چه با آن است متمایز می شود، و رو در رویی این جبهه با حکومت و حاکمیت مذهبی و مکتبی به هر شکل و تفسیری با تمام قوانین و مقررات فقهی آن - حدود، قصاص، تعزیرات، و دیات - بارز می گردد، و خط فاصل بین حاکمیت مردم، دموکراسی، دستاوردهای عصر روشنگری و حقوق بشر جهانی از یک طرف و حاکمیت مذهبی و مکتبی فقیه و تئوکراسی و استبداد به هر شکل آن از طرف دیگر، کشیده شده است.

بنابر این و براساس اصولی که از بدو تأسیس جبهه و از اولین شمارهٔ نشریه آزادی در سال ۱۳۵۸ همواره بر آن تأکید شده است، «مبارزه ضد استبدادی، یکی از اصول اساسی و یکی از علل وجودی جبههٔ دموکراتیک ملی ایران است»^(۶) و مبارزه ای است که این «جبهه برای برانداختن ریشه های استبداد و تمامی نهادهای سیاسی و فرهنگی آن، در جامعه [از سال ۱۳۵۸] دنبال می کند»^(۷)

۷- در همین راستا تلاش جبهه دموکراتیک برای مقابله و ممانعت از پایمال شدن حاکمیت مردم، قدرت گیری استبداد مذهبی و ولایت فقیه، و دفاع از آزادی بیان و اجتماعات و مطبوعات آزاد و مستقل به ویژه راهپیمایی اعتراضی معظم و تاریخی ۲۱ مرداد ۱۳۵۸ در مقابله با احکام خمینی، به حمایت از روزنامه *تیندگان* و سایر مطبوعاتی که در معرض تجاوز و توقیف توسط آذری قمی دادستان انقلاب تهران قرار گرفته بودند، و تداوم در کوشندگی و مبارزه برای

برانداختن ریشه های استبداد از میهن ما، حقیقتی است که در تذکره وقایع روزگار سیاه فعلی به روشنی به ثبت رسیده است.

۸- دوره اول نشریه *آزادی* تا شهریور ۱۳۵۸ یعنی قبل از «لغو برنامه طلوع خورشید»^(۸) و تجاوز به مطبوعات آزاد، به طور علنی منتشر می شد و صفحات پر افتخاری از تدبیر و تفکر ملی و دموکراتیک و برخورد عقاید و آراء و مقابله با شکل یابی رژیم مذهبی جمهوری اسلامی و استبداد خمینی را ورق زده است. این نشریه در کنار سه روزنامه مستقل روز *آیندگان* و *پیغام امروز* و *کیهان آزاد* و چند مجله و روزنامه دیگر مجموعه ای بی نظیر و بی سابقه را در تاریخ مطبوعات آزاد ایران و پیشبرد تفکر دموکراتیک و ملی تشکیل داده اند که جمعاً در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خمینی هدف سرکوبگری قرار گرفتند.

هم چنین نشریه بعدی جبهه به نام *زنانه باد آزادی* که مخفیانه و در شرایط سخت و سخت تری منتشر شد، همان رویه را دنبال کرد.

امروز نیز دوره دوم آزادی در تبعید حامل همان سنت و فرهنگی است که دو نشریه قبلی تعطیل شده همین جبهه در ایران، تعقیب می نمودند. همان فرهنگ ملی و دموکراتیکی که ارتجاع یعنی جمهوری اسلامی و پایه گذار آن و سایر مسؤولان و کارگزارانش، کمر به نابودی اش بسته اند و در این راستا بزرگترین جنایات را علیه بشریت، مجتماً و منفرداً، مرتکب شده می شوند.

۹- راه و رسم جبهه دموکراتیکی، چه تا زمان سرکوبی نهایی آخرین تلاشهای علنی در ایران و چه از زمانی که خمینی با صدور احکام اعدام و حبس و شکنجه و انواع محدودیتها و سرکوبگریها و خودکامگیها، خواست که تشکلهای و سازمانهای سیاسی و انجمنهای اجتماعی و دفاعی دموکراتیک را تعطیل کرده و از بستر اجتماعی خودشان خارج کند، پیشبرد و استقرار حاکمیت مردم است و نه فقیه و فقها؛ دموکراسی است و نه حکومت مذهبی و استبداد فقهاتی؛ دستاوردهای عصر روشنگری - حقوق بشر جهانی و آزادیهای اساسی و دادگستری سکولار است و نه یاسای اعصار تاریکی جمهوری اسلامی و مقررات فقهی نوشته شده و نوشته نشده حدود، قصاص، تعزیرات، دیات و محاکم شرع و انقلاب نظام قضایی واپسگرا؛ ایجاد جامعه مدنی است و نه جامعه مدینه النبی ما قبل ۱۴ قرن سیر تفکر و تمدن در جهان. راه و رسمی که مختص به مؤسسان جبهه دموکراتیک ملی ایران نبوده و نیست. هرکس بدان عمل کرده و در جهتش حرکت کند نفسی به سایر نفسها افزوده و قدمی اهریمن را به عقب رانده است.

۱۰- این راه و رسم، راه و رسمی است که پافشاری بر آن چهره ای درخشنده، زندانی سیاسی نامدار رژیم پهلوی، زنده یادشکراله پاک نژاد، از مؤسسان جبهه دموکراتیک ملی را در کنار هزاران کوشنده دیگر راه آزادی ایران به جوخه اعدام جمهوری اسلامی سپرد؛ سایر مؤسسان و کوشندگان این جبهه را در کنار هزاران فعال سیاسی دگر اندیش و «غیرخودی» «واجب القتل» یا «واجب الحبس و شکنجه»، به بزرگترین و بی سابقه ترین جلای وطن سیاسی و اعتراضی تاریخ ایران کشاند و ایرانیان و سازمانهای سیاسی شان را برای اولین بار به دره داخلی و

خارجی، صرفنظر از اعتقاداتشان و راه و روش سیاسی شان تقسیم کرد. که کمترین تالی فاسدش همین خطاها است!

وگرنه اگر کسانی به راستی به این اندیشه رسیده باشند که بخواهند با همین راه و رسم و تفکر جبهه دموکراتیک پنجه در پنجه رژیم جمهوری اسلامی بیفکنند، این گوی این میدان! در این صورت «مؤسس» و «رهبر» نمی خواهند!

جبهه دموکراتیک ملی ایران

هدایت متین دفتری پاریس، ۱۶ مهر ۱۳۷۹ / ۷ اکتبر ۲۰۰۰

۱- شعار ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی به رهبری مصدق؛ ۲ و ۳ و ۴- از بیانیه و پلاتفرم پیشنهادی مؤسسین جبهه دموکراتیک در احمدآباد. ۵- از بیانیه اعلام موجودیت ج.د.م.ا؛ ۶ و ۷- از سرمقاله آزادی، شماره اول؛ ۸- از احمد شاملو درباره تجاوز رژیم جدید به آزادیها در سال ۵۸

یک گزارش ... از تهران

مصدق صد و هفده ساله شد*

روز چهارشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۹ یکصد و هفدهمین سالروز تولد دکتر محمد مصدق بود. دوستان و دوستداران مصدق در واپسین خانه او در احمد آباد ساوجبلاغ کرج با خاطره پر شکوه او وعده دیداری داشتند. پیرترها زودتر آمدند. خسته، پاکشان مغموم با بازقعه حسرتی در نگاهشان، سری به خوابگاه ابدی مصدق زدند، نگاه درخ آمیزی به معدود عکس ها و نوشته ها انداختند و بعد در کنار و گوشه باغ بزرگی که ساختمان دو اشکوبه قدیمی را در میان گرفته، پراکندند. سایه ساری و تکیه گاهی یافتند و آرام در خود فرو رفتند، ... گوشه هایی از انسان خاطراتشان در اشغال تصاویر زنده ای از خیزش و جوش ملت - رهبری برای به گور سپردن استعمار و تحقیر و تحمیق و عقب ماندگی.

اما این نگاه ها ساعتی بیش نپائید، جوانترها از راه رسیدند زنده و پرشور و سرود خوان، با تاج گلها و ... فریاد «ای ایران» باغ را انباشت و نگاههای غمزده را به خود خواند. جهان چهره ای دیگر کرد و مصدق صد و هفده ساله شد.

پوستری از پروانه و داریوش فروهر در ابعادی فراتر از زندگی، غرق در ته رنگ سرخ بر فراز خانه رفت، ... پروانه و داریوش از آن بالا به بازیگران فیلمی میمانند که در پایان بندی آن صحنه ای برای مرگ و زوال - آن هم چنان مرگ دلخراشی و چنان زوال حسرتباری - نیست. کدام قساوت، کدام شناخت، کدام تیغ آخته، توان فرو میراندن این نگاه، این لبخند، این امید را دارد؟ فریاد «ای ایران» باغ را انباشت و از دیوارهای کنگره دار به بیرون سرریز می کرد. از قرار، طنین آن به گوش تعدادی که اتفاقاً به فارسی سخن (و گاهی ناسزا) می گفتند خوش نیامد. و

آن‌ها تصمیم گرفتند از مهمانان خود به شیوه خود (که یقیناً شیوه ای ایرانی و اسلامی نبود) پذیرایی کنند. در جریان این پذیراییها سخنرانی یک ایرانی عصا به دست به نام عزت اله سبحانی قطع شده تصویرهای یکی دو ایرانی دیگر به نامهای محمد مصدق و داریوش فروهر و همچنین سر و صورت و پیراهن چند جوان ایرانی پاره پوره شد، لگدی بر شکم یک زن ایرانی نشست، چند دنده و استخوان و شیشه های چند اتومبیل متعلق به چند ایرانی شکست، چند پیرمرد ایرانی هو شدند، نیروهای ضد شورش ایرانی در صفهای منظم، آرام ترین روز خدمت خود را گذراندند... اما هر طور بود مصدق صد و هفده ساله شد.

* برگرفته از یکی از نشریات درون کشور

التصرو بالرعب! ...

مصاحبه حسین مهری با هدایت متین دفتری

از رادیوی صدای ایران (۲۴ ساعته) در لوس آنجلس، سه شنبه، ۲۱ ژوئن ۲۰۰۰

حرکت مردم طوری است که نیاتی را که برای استفاده ابزاری از نیروی مردم وجود دارد، در هر زمان به شکلی خنثی می کند. این هم ناشی از یک نوع پیشرفت، یک نوع درایت و یک نوع رشدی است که جامعه ما فکر می کنیم از آن برخوردار بوده و امروز از تجربیات گذشته اش دارد استفاده می کند و باید استفاده کند. به این صورت است که جوامع و نهادهای مختلف شکل می گیرند، انجمنهای مختلف شکل می گیرند و لازم است شکل بگیرند.

دروغ بر شنوندگان گرامی، من حسین مهری ام، برنامه «چهره ها و گفته ها» را اجرا می کنم... همان گونه که به آگاهی شما رساندم، امشب در آغاز برنامه با آقای هدایت متین دفتری گفتگو خواهیم کرد، ایشان هم اکنون میهمان لوس آنجلس اند و به زودی در UCLA به دعوت انجمن آزادی ایران در یک اجلاس گفت و شنود، درباره تحولات سیاسی ایران، همراه با همسرشان شرکت خواهند کرد...

آقای متین دفتری نشریه ای منتشر می کند به نام *آزادی*، وابسته به جبهه دموکراتیک ملی ایران که شماره بیست و یکش به دست من رسیده در این شماره به خصوص بخش حقوق بشر، بسیار در خور تحسین و تأمل است، «نامه مهندس نمازی از زندان اوین»، «قربانیان ظلم محکومند، ظالمان آزاد»، «ماشین سرکوب جمهوری اسلامی هم چنان مشغول است»، و فراخوان درباره بازداشت مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی که خوشبختانه امروز آزاد شدند؛ و نامه نویسندگان و هنرمندان به جامعه اروپا، زیر عنوان «جمهوری اسلامی ایران امن نیست». ...

... ..

حسین مهری - با توجه به شناخت شما از پیشینه حقوق بشر بفرمائید در شرایط کنونی، وضع حقوق بشر را در ایران چگونه می بینید، به خصوص در ارتباط با این بازداشتها که در میان

دانشجویان و فعالان دانشجویی انجام شده، به عنوان نمونه یکی از فعالان دانشجویی، مهندس حشمت الله طبرزدی چند روز پیش بازداشت شد و هم چنین تعداد دیگری از یاران او و هم چنین از دفتر تحکیم وحدت چند تن بازداشت شده اند و همه اینها در آستانه هجدهم تیر، سالواره شبیخون به کوی دانشگاه.

متین دفتری - اجازه بدهید، با عرض سلام به هم وطنانم در لوس آنجلس و سایر کسانی که به این برنامه گوش می کنند، آغاز کنم. امیدوارم که زبان قاصر بنده قادر باشد جواب سؤال به این مشکلی را بدهد.

بگذارید خرسندی خودم را از رهایی، به هر حال با وثیقه یا به هر شکلی که هست، خانم مهرانگیز کار و خانم شهلا لاهیجی اعلام کنم. خوشحالم! آن چه که در ذهن بنده بود بوقوع پیوسته است. اگر آقای خامنه ای چندی قبل با توپ و تشر خطاب به مردم اعلام کرد، که بهترین روش برای برخورد با جنبش مردم، با آرمانهای مردم - این کلماتی است که بنده بکار می برم - بکار بردن «خشونت قانونی» است، یعنی حفظ نظام خشن جمهوری اسلامی، نظامی که هزاران، هزاران قربانی از ملت ایران گرفته است. ...

مهری - *انصرو بالرعب!* ...

متین دفتری - بله، بنده، همان زمان فکر می کردم که این بیان یا اطلاعیه سپاه پاسداران، اینها از موضع ضعف است. ضعف رژیمی که در مقابل مردم و حرکت لایزال ملت ایران که روز به روز انشاءالله اوج خواهد گرفت، بیان می شود و جز توپ تو خالی چیزی نیست. نمونه اش همین است، - با شهاد و غلاظ پیش آمدند، عضو سابق شورای نگهبان، خزعلی، حتی صحبت از این کرد که اینها را باید رفت و کشت، اگر خاطرتان باشد. بعد هم ناچار شد حرفش را پس بگیرد - و گفت که من فقط یک آیه قرآن را نقل کرده ام - البته از زبان پسرش. در واقع، خانم مهرانگیز کار، بیانی در برلن کرده بود، بیان بسیار شیوایی درباره وضعیت ناهنجار امروز ایران، و تغییری که لازم است، و اساسش تغییر بسیاری از مواد قانون اساسی است، که بنظر من در واقع تغییر کامل قانون اساسی است و اینها در مقابل این بیان عکس العمل نشان دادند. آزادی ایشان نشان می دهد که جنبش روز به روز رو به اوج گیری و رو به قلبانی است که نهایتش فکر می کنم احراز حاکمیت مردم به معنای نابودی این رژیم و به معنای براندازی این رژیم است. یعنی وقتی مردم حاکم بشوند این رژیم نخواهد بود و شرایط امروز ایران هم شرایط خیلی مهمی است. در این شرایط به هر حال بگیر و ببند هست، به هر حال حقوق بشر مثل همیشه مورد تجاوز هست. این رژیم که جز تجاوز به حقوق بشر برای بقای خودش چاره ای ندارد، در بسیاری از موارد عاجز شده است!

جامعه امروز ما جامعه ای است که بسیاری افسوس می خورند که رهبری سیاستی ندارد، تشکیلات سیاسی ندارد، ولی حرکت مردم در این جامعه، هست...

مهری - خرد جمعی دارد، مثل این که ...

متین دفتری - بله، خرد جمعی مردم هست، صحیح می فرمایید آقای مهری. این حرکت خیلی اهمیت دارد. ببینید در سال ۵۷، ای کاش مثل امروز، رهبر سیاسی وجود نداشت، چون

مردم ایران احتیاجی به منجی و پیشوا ندارند. رهبر سیاسی در آن روز باعث شد که این نکبت بیست ساله گریبانگیر ملت ایران شود، رهبری سیاسی که خلاصه شده بود در خمینی و تشکیلاتی که از ۲۸ مرداد به این طرف شکل گرفته بود، به موازات تشکیلات کودتاچیان، یعنی تشکیلات مذهبی به صورت هیأت‌های مؤتلفه و غیره.

در سال ۵۶ و ۵۷، می دیدیم که انجمن‌های مختلف دارد شکل می گیرد روابط دموکراتیک بین مردم به صورت صنفی، به صورت سندیکایی، به صورت سیاسی، دارد معنا پیدا می کند. انجمن‌های دفاعی، تشکلهایی برای حقوق بشر، تشکلهای مختلف برای دفاع از حقوق بشر، دارد شکل می گیرد. ولی آن رهبر آمد و این تحول را خنثی کرد. ممکن بود جریان به آن سرعت جلو نرود، ولی به تدریج، ایجاد یک تحولی می کرد در جامعه، و سنگر دموکراسی را طوری تقویت می کرد که زمینه برای استقرار مردم سالاری به معنای واقعی در جامعه شکل بگیرد و مستحکم بشود.

امروز هم من فکر می کنم این طور است، یعنی یک تضاد خیلی اساسی هست بین مردم از یک طرف و خودی هایی که از طرف دیگر دارند تلاش می کنند از درون خود پوزسیون و اپوزسیون بسازند. هر دویشان در واقع پوزسیونند، و پاره ای از حاکمیت در مقابل حرکت مردم، برای خنثی کردن فعالیت مردم. ولی من امیدم به مردم است. حرکت مردم طوری است که نیاتی را که برای استفاده ابزاری از نیروی مردم وجود دارد، در هر زمان به شکلی خنثی می کند. این هم ناشی از یک نوع پیشرفت، یک نوع درایت و یک نوع رشدی است که جامعه ما فکر می کند از آن برخوردار بوده و امروز از تجربیات گذشته اش دارد استفاده می کند و باید استفاده کند. به این صورت است که جوامع و نهادهای مختلف شکل می گیرند، انجمن‌های مختلف شکل می گیرند و لازم است شکل بگیرند.

مهری - آقای متین دفتری در آستانه ۱۸ تیر با توجه به این که دانشجویان این روزها بسیار هم زخم خورده اند فکر می کنید که چه کاری مردم ایران باید انجام بدهند که در واقع تقبیح آن حرکت شنیع رژیم در شبیخون زدن به کوی دانشگاه باشد، شبانه!

متین دفتری - نشنیدم این قسمت آخرش را مجدداً خواهش می کنم...

مهری - عرض می کنم، از دیدگاه شما در شرایطی که دانشجویان ما را تعدادی شون را بازداشت کرده اند. به هر حال با رفتار زشتی که رژیم مرتب با دانشجویان انجام می دهد، در شرایط سالگرد حمله به کوی دانشگاه مردم چه باید بکنند، برای تقبیح رژیم که دست به چنان عملی زد که پرونده اش حتی هنوز که هنوزه بررسی نشده است.

متین دفتری - این مسأله خیلی ساده است از یک جهتی، و در عین حال مشکل، یعنی سهل و ممتنع. مردم یک شبه نمی توانند کاری بکنند، ولی به تدریج موفق خواهند شد قدرت و حاکمیت خودشان را در جامعه اعمال بکنند. یکی از کارهای بسیار مهمی که مردم بایستی مد نظر داشته باشند دفاع از زندانیان سیاسی است، و افشا و بیان این که چه کسانی در زندانها هستند، می بینید نامه ای را که شما به آن اشاره کردید مربوط به آقای بهرام نمازی است که

سخنگوی حزب ملت ایران است، آقای خسرو سیف که دبیر حزب ملت ایران و جانشین آقای فروهر بوده است. ...

مهری - آقای متین دفتری چرا هیچکس در ایران به خصوص «دوم خردادی»ها از زندانیان حزب ملت ایران یاد نمی کنند در حالی که این ها در واقع از حزبی به اسارت گرفته شده اند که دو شهید داده به جامعه ایران - فروهرها!

متین دفتری - چون فروهرها «دوم خردادی» نبودند، ما قبل «دوم خردادی» بودند، فروهرها کسانی بودند که درون ایران به این نتیجه رسیدند، شما نمی دانم آخرین مصاحبه داریوش فروهر و پروانه فروهر را که مصاحبه تلویزیونی با یکی از تلویزیونهای آلمان کرده بودند، شنیدید یا خیر، در آن جا خانم پروانه فروهر و قبلیش هم خود فروهر به شکل دیگری می گویند که یک بلایی بر ملت ایران نازل شد که ما احساس مسؤولیت نسبت به آن می کنیم و بایستی تمام تلاش و کوششمان را امروز بگذاریم برای رفع این بلا، چون مسؤول هستیم و احساس مسؤولیت می کنیم. و خیلی با صراحت خواستار تغییر قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی می شوند. از درون ایران! یعنی در واقع چی؟ یعنی تغییر این رژیم و استقرار مردم سالاری و تفویض حاکمیت به مردم. کدام «دوم خردادی» این حرف را می زند. در نتیجه هیچ «دوم خردادی» هیچگونه وجه مشترکی با این تفکر که تفکر مردم سالاری است ندارد - تفکر جدایی دین از دولت، تفکر در واقع برقراری سکولاریسم در ایران، برقراری پلورالیسم در ایران، یعنی تحمل همه جور عقیده و فکر اعم از سیاسی و مذهبی و دینی. کدام «دوم خردادی» است که درون رژیم قرار دارد، بگذریم از کسانی که این مرز را شکسته اند و یا پاشون را آتور مرز گذشته اند، یا برخورد با این مرز داشته اند، که استثناء فراوان است، من نفی نمی کنم. کدام «دوم خردادی» خواستار یک چنین تغییری است به جز اطاله عمر همین رژیم به اشکال مختلف، با قانونمند کردن رژیم به معنای اجرای قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی، همان قانونی که به گفته خامنه ای چکار می کند؟ تجویز «خشونت قانونی» می کند، علیه مردم. همان قانون اساسی است که حاکمیت را داده به ولی فقیه. همان قانون اساسی است که انتخابات مجلس یک نوع الکتورالیسم است و نه یک نوع ابراز حاکمیت از جانب مردم برای اعمال حاکمیت از طریق پارلمان! همان قانون اساسی است که شورای نگهبان دارد. همان قانون اساسی است که شورای مصلحت نظام دارد، همان ابزاری که خمینی قبل از مرگش پیش بینی کرد برای این که بتواند عمر رژیمش را طولانی بکند.

ما در دورانی هستیم که این رژیم دارای یک رهبری مطلق نیست. کارهایش را یک نوع اولیگارشلی انجام می دهد، خُب بین شان دو دستگی هست. طبیعی هم هست که آنها در تحلیلشان به نتایج متفاوت برسند. اما روزی که کوشش کردند جنبش دانشجویی را سرکوب بکنند وحدت داشتند. آن همه دانشجوی را به زندان کشاندند که معلوم نیست چند نفر هنوز در زندان هستند. ما عده ای را می دانیم که به حبسهای طولی المدت محکوم شده اند، عده ای را می دانیم محکوم به اعدام شدند ولی بر اساس فشار افکار عمومی، فشار مردم، ضعف رژیم، ناچار شدند این احکام را تبدیل بکنند. ولی ظالمانه به ۱۵ سال حبس تبدیل کردند. شما می بینید

همین «دوم خردادی» ها از اشخاصی که مسائل ملی و اصالت در مبارزه را مطرح می کردند و قرار بود در حاشیه بمانند به عنوان مهمان ناخوانده که بر سر «سفره اصلاحات»، دمر شده اند، یاد کرده اند. ببینید توهین آمیزتر از این بیان مگر وجود دارد. «اصلاح طلب»ترین روزنامه مثل *نشاط* یا *عصر آزادگان* یک چنین برخوردی داشته اند!

مهتری - آقای متین دفتری در ارتباط با «دوم خردادی» ها فکر نمی کنید که آقای گنجی یک کمی حسابش را با آنها جدا کرده، در اندیشه هایش؟

متین دفتری - شاید یکی از استثناها ایشان باشند یادم هست مثلاً در کنفرانس برلین صحبت از پلورالیسم و سکولاریسم می کرد و این که جامعه ای باید باشد که همه بتوانیم در کنار هم در آن زندگی کنیم، با تمام عقاید و افکار. یعنی آن چه که کفر است، از نقطه نظر این نظام. **مهتری** - فعلاً که مجازات پس می دهد!

آقای متین دفتری روزنامه *بیان* شماره فردا که در تهران منتشر خواهد شد، تیترو اولش هست «موج تازه مهاجرت»، خیلی غریبه ها! موج تازه مهاجرت، بعد عنوان های فرعی اش، یکی ایسن است که تنها در آمریکا ۱۷۰ هزار پزشک و مهندس ایرانی در نقشهای بسیار مؤثری قرار دارند. نزدیک به ۷۰ درصد دانش آموزانی که در المیادهای مختلف بین المللی صاحب مقام اول شده اند، از ایرانیها، اینها، همشان رفته اند به آمریکا و طبق آمار فقط، حداکثر ۳۰ درصد آنها ممکن است به ایران باز گردند و چندین نکته دیگر که من الان فراموش کرده ام چون در اینترنت *بیان* فردا را خوانده ام.

این موج تازه مهاجرت وحشتناک نیست؟

متین دفتری - خُب شرایطی که اینها در ایران بوجود آورده اند قضا را تنگ کرده برای خامه جوانهای مملکت. باعث تعجب نیست، بنظر من.

مهتری - از یک طرف دیگر هم، سخنان آقای دکتر سروش را شنیده اید؟

متین دفتری - نخیر، بنده نشنیده ام.

مهتری - آقای دکتر سروش دو تا سخنرانی کرد که اولیش در شیراز بود، که بعد از رفتنش اون سالن آتش گرفته یا به آتش کشیده شده. حالا به چه دلیلی معلوم نیست. در سخنرانی دومش که خبرگزاری دانشجویان دیروز آن را گزارش داده، سه شنبه ۳۱ خرداد در سمینار «شریعتی و احیاء تفکر دینی»، گفته که در یک نظام بسته، اندیشه های اصلاحی، انقلابی می شوند و در جامعه ای که سخت گیر است ریاکاری زهد و دین فروشی رواج می یابد. نظرتون چیه؟ در مورد شخصی مثل سروش که از آن قطب به این قطب آمده و مطالبی می گوید که در واقع اپوزیسیون این رژیم بیان می کند.

متین دفتری - من در واقع معنای آن آتش زدن را نفهمیدم. معنایش یعنی معارضه بخشی از

...

مهتری - برخی احتمال می دهند، معلوم نیست، روشن نیست ولی به هر حال سه روز بعد از این که ایشان ...

متین دفتری - همین! مسأله این است که بعد از رفتن ایشان به آتش می کشند. این چه معنایی می تواند داشته باشد؟ به جز این که بخواهند جلب توجه بکنند، برای اینکه ایشان در آن سالن حضور داشته و یک چنین بیانی داشته است!

من چون زیاد راجع به نوشته جات آقای سروش اطلاع ندارم، در آن حدّ که دیدم و شنیدم و استنباط کرده ام فکر می کنم مسؤول سابق و لاحق انقلاب فرهنگی، انقلابی که بسیاری از دانشگاهیان ما را به زندان کشاند، به آوارگی کشاند، ایشان اگر واقعاً دلشان برای ملت ایران سوخته باشد، دلشان برای مملکت ما سوخته باشد و برای حاکمیت ملت و برای استقرار حقوق بشر و غیره سوخته باشد، اول بایستی بیایند و بگویند که در آن انقلاب فرهنگی چه اتفاقی افتاد. بخشی از همین اشخاص، که شما اشاره کردید کسانی که در موج جدید و قدیم مهاجرت شرکت داشته اند، خامه آنها به آمریکا آمده اند، یا به جاهای دیگر رفته اند، مغزهای متفکر و دانشمند و انسانهایی که می توانستند مملکت را بسازند، که به خارج از کشور کشیده شدند، بر اثر همان انقلاب فرهنگی بوده است.

بنده چندی قبل با یک زندانی سیاسی سابق صحبت می کردم و او از تجربیاتش با دانشگاهیانی که به ازاء همین انقلاب فرهنگی به زندان افتاده بودند و شکنجه شده بودند می گفت. امروز هم فکر می کنم حضور ایشان در صحنه بخشی از آن سیاستی است که از زمان رفسنجانی شروع شد. اول، با شعار «توسعه اقتصادی» بعد با شعار «توسعه سیاسی» که در مرکز مطالعات استراتژیک برنامه ریزی شد. خود اینها بعد مصاحبه کردند و مطالب را بیرون ریختند که با چه تمهیدی و چگونه برای مصادره کردن آن چه را که خواسته مردم است و مخدوش کردنش به شکلی که بقای رژیم و بقای این سیستم را تأمین کند، برنامه ریزی کرده اند.

تا این مرحله کلمات آقای سروش را هر چند هم بسیار زیبا و بسیار معنادار باشد و شاید جنبه های آرمان خواهی هم در آن باشد، می توانم تعبیر به این بکنم که برای اطالّه عمر هیأتی است که امروز در مملکت ما غالب است و برای تداوم بردگی ملت ایران تلاش و کوشش می کند! البته دعواهای درونی خود را هم دارند.

مهری - آقای متین دفتری بسیار ازتون ممنونم!

لیلا قرایی و هایدی در آگاهی تهیه کنندگان رادیو «صدای زنان»

در سوئد جایزه فرهنگی دریافت کردند

کمیته فرهنگی سازمان سراسری دستمزد بگیران سوئد (ال . او) از سال ۱۹۶۲ سالی یکبار هم زمان با تشکیل کنگره سالانه خود در عرصه های مختلف فرهنگی یا فرهنگی - سیاسی (نویسندگی، نقاشی، موسیقی، عکاسی، و ایجاد زمینه برای تبادل نظر اجتماعی) به اشخاص و گروههایی که کاری پر ارزش ارائه داده اند، جایزه هایی می دهد. مبلغ جایزه ۳۰ هزار کرون

سوئد است. امسال و برای اولین بار، جایزه «ایجاد زمینه برای تبادل نظر اجتماعی» به تهیه کنندگان برنامه های یک رسانه غیر سوئدی - *صلای زنان* - خانم لیلا قرایی و خانم هاییده در آگاهی تعلق گرفت. ناگفته نماند، این سازمان که از نیرومندترین و ثروتمندترین تشکیلهای کارگری اروپاست اخیراً خود با نرساندن کمک مالی، گذاشت، ارگان سراسریش *Arbete* (کار) که از نظر مالی نمی توانست سر پا بایستد، بسته شود!

خانم لیلا قرایی در ماه مه گذشته نیز به خاطر خدمات اجتماعی اش میان زنان و جوانان پناهنده و مهاجر در پایتخت سوئد، برنده جایزه سال ۲۰۰۰ شهرداری استکهلم شد. شهردار استکهلم در مراسم اهدای جایزه، به علت تعلق آن به ایشان اشاره کرد و گفت - لیلا بنیادگزار و سازمانده شبکه زنان است که در سال ۱۹۹۴ آغاز به کار کرد و کار بسیار پر اهمیت و سنت شکنانه سازماندهی دفاع از زنان و کودکانی را که مورد خشونت قرار می گیرند، به عهده گرفت. فعالیتهای وی، چه در تماس و حساس کردن مقامها، سازمانها و ادارات ذیربط و مطبوعات و چه در تماس با مرتکبان خشونت، در تغییر محیط و جو زندگی کسانی که در معرض تعرضند، بسیار مفید و تعیین کننده بوده است.

برندگان جایزه طی مراسمی روز ۲ سپتامبر جوایز خود را دریافت کردند. آقای برتیل یونسون رییس ال.او. درباره علت تعلق جایزه به هاییده و لیلا خاطر نشان ساخت:

«هر یکشنبه برنامه *صلای زنان* از ایستگاه رادیوی جنوب غربی استکهلم پخش می شود. مخاطبین این برنامه، ایرانیان و کردها و افغانستانی های فارسی زبان هستند. شش سال است که هاییده در آگاهی و لیلا قرایی این برنامه را پخش کرده اند. علیرغم تهدیدها و مزاحمت ها بکارشان ادامه داده اند. آنها صداهای تترس امواج رادیویی نام گرفته اند. برنامه های این رادیوی محلی محصول شبکه زنان است که نسل اول و دوم زنان مهاجر را کمک و حمایت می کند. این دو زن پناهنده سیاسی اند و به خاطر اعتقاداتشان تحت تعقیب بوده اند. در سوئد در اردوگاه پناهندگان بسر برده اند و فقر و انزوا را تجربه کرده اند. با این پیشینه، آنها عزم کرده اند که تجربیاتشان را با دیگران قسمت کنند.

آنها بر خواست زنان مهاجر که میخواهند جزئی از جامعه سوئد باشند و در عین حال فرهنگ و زبانشان را زنده نگهدارند تأکید می گذارند. آنها هرگز نمی پذیرند که زن مهاجر کم ارزشتر از گروههای دیگر به حساب بیاید و زور گفتن و آزار دادن زنان مهاجر به بهانه هایی چون تفاوت در فرهنگ و شیوه های زندگی توجیه شود. به این زنان در گرفتن وکیل یا پیدا کردن مسکن، در تماس با مقامات و مسؤولین و یا بسادگی، برای این که راه و چاه را در جامعه سوئد یاد بگیرند کمک می شود. برنامه هاییده در آگاهی و لیلا قرایی بین مردم پل میسازد و درک آنها را از تشابهات و تفاوتهایی که با هم دارند افزایش میدهد. نقطه عزیمت، نشان دادن ارتباط و پیوستگی بین فارسی زبانها و سوئدی هاست. آنها با سادگی، صراحت و نبوغ، تساوی ارزش همه انسانها را در مرکز توجه قرار میدهند. ... آنها جا را برای به هم رسیدن و ملاقات

انسانها باز و عرصه را بر پیش داوری ها، بدخواهی ها و سوء ظن ها تنگ می کنند. سوئد به صداهای بیشتری از این دست نیاز دارد.»

به دنبال گزارش خطابۀ خانم درآگاهی را در مراسم دریافت جایزه فرهنگی ال.او (سازمان سراسری دستمزد بگیران سوئد)، سال ۲۰۰۰ برای - تسهیل برخورد افکار عمومی که از زبان سوئدی خود ایشان به فارسی ترجمه کرده اند، با توجه اهمیت این گونه تلاش های فرهنگی عالم تبعید عیناً درج می شود:

خطابۀ تشکر هایدۀ درآگاهی

یکی دو هفته پیش که در آشپزخانه منزل دوستی نشسته بودم و با مادرش ورق بازی می کردم از رادیو پژواک (رادیوی فارسی زبان سراسری سوئد) شنیدم که هایدۀ درآگاهی نامی (همراه با لیلای قرایی) برنده جایزه فرهنگی LO شده است. از آنجا که تردید نداشتم اشتباهی رخ داده بی هیچ عکس العملی به بازی ادامه دادم. بعداً که روشن شد اشتباهی در کار نبود به اندازه ۱۰، ۱۱ سال پیش که اولین مقاله سوئدی ام در صفحات فرهنگی *Dagens Nyheter* (اولین روزنامه صبح سوئد) چاپ شده بود متعجب شدم. به جای دستگیری و خطر زندان و جلائی وطن، مودبانه شماره هویتم را از من می خواستند. شماره هویت را برای ثبت مشخصاتم در دفتر پلیس سیاسی که نمی خواستند هیچ، بلکه می خواستند. به آن شماره چک بنویسند! قرار بود برای بیان آن چه فکر می کردم پول هم بگیرم!

سراسر زندگی من حول دو محور اصلی گشته است: یکی عشق به ادبیات، کلام مکتوب، حافظه مشترک همه بشریت، و یکی دیگر سیاست، تلاش برای تحقق آن چه درشأن ما است. من شور جوانی و سالهای تحصیل را به ادبیات دادم. آینده ام را در نقد و تدریس می دیدم. اما اول سال ۵۷ که بعد از ده سال و نیم تحصیل در انگلیس و امریکا به ایران برگشتم پا به معرکه یک انقلاب عظیم اجتماعی گذاشتم. وقت وقت رو شدن دست ها بود: مسایلی که در حلقه های دانشجویی پای یک فنجان قهوه یا یک لیوان شراب حرفشان را زده بودیم حالا واقعیات مرگ و زندگی بودند. در هر قدم باید انتخاب می کردی سکوت کنی یا صدایت را بلند کنی.

این سوابق را ازین نظر با شما در میان می گذارم که برای من درس مهمی داشته اند من قدرت کلام را، که همه می شناسیم و گفتنش تکرار مکررات است حس کرده ام، اما شکننده بودن آن را هم شناخته ام پی برده ام چه خطراتی در کمین بیان خلاق است، صدایی که به انتقاد برمی خیزد چه بی پناه است.

منظورم هیاهویی نیست که در بوقها می دمند یا از ماهواره ها پخش می شود، بلکه صدای برهنه آدمی، که پیام تحمیق و احجاف نیست، بلکه چیزی است از خودش بسیار بزرگتر، گاهی به بزرگی صدای همه بشریت. ازین صدا همه باید پاسداری کنیم، چون، تنها، به شدت آسیب پذیر است.

در سوئد درین میانه سال ۲۰۰۰، به نظر می رسد که بیان آزاد هنوز از درجه یی از امنیت برخوردار است و این سبب شده که بسیاری این آزادیها را فرض بگیرند. اما کسی مثل من خوب می داند که آزادی بیان محدودی که ما امروز در اینجا از آن برخورداریم حاصل مبارزه نسلهای پیایی است. من لحظه ای در این حقیقت درنگ نکرده ام که اگر یک طبقه کارگر آگاه و متشکل در این کشور وجود نمی داشت، تنفس در این سرزمین هم به دشواری جهنمی می شد که من ۱۵ سال پیش، پشت سر گذاشتم.

مبارزه برای آزادی بیان توقف بردار نیست و این آزادی باید چیزی بیشتر از نبود خطرات جانی مستقیم باشد. بیان، وقتی به مفهوم واقعی آزاد است که صداهای بسیاری بتوانند مشتاقانه با هم گفت و شنود داشته باشند. من در ایران مقطع انقلاب به چشم خود دیدم که چنین چیزی ممکن است. چند ماهی همه با هم حرف می زدیم - بیان مطلقاً آزاد بود. بعد جباران جدید جای جباران قدیم نشستند و آن را خفه کردند.

بر متن چنین تجربه یی است که از بسته شدن *Arbete* نشریه روزانه جنبش کارگری که به دست نسلها فعالین سیاسی و ژورنالیستهای متعهد پایه گذاری شده نگرانم.

امروزه ال.او. به جای آن که در مقابل زورمندان بایستد در کنار آنها نشسته است. من فقط می توانم امیدوار باشم که سازمان سراسری دستمزد بگیران سوئد خرسی باشد که هر چند در این زمستان سیاسی خوابیده است، اما یک خرس واقعی است، نه آن طور که یک دوست کارگر اتحادیه یی از سر یاس و استیصال می گفت یک خرس پوشالی و اسباب بازی.

با اینهمه زبانه از ابراز افتخار تعلق این جایزه به خودم و همکارانم در «صدای زنان»* قاصر است. جا دارد به خود ببالیم که یکی از پیشروترین بخش های طبقه کارگر جهانی از کارما قدر دانی کرده است.

* (www.kvinnet.org)

معرفی کتاب و کتابهای رسیده

نگه کرد پیران، که هنگام چیست

نگرشی در پیچ و تابهای «حماسه ی ایران»

بررسی کتاب «حماسه ی ایران: یادمانی از فراسوی هزاره ها» - بیست گفتار شاهنامه - شناختی، پژوهش و نگارش جلیل دوستخواه، نشر باران، سوئد ۱۳۷۸ (۱۹۹۹).

«حماسه ی ایران»، نگارش جلیل دوستخواه، در برگرفته ی بیست جستار و گفتار پژوهشی، از داستانهای «شاهنامه فردوسی» می باشد، که نشر باران در سوئد، اخیراً پخش کرده است. فر اگشایی ی «یادمانی از فراسوی هزاره ها» ست، همراه با نقد «شاهنامه شناختی»، با گزین واژه ها و فرازهایی رسا. دوستخواه توانمند، روشن ساز ارزش کار فردوسی شده و ستیغ قلّه ای را که جایگاه خرد توس است، در هم سنجی با دیگر «حماسه سرایی»های نام داری که در جهان ملتها بتوان جستجو کرد، بر نمایانده است.

«خویشکاری» یکی از گزیده واژه هایی است، که با یاری آن، به کار ویژه هر شخصیت و پهلوان و بازیگری در شاهنامه پرداخته و با آوردن سروده های فردوسی، در جای جای جستار و پژوهشهای خود، گوهر سخنان خرد توس را می شکافد، و به پدیده ی پیچیده آدمی و هزار توی جهان انسانها که از زبان فردوسی در هر داستانی به نظم در آمده است، می پردازد. نیز نشاگر کار رفتار هر بازیگری است در شاهنامه که نمایی دارد از دنیای ما آدمیان. راه کار فردوسی «در حماسه ی ایران»، بازتاب چون آینه ایست، که نه تنها گذشته را در آن می توان دید، بل که بایست آن را بیان «اندوهبار» زندگی ی همه دورانها بشمار آورد.

نه تنها جلوه گر «اندوه نامه» گذشته دور و نزدیک و یا حال انسانهاست، بل که بیانگر ارزش آفرینی هایی هم، در پهنه ملی و گستره ای مردمی می باشد، که در چهره ای از پهلوانان «حماسه نامه»های دوران کهن، برای این دوران بجای مانده، اگر چه هزاره هایی پشت سر دارد! سخن از «دلیری نامه» و «دریغ نامه»هایی است که نمی توان و نبایست آسان از آنها گذشت و توشه برنگرفت و چراغ راهنمای دنیای آدمی بشمار نیآورد. گزارشگر هزاران لایه های تو در تو و در هم پیچ خورده پدیده مردمانه ایست، که فرزانه توس، سروده سرایی کرده، و خرد ورزانه بیماری و درمان آن را در نمایی داستانی آورده است.

از آنچه که در «حماسه ی ایران»، دوستخواه، در گفتار و پژوهش، پرداختگی دارد و بن مایه هایی را بر می نمایاند، بباور نگارنده، جان دار و کاویده ترین «رستم و سهراب - سیاوش و کیخسرو» و نیز «پیران و یسه» است، که توان نامبرد، همچون کلیدیترین و یا از میان کلیدیترین داستانهای پند آموز شاهنامه.

روان شناسی انسانها، در جای جای «شاهنامه» و در میان تک تک شخصیت‌های داستانی به نمایش درآمده است و منش و کنش آنها را بیانگر شده است و می نمایاند که در چه جایگاه اجتماعی جای گرفته اند. همان گونه که، به هنرمندانه ترین گونه ممکن، در داستان «رستم و اسفندیار»، جایگاه بلند مردمی و بار گسترده ملی را رستم نمایندگی دارد، و اسفندیار نماینده «دین - شاهی» و تلاشگر به تسخیر «قدرت» است؛ او فریب خورده پدری چون «گشتاسب» است، که سراپا نیرنگ باز و فریبکار است و برای نگهداشت «قدرت» برده از آن می شود تا جایی که فرزند دلیر خود را به کام مرگ می فرستد. در همین داستان، کتابیون مادر اسفندیار برجستگی می گیرد با سراپا مهرورزی به فرزند، خردمندانه به او اندرز می دهد، و در داوری اش دادگر است پیش و پس از کشته شدن فرزندش، در دفاع از رستم و بیان آزمندی گشتاسب!

در همین داستان، از یک سوی، پشوتن آزاده، مردی مردمی و خردورز و دادگر، جلوه گیری دارد، که پسر گشتاسب است و با زبانی دلیرانه و سزاوار پهلوانی، به پدر خود سخت تندی می گیرد و بر می شمارد ارزشهای «تهمتن» را، و نکوهیده می دارد رفتار پدر خود را. و از دیگر سوی، بهمن فرزند بزدل و جیون و ناجوانمرد اسفندیار به نمایش در می آید، به دارندگی بی مایه ترین رفتار و در بکاربری ی راهکارهایی فروهشته، چه هنگام کارزار تن به تن میان رستم و اسفندیار و چه در پی کشته شدن پدرش!

به هر روی، داستان رستم و اسفندیار نیز، از جمله داستانهای پر مغز و کلیدی شاهنامه بشمار می آید، که هزار توی پیچ در پیچ پدیده ی آدمی را بر نمایانده است، و دوستخواه نیز در «حماسه ی ایران»، هر چند فشرده، به آن پرداخته است.

«حماسه ی ایران» دری گشوده دارد به بر نمایی کردارها و منش زنان و مردانی در فراز و پست گاهی که جای می گیرند؛ می پردازد به برجستگی و ستیخ قلۀ «شاهنامه» در پهنۀ «ادب جهانی» - امری بیمانند در کشتزار تاریخی ی «فرهنگ» ایران زمین - و نیز به نقد شاهنامه شناختی. او در این گستره، به دست بردهایی که از سوی این و آن در هزاره پشت سر روی داده، - افزودن و یا ... در این گنج شایگان - آگاهانه و یا ناآگاهانه، از سر دوستی و یا دشمنی - نیز پرداخته است.

دوستخواه با فراخ مایگی، در دفتر دوم، زیر نام «بررسیها و نقدها» به سرنوشتی که بر سر سروده های فردوسی آمده است پرداخته و «شاهنامه» ستیزی ی دشمنی ورزان جزم اندیش را با فرهنگ ایران زمین، چه بومی و چه بیگانه، مورد نقد قرار داده است که نتوان آسان گذشت و چشم پوشید! در بخشی از دفتر اول، «پژوهشها و گفتارها» به «آز و نیاز: دو دیو گردن فراز» پرداخته است که اشاره ای هم به اندوهنامه رستم و سهراب دارد، پیش از آن نیم نگاهی می

شود انداخت به جُستار دوم دفتر اول با نام «پشتوانه های شاهنامه: خاستگاههای دو گانه و دیدگاههای دو گونه».

سرسخن باز می کند به اینکه «در تاریخ ادبی ی سرزمینهای گوناگون، اثرهایی که بتوان آنها را گوهر زندگی و فرهنگ و چکیده آزمونها و سنتهای یک قوم یا گروهی از قومهای همزیست و به هم پیوسته دانست فراوان نیست. حماسه ی ملی ی ایران — که شاهنامه ی فردوسی بزرگترین جلوه گاه آن به شمار می آید — در فرهنگ و ادب ایرانیان و افغان و تاجیکان و دیگر گروههای قومی ی دارای ریشه های زبانی و سرچشمه ها و پیشینه های فرهنگی ی یگانه با آنان (که همه شاخه های یک درخت تناورند)، چنین پایگاهی دارد و افزون بر آن، از دیر باز به عنوان یکی از قله های سر بلند ادب جهانی، رویکرد کارشناسان و پژوهندگان حماسه های کهن و شعر شناسان و ناقدان ادبی را به خود فرا خوانده است».

پی سخن دارد به گذر هزاره ها از روزگار شکل گیری «حماسه ی ایران» در این که «یک هزاره میان ما و سراینده و سامان بخشی آنها فاصله افتاده است. زمینه های زندگی و نهادها و عنصرهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جامعه ی دوران ما با عصرهای شکل گیری ی گام به گام روایتهای پهلوانی، تفاوتهای عمده دارد، به همین سبب از دیدگاه کسانی چنین می نماید که در ساختار کنونی ی جامعه، روایتهای روزگاران کهن و سرگذشتهای شهریان و پهلوانان زمانهای گم شده و پشتوانه های باستانی ی آنها، دیگر نمی تواند پاسخ گوی نیازهای روانی و فرهنگی و اجتماعی ی انسان امروزمین باشد!»

آنگاه به دیدگاه اینگونه کسان و پاسخ سزاوار به آنها پرداخته است که اگر چه هزاره ها برگزیده این روایتها نشسته و دگرگونیهای ژرف مادی و فرهنگی بر جامعه روی آورده است، ولی ایرانیان و تیره های همزی و هم ریشه و یگانه فرهنگ داشتگان، با چنین داستانهایی، سرشتگی گرفته و بند از آن نگسسته اند و پیوندی سخت بهم گره خورده را، همواره نگهداشته اند و بر این است که «... شاهنامه را آیینی ی تمام نمایی می شمارند که چهره های گوناگون زندگی اجتماعی ی نیاگانیشان را بدانان نشان می دهد و احساس کهن ریشگی و دیرینه بنیادی را در آنها نیرو می بخشد».

در پرسش به این که «شاهنامه، چه خاستگاههایی داشته است و کدام پشتوانه ها و بنیادها و بنمایه هایی» انگیزه رویکردی چنین گسترده و شگفت شده که آن را به گونه «ادب نامه — هنر نامه — فرهنگنامه و سرانجام دفتر خاطره ی ازلی و یادمان همگانی ی ایرانیان و ایرانی تباران و ایرانی فرهنگان در آورده است»، دوستخواه کوشیده است تا پاسخی در خور و روشنگر برای رازواره پیدا کند.

پی جزم باوری، تکیه بر داده هایی دارد روشن و از زبان سروده های استاد توس و شاهنامه شناسان از یک سوی و از دیگر سوی «جامعه شناسان و ناقدان» ادبی ی سده های اخیر، و گواه سخنان درست خود را مینمایند که «شاهنامه» همچون دیگر اثرهای بزرگ جهان ادبی «... اثری اتفاقی و محصول تفنن محض یازاده ی خیال و ذهن آفرینشگر یک تن نیست و ریشه در زمینه

ی ویژه‌یی از رشد و کمال یابی زندگی اجتماعی و قومی ایرانیان دارد» سپس بلندقامتی شاهنامه را، بایسته و درخور برمی‌شمرد.

زمینه‌های بنیادین آفرینش شاهنامه را در پیچاپیچ زندگی «تاریخی - اجتماعی» ایرانیان که از دیرباز، به «دو سرچشمه‌ی عمده» درسامانه پذیرایی روایتها و پرداخت آنها می‌رسد نشان می‌دهد. و بررسی می‌کند «خاستگاههای دو گانه و دیدگاههای دو گونه» را! آن چه در ژرفنای پژوهشها بدانها دست می‌یابد، «در جمع بندی واپسین» شناختن دو سرچشمه عمده است «در شکل بخشی به روایتها و نقل آنها»: ۱- دربار و تشکله که: «دیدگاه و برداشتی - کم و بیش - یکسان داشته اند و روایتهای آنها از راه/وستا (به زبان اوستایی) و متنهای دینی‌ی زرتشتی (به زبان فارسی‌ی میانه / پهلوی) به دست ما رسیده است» و... ۲ - «توده‌ی مردم - گمنام و به ظاهر خاموش و فرمانبردار که آسیب پذیرترین و رنج بردارترین و ناکام ترین بخش جامعه بودند. همه‌ی دستاوردهای اجتماعی و برآیندهای آفرینش و پویایی از کار و کوشش آنان بود و پایه‌های هر م سنگین قدرت و شکوه دربار و چیرگی و نفوذ تشکله بر دوشهای خسته و رنجور آنها جای داشت؛ اما برای بازگفتن داستانهای پر رنج و شکنج نیاگان خویش و چکیده‌ی آزمونها و تلخ و شیرین و شگرف و سهمگین دلبران و پهلوانان خود، افزار و رسانه‌ی جز زبانها و حافظه شان (آن هم، چه بسا پوشیده و پنهان) نداشتند».

در جستار، با یاری گرفتن از سروده‌ها، در نشان دادن دو گانه و دو گونه دید و نشان و راه پای آن در «شاهنامه»، کار رفتاری‌ی زبان فردوسی را مینمایاند، به این که دین - شاه و روایتهای آن چسان است، و زبان توده‌های جامعه چه جور و پهلوانان روی به کدامین دارند و راهکار می‌گیرند؛ چو ایرانیان آگهی یافتند / سوی پهلوان تیزبشتافتند تا از بیدادی‌ی نوذر تاجور سخن گویند و از سام بخواهند تا دادخواه آنها گردد. درخشندگی را در چهره‌هایی چون: «رستم، سهراب، سیاوش، بیژن، گیو، ایرج، پشوتن، کاوه و...» می‌یابند، بنابر کار ویژه‌ی آنان، همچون کیخسرو و فریدون و... در دهش و داد و خرد و راه گرفتن به برکنی بنیاد ستم «ضحاکان»، با پیامی اینگونه‌ای که: «فریدون فرخ فرشته نبود / زمشک و زعنبر سرشته نبود / به داد و دهش یافت این نیکویی» که رهنمودی ژرف: «تو داد و دهش کن، فریدون تویی» از آن بر می‌خیزد.

«حماسه‌ی ایران» با رویکرد به سروده‌ها و نگاه بر چهره داستانها، و از زبان خویشکاری پهلوانان و شخصیتها و شهریاران، پدیده انسان را کالبد شکافی می‌کند و بمانند «شناسنامه»‌ی ما ایرانیان، آینه‌ای از گذشته را در پیش چشمان ما می‌نهد تا بیازماییم و بیاموزیم و در پی رهیافتی در زندگی مردمی و زدودن نابختاریهای ملی باشیم.

از بازگشایی این «مهم»، در جستار «آز و نیاز: دو دیو گردن فراز» سخن می‌رود که «در میان دیوانی که فردوسی، به پیروی از پشته‌های باستانی‌ی حماسه اش، بارها در سراسر شاهنامه از آنها نام می‌برد و منش و کنش و نقش آنها را به وصف در می‌آورد، نامه‌های همواره پیوسته‌ی دودو آرز و نیاز - که در واپسین تحلیل، دو روی یک سکه اند - از همه چشمگیرتر است!»

در گفتار و جستار و... و نیز در باز بردها و پی نوشتها، به هم نشینی «آز و نیاز» پرداخته است و آن را ویژه ی شاهنامه نمی داند و می گوید، در ادب فارسی نمونه های بسیاری دیده می شود که همه در اندیشه کهن ایرانی ریشه دارد، از جمله سروده ی خیام که «ز نهار در این دو راهه ی آز و نیاز»، و بر اینست که «شاید از آن جا که آز در سامان اندیشگی و اخلاقی ی ایرانی در برابر خرد جای می گیرد و کاخ شاهنامه - چنان که می دانیم - بر شالوده ی خرد بنیاد گذاشته شده است، کار کرد تباه کننده و ویرانگر آز در ساختار حماسه ی ایران تا این اندازه نقش کلیدی یافته باشد. آن گاه بارویکرد به سرچشمه های کهن شاهنامه، نشان می دهد: «نام آز در گاهان» نیامده است. اما در «اوستای نو» بارها به نام - azi یا azay از ریشه ی - az (کوشیدن، تلاش ورزیدن) برمی خوریم. در فارسی میانه (پهلوی) نیز az به معنی ی افزون خواهی، زیاده جویی، خواهدگی ی شدید، حرص و شهوت آمده و نام دیوی ست تباهکار که در متنهای بازمانده از این زبان، کار برد بسیار دارد» سپس به چند باز برد و پی نوشت رجوع می دهد، در نشاندگی کاربرد کلیدی واژه ی یاد شده در اوستای نو و...! و ادامه می دهد که «در شاهنامه آز را در کارکردهای دو گانه، اما جدایی ناپذیر اسطوریگی - اخلاقی می یابیم که شناخت جنبه های آن، نیازمند پژوهشی ژرف و گسترده در سرتاسر این منظومه و خاستگاههای کهن آن ست» و سپس دامنه سخن را به داستان «رستم و سهراب» می کشاند، تا نشان دهد که بار معنی ی آز چه می باشد.

می نویسد: «داستان رستم و سهراب» نیز از این حکم کلی جدا نیست و سر آغاز آن، به دقت نمایشگر درونمایه و گوهر متن داستان ست». م - مینوی در اشاره به ترکیب در آز در سرآغاز «رستم و سهراب»، می نویسد که «گوئیا فردوسی این داستان غم انگیز را نتیجه کثرت از مردمان می شمارد» و از سروده های خردورز فردوسی در پی می آورد تا خواننده بخواند و خود به داوری نشیند.

گستره جستار، به کاربرد تباهکاری و مرگ زایی ی «دیو آز» در پهنه هایی چون «قدرت»، بر خاسته و پیوند خورده به داستان «رستم و سهراب» و در جلوه گرسازی پیچ و خم های آن، مسیر می گیرد.

بر پای ی کارزاری که پایانی سخت جانگاہ به جای می نهد، اگر چه «اندوهنامه» ایست در اوج پند دهی و فرازین ترین قله ی هنر سروده سرایی، فردوسی رستم همیشه پهلوان خود را، در برابر فرزند نوحواش به خاک می نشاند. داستان اندوه زای «پدر و فرزند»، در سروده های شاهنامه، با بررسی داستان آموزنده آن در «حماسه ی ایران»، اوجی است بی همانند، که پهلوان در کسوت سپاه سالار «ایران زمین» از جایگاه تسخیر کرده اش در این نیم بیت که «هل نازک از رستم آید به خشم»، بزیر کشیده می شود.

دوستخواه می نویسد «اکنون ببینیم ایاتی که مینوی خواننده را به درنگ و دقت در معنی ی آنها فرا می خواند کدامست: (الف) پس از نخستین جنگ رستم و سهراب، شاعر که از ناشناخته ماندن و در آویختن شگفت پدر و پسر در رزمی تن به تن، سخت دچار پریشانی ی خاطر و حیرت و تأثر شده است، می گوید: جهان شگفتا که کردار تست، هم از تو شکسته هم از

تو درُست / از این دو یکی را نجنبید مهر / خرد دور بُد، مهر نمود چهر / همی بچه را باز داند
 ستور / چه ماهی به دریا، چه در دشت گور / نماند همی مردم / از رنج / از یکی دشمنی را ز
 فرزند بازا! (ب) در آغاز جنگ دوم رستم و سهراب، درست هنگامی که رستم خشمگین و
 خروشان روی به دشت آوردگاه، می آورد، باز هم این فردوسی است که رزم پدر و پسر را بر
 نمی تابد و - به شیوه یی که در بسیاری از جاهای شاهنامه دیده ایم - اندک زمانی در روایت
 رویداد درنگ می کند تا برداشت درمندان و هوشیارانه ی خود را از درگیری ی اندوهزای آن دو
 - که روی در فاجعه دارد - تنها در دو جمله ی بسیار روشن و بی نیاز از هر گونه گزارش و
 تحلیلی، در قلب حماسه به یادگار بگذارد: همه تلخی از بهر بیسی بود / مبادا که با از خویشی
 بود! و این گونه سخن خود را، پیرامون «آز» در غم نامه «رستم و سهراب» مینمایاند، و به این
 پرسش شاعر اشاره می کند که چرا خرد (دشمن آز...) دور مانده است و مهر که باید به یاری
 خرد بشتابد چهره نمی نماید و مهر میان پدر و پسر - که در باورهای کهن، آن همه بر آن تأکید
 رفته است - پایمال آرز دیو آفریده می شود؟

برای دریافت چگونگی پاسخ کلیدی، نویسنده به گستره ی داستان روی می آورد. پی می
 گیرد داستان را، درباره تلاش و کوشش از سر مهر و شرم، برخاسته از سهراب که «مبادا هموار
 پیر او پدرش باشد و او - ناخواسته - مهر پدر را ندیده بگیرد و در شمار مهر نرو جان در آید و
 وی را به ناشناختگی بکشد و...» به رستم می گوید: «... دل من همی بر تو مهر آورد / همی آب
 ترمم به چهر آورد». و سرانجام که «تهیگاه پور جوان» به دشنه پدر دریده می گردد، و کار از
 کار گذشته است... همان سهراب مهر آور در آستانه ی مرگ با سر زشتی تلخ: «... بدو گفت آرز
 آیدونک رستم توی ایگستی مرا خیره بر بدخوی / ز هر گونه یی بودمت رهنمای / نجنبید
 یکباره مهتر زجای!».

دوستخواه بر این است که گوهر و بنمایه «همه ی شاخه های اندیشه و فرهنگ ایرانی» در
 شاهنامه گرد آمده، و همه ی «کار بردهای آز، که اهرمنی تباهی ساز و ویرانگر است» به منزله
 کارگزار و دستیار «دیو مرگ» به روشنی باز تابانده شده است. هشدار همیشگی ی شاعر به «آز
 پرهیزی» و دوری جستن از «آز کامگی» بوده است. دامنه سخن را، در همین جستا به داستان
 کاووس و... کشانیده و مرگ زایی «آز» را بر می شمرد و از زبان گیو خطاب به زال باز گو می
 کند، آن چه کار رفتاری «آز» می تواند باشد: «ز تو دور باد آز و مرگ و نیاز / مبادا به تو دست
 دشمن دراز!»

تو در تویی ی فراگشایی داستان «رستم و سهراب»، به زبان قلمی ی دوستخواه و با یاری
 ی سروده های فردوسی، چه در پیوند با اهریمن «آز» و چه بیان «اندوه نامه» ی پدر و فرزند
 که دو سره پهلوانان شاهنامه اند، با سروده آموزنده «یکی داستان ست پیر آب چشم اهل نازک
 از رستم آید به خشم!» پایان می گیرد. که «اشاره ی سر بسته ی شاعرست به کارایی آز در شکل
 گیری ی فاجعه ...»

جای جای گفتار «حماسه ی ایران» گشودن زبان بنمایه های داستانی ی داستانهای
 فردوسی است، بنابر خویشکاری و کار ویژه هر «چهره» و باشنده ای. چه روایت ریشه در

آزمندانی چون «کاووس، افراسیاب و...» داشته باشد، و چه در بلندگاه زنانی، همچون «فریگیس، منیژه، رودابه - مادر گمنام سیاوش، گرد آفرید و...» و چه در پهنه پهلوانی ی تن و روان، چون «رستم، سهراب، سیاوش، پیران ویسه، کیخسرو و...». به نشانه‌های آنها، در پهنه ملی و گستره ی مردمی، این کوشندگی ی همه جانبه را می توان دید.

از این جمله می باشد داستان سیاوش و خویشکاری او در وفای به پیمان، حتی در برابر بیم آورترین دشمن، که با او به «صلح» می نشیند، در هنگامی که در پی نبرد، بر او پیروز می گردد. او پاس پیمان نامه صلح را دارد در دوری گزیدن از خون ریزی، و روی بر می تابد از خواست آزمندانۀ کاووس شاه پدر خود. سربچی او در پی رفتار رسوایی آمیز نامادیرش، سوداوه است و آزمون است پیروز که از آن سر بلند بیرون می آید، با گذشتن از «کوه آتش» و رخدادن فروهشته رفتارهایی از پدر و زن پدر!

او نه تنها دل از پیمان نمی کند، که بر سر جان می زند، و بدتر از آن، به دوری از میهن و گزین سرزمینی به پناهندگی که دشمن تاریخی است، چرا که گزیر کار چنین ببار می آورد، تا از رهگذر آن و بنا بر خویشکاری اش، بر و میوه شیرین صلح بنشانند!

کار ویژگی سیاوش، چه در برابر کاووس و چه افراسیاب، در پی نشاندگی ی آزمونهای سخت، همراه با دلوریهایی چه در پهنه ی کارزار و مرتبه هایی از توانایی های رزمی، و چه شمشیر درنیام نگه داشتن، تا باز دارنده ی خون ریزی شده باشد، پیمانند است.

خویشکاری سیاوش، بنا بر بررسی دوستخواه از سروده های فردوسی درباره ی گردانی چون «رستم، پیران و...»، در سرزمین افراسیاب، نشانگر است که، بنا بر فروزه هایش که مردم آن دیار، دل بمهرش بسته داشتند، با همیاری آنها و با او همراه بودگان می توانست بر دشمن بشورد و چیرگی یابد و یا جان خویش برهاند. چنین راهکاری را بر نمی تابد و آگاه و بی دلهره، کار ویژه خود را در کشته شدن می یابد. «غروب» خود را در سودای «پیمان» و «صلح» و جاودانگی گرفتن با ارزشهای «مردمی» به «زایش» فرزندی که خویشکاری اش رزم است در سویه دادگستری و دادخواهی، می یابد!

در هنگامه تلخی در برابر آزمندی کاووس و دشواری دو راهی سرنوشت، ناگزیر می شود از میان بدو بدتر، بد را بر گزیند. «... از این رو در اوج آشوب روانی و نهایت اندوه و حسرت و دردمندی، از افراسیاب پناه می جوید... یکی راه بگشای تا بگردم ا به جایی که کرد / یزد / آبشخورم / یکی کشوری جویم / انتر جهان / که نامم ز کاووس گردد / نهان از خوی بد او / سخن / تشنوم از بیکار او / یک زمان بچنوم»!

با چنین هدفمندی والای انسانی، و خرد و مهرورزی، در سرزمین توران پناهندگی می گیرد و مورد گرم رفتاری پیران ویسه، و در ابتدا افراسیاب قرار می گیرد. با کوشندگی ی پیران، ابتدا جریره دخت او و سپس فریگیس دختر افراسیاب به همسری او گزین شدند. با ماندگاری در آن جا شهری به نام «سیاوشگرد» پای می گیرد. و نیز از رستنگاه فریگیس و بذرافشانی ی سیاوش کیخسرو است، که نماد دادگری و دادخواهی و...، خویشکاری او می گردد.

دوستخواه به زایش و زندگی و خاموشی سیاوش فرزانه و فریگیس و مادر گمنام سیاوش، از نیای گرسیوز رشک ورز تباهکاری ببار آور، که برادر افراسیاب است، و برانگیختن او به ریختن خون سیاوش که قلب همگان را با ارزشهای مردمی خویش تسخیر کرده است، به اندازه سخن می گوید. خردورزی فردوسی راه در نمایان کردن پدیده پیچیده انسان، بی جزم باوری از یک سوی با کار رفتاری «سوداوه (سودابه)، کاووس، گرسیوز، افراسیاب» همچون دارندگان خوی اهریمنی و از دیگر سوی «مادر سیاوش، فریگیس و اغریب دلیبر برادر - افراسیاب - گیو و ...» دارندگان سرشت و فروزه های مردمی و پهلوانی، چه از تورانیان و چه ایرانیان نمایان می کند! داستان سیاوش، داستان پر از اندوه و سخت آموزنده ای است که نه می توان دل از آن کند و نه از آن کوتاه سخن گفت، ولی چه توان کرد؟! تنها بسنده می شود به سخن دوستخواه از واکنش رستم با سروده فردوسی که «رستم جوشان و خروشان به دربار کاووس می شتابد و در خطابی تند بدو، او و سوداوه را گناهکاران اصلی در کشته شدن سیاوش می خواند: ... بدو گفت: خوی بدای شهریار ا پراکندی و تخمت آمد به بار ا ترا مهر سوداوه و بدخوی ا ز سر بر گرفت افسر خسروی ا کنون آشکار بینی همی ا که بر موج دریا نشینی همی!»

دوستخواه که در هم تنیدگی ی داستانها و چهره پهلوانان را از زبان شاهنامه و بنا بر خویشکاری و در جستاری پژوهشی و شاهنامه شناختی به نمایش در آورده است، بر این شگرد تکیه دارد که فرا گشایی ی کار ویژه فریدون و ایرج و بر این بودن که به گفته شاهرخ مسکوب «غروب ایرج، طلوع منوچهر را در پی دارد؛ همچنان که غروب سیاوش، طلوع کیخسرو را». بنا بر همین دیدگاه، غروب خورشید سیاوش، در زایش و طلوع آفتاب کیخسرو است، از تخمدان و رستگاه همانند مادرانی، که آفریننده ارزش های اهورایی اند و نیز سخن از دو نیای «اهریمنی خوی»، که کیخسرو نگران از این که خود نیز مانند دو نیای خویش گرفتار از کامگی خوی اهریمنی شود از آنها این گونه زبان می گشاید: «... روانم نباید که آرد منی / بداندیشی و کیش اهرمنی / ... / به یک سو چو کاووس دارم نیا / دگر سو چو تور، آن پر از کیمیا / چو کاووس و چون جادو افراسیاب / که جز روی گزری نبینند (ندیدی) به خواب / به یزدان سوم یک زمان ناسپاس / به روشن روان اندر آرم هراس ا ... و هر دو را دارنده زشت کرداری و کنش جادویی شمرده و نکوهید می دارد منش آن دو را! کار ویژه او دادگستری و پادافره دهی ی افراسیاب تورانی است.

در این باره، دوستخواه، در نقد و بررسی کتاب «سیاوش بر آتش» مصطفی رحیمی، که ضمناً به شاهرخ مسکوب تقدیم شده است، (صص ۳۰۲ تا ۳۲۷) در گزارش واپسین گفت و شنود کیخسرو با افراسیاب به هنگام کشتن او، به نقل از رحیمی می نویسد:

«خسرو ادعا نامه را - که ضمناً حکم محکومیت نیز هست - می خواند: نخست، کشتن برادر بیگناه [خودش] اغریب، دوم کشتن نوذر شاه ایران که از ایرج یادگار بود. سدیگر، سیاوش که چون او سوار؟ نبیند کسی از مهان یادگار (شگفت است که کین پدر، آخر سر می آید. نشانه مردانگی است؟)» و اضافه می کند که «باید گفت که هر آنچه در کارنامه کیخسرو آمده است، از آغاز تا انجام همه نشانه خویشکاری اوست» و با توجه به جای دیگر کتاب رحیمی، او «به

وارونه آنچه هم اکنون از نوشته او درباره انتقام جویی کیخسرو آوردم، اعتراف می کند که او (کیخسرو) تنها در پی خون خواهی سیاهش نیست و کاری بزرگتر در دست دارد»
 در «حماسه ی ایران» خویشکاری کیخسرو از زبان فردوسی راه می گیرد به پاک کردن جهان از پلیدی، اگر چه می رساند که از «بدی» باوری نسبی داشته و خردورزانه اشاره دارد که «مگر کز بدان پاک گردد جهان» و یا «مگر کز بدان باغ بی خو (هرزه گیاه) کنم». دوستخواه این جا نیز در پاسخ به خطای دیگر رحیمی اشاره می کند که هر گاه فردوسی به دست یافتنی بودن «نیکی ی مطلق» در جهان باور داشت، در گفتار خود «مگر» (= باشد که / شاید) به کار نمی برد.

کار رفتاری کیخسرو پیرامون چنین گفتاری گردش می گیرد به ... همان به که با کینه داد اوریم / به کام اندرون نام یاد اوریم / که نیکی ست اندر جهان یادگار / نماند به کس جاودان روزگار.

این سخنان هنگامی به زبان کیخسرو جاری شده است که بر کنگ دژ (پایگاه شهریار ی افراسیاب) چیره شده اند ایرانیان، به سرداری او، تا بنا بر فراگشایی دوستخواه، از خونریزی باز دارد لشکر خود را و زنهار می دهد کینه توزی به بستگان افراسیاب را که: ... ز دلها همه کینه بیرون کنید / به مهر اندرین کشور افسون کنید / ز خون ریختن دل بیاید کشید / ا سربگناهان نباید برید ...!

دوستخواه باز هم با اشاره به تناقض گوییهای رحیمی می پرسد: «چگونه شهریار و سرداری را از خود بیگانه و "شیفته انتقام جویی کور" می خوانید» کسی را که دستور می دهد سرزمین دشمن شکست خورده را «با مهر افسون کنید». دوستخواه اضافه می کند که «ارزشیابی و داوری سخته و پخته در باره شهریار آرمانی اسطوره و حماسه ایران همان ست» که ویدن گرن ایران شناس سوئدی کرده است: «... کیخسرو رستخیز کننده و نجات بخشی بکمال است. او نیز مانند فریدون، ازدهای دیگر، دیو خشکسالی (افراسیاب) را که مظهر بیدادست، می کشد و دوران ستم هزار ساله ای را به پایان می رساند».

دوستخواه در جستار کنونی، به نمایاندن فرا خنای اندیشگی شاهنامه و گسترش بار داستانهها و خویشکاری پهلوانان آن، که دو تن از بیماندانش، سیاوش و کیخسرو اند، دست یافته است، و نشان می دهد که کیخسرو سیاوشی دیگر است. مرد سرنوشت، در کارزاری سخت با شب پراکنی ی اهریمن، با این امید، که بامدادی اهورایی را گیتی گستر کند، بی آنکه در اوج پیروزی و دست آورد، برده از قدرت شود و ویرانگری آزمندی بر او چیره گیرد.

دوستخواه «کیخسرو را در ورزیدن خویشکاری بزرگش تا فراز جای پیروزی می رساند؛ اما او - که افزون بر جنبه استومند و مردمانه اش، سرشتی مینوی و فرا انسانی دارد - پیش از فرو غلتیدن از اوج و گام نهادن در راه همه پیروز شدگان قدرتمند و افتادن در دام آز کامگی و بیداد و ستم اهریمنی، آگاهانه راه پشت پا زدن به این دژ خوبی و پتیاره کرداری و سفر به فرا سوی خویشتن را در پیش می گیرد و با اراده ای که ریشه در خرد همه آگاه آزادمنشی ی والا و نمونه وار او دارد، کاری شگرف می کند و آدمی را در برابر آزمونی بی همانند می گذارد!»

او پایان کار کیخسرو را، همانند فریدون، بی همانند و یگانه می نمایاند، که سرا پا بیگانه با روش کار «کاووسها... افراسیابها و گشتاسپها» و بر این که او «برده از چهره شوهمند نمای همه قدرتمندان گیتی» برمی گیرد و پوچی و تباهی گری «قدرت جویی ی اهریمنی و بیدادگرانه را» به نمایش می نهد و به همه «آدمیان در دراز نای تاریخ می آموزد که اگر بخواهند، می توانند والاترین خویشکاریها را در خدمتگزاری به همگنان و کامروایی ی مردمان و آبادانی ی جهان و شکوفایی ی زندگی بوززند، اما گرفتار آز کامگی ی اهریمنی و خشم کرداری ی دیوآسا نشوند!»

اما، «حماسه ی ایران» و نویسنده اش دوستخواه، «پیران ویسه» را «پهلوانی بی همتا می داند»، از زبان «رستم - کیخسرو - فریگیس و...» به خویشکاری دلیرانه این سره مرد پرداخته و در فراگشایی ی خود، نشانگر است که اگر فردوسی ایران دوستی است سرا پا شورمند، ولی هرگز دام جزم باوری بر او چیره نمی گیرد و ارزشهای «مردمی»، در برابر آرمانهای «ملی»، رنگ نمی بازد و در سایه جای نمی گیرد.

همزاد «ملی - مردمی» در رگ و خون سروده های فرزانه توس، در جای جای هر داستانی و به بر نمایشی ی هر کار ویژه و راهکار پهلوان و چهره ای، موج می زند. در گذشته به چند تایی، هر چند گذرا، نیم نگاهی انداخته شد. در این جستار، از «پیران» گرد جهان مردمی، که سپاه سالار توران است، سخن می رود که با رستم خویشکاری ی کم و بیش همانندی دارد.

پختگی و سختگی «پیران» در پیوند به باز داری ی خونریزی، ارزش داوریهای جمع گرفته در سروده های فردوسی است، که دوستخواه در فراگشایی اش او را «یگانه» دانسته و در برابرش هم سخی نمی شناسد. آغازین ترین کار رفتار کلیدی او را در داستان «سیاوش» می توان دید و کوشندگی اش به اینکه میان ایرانیان و توریان ایمنی و دوستی بنشانند، گزیر کار و زمینه سازیهای خردورزانه او در برابر افراسیاب دیو سرشت آز کامه، جلوه گر می شود. گوهر انسانی ی این سره مرد، درخشانی بیشتر می گیرد، در پی کشته شدن سیاوش، به دستور و خواست افراسیاب و گرسیوز و... که «... سخت به هیجان می آید و در برابر انجمنی از ناموران توران پیمان می بندد و جان خود را به سوگند، پشتوانه پیمان می کند که از هیچ کوششی برای نگاهبانی از زندگی ی کودک پدر کشته دریغ نوزد: ز بهر سیاوش دو دیده پر آب / همی کرد نفرین بر افراسیاب / چنین گفت با نامورانجمن / که: گرزین سخن بگسلد جان من، / نما نم که یازد بدین، شاه چنگ / مرا گر سپارد به چنگ نهنگ، و در پی پیمان، به چاره اندیشی ی هوشمندانه خود روی می آورد.

بنابر سرشت خود چنین می دارد وفای به پیمان را و در امان نگه میدارد کیخسرو را در برابر دیو خوبی افراسیاب، و جان فریگیس دختر افراسیاب را هم که بیم جان او می رفت. از آسیب و خشم و تازش افراسیاب، رهایی می یابند: «مادر و فرزند». سخنان او، در پی دیدار کیخسرو، که گویی سیاوش را باز یافته آینه این سرشت است: «نگه کرد پیران بدان فرو چهر / رخس گشت پر آب و دل پر زهر / به بر در گرفتش زمانی دراز / همی گفت از و با دل پاک، راز... / به

ایوان خرامید با او بهم / روانش ز بهر سیاوش دژم / همی پروراندش اندر کنار / بدو شادمان بود و به روزگار / از او دورشد خورد و آرام و خواب / بر آن کودک از بیم افراسیاب!
دیدار به گاهی است، که کیخسرو از زیستگاه پنهان، پیش شبان، بازگشته و همواره پیران خردمند به رهایی جان او کار رفتاری ی هوشمندانه خود را دنبال می ورزد، تا اینکه گیو فرزند گودرز، پس از هفت سال، پنهان در جستجوی او و فرنگیس، آن دو را یافته و راه به سوی ایران می گیرند.

دوستخواه، از زبان شاهنامه، گره منش و کنش پیران را، بمانند سپاه سالار توران و پیچیدگی ی دو گانه او را بر می نمایاند و فرمان دهی ی پی گرد برای گرفتار ساختن آنان (کیخسرو و فریگیس و گیو) و بازداشتن ایشان از رسیدن به ایران، بنابراین دیدگاه که «چه آرد بدین مرز و این سرکشان»!

سختان پیران، هم گویای مهری است از سر مردمی و باز داری ی خون ریزی میان دو سپاه، چه در پیوند با سیاوش — کیخسرو و نیز فریگیس دختر افراسیاب، و چه با رستم و داوریهای تهمتن — کیخسرو و فریگیس درباره او؛ و چه، همچون سپاه سالار توران و دل نگرانی او از روی آوری کیخسرو به ایران و پیشینی ی «اختر ماران»، که موی به موی در سروده های فردوسی و بررسی در «حماسه ی ایران» نمایان است!

فریگیس و کیخسرو به گیو این گونه او را گواه اند که «چنان دان که این پیر سر پهلوان / خردمند و رادست و روشن روان / پس از دادگر داور رهنمون / بدان کو رها نید ما را ز خون / ز بد، مهر او پرده ی جان ماست / و زین کرده ی خویش ز نهار خواست».

یا در گفت و شنود توس با هومان برادر پیران و در پاسخ داوری توس از زبان کیخسرو و...؛ «همه جنگ پیران نه بر آرزوست/ که او راد و آزاده و نیک خوست» و رستم نیز به هومان: «ز پیران مرا دل بسوزد همی / دل از مهر او بفرورد همی / ز خون سیاوش جگر خسته اوست / ز ترکان یکی مرد آهسته اوست»!

رستم در جایی که بر پیران، پهنه به نبرد تنگی می گیرد و پناه جویی و دیگر خواسته ها و رهنمودهای سپاه سالاران ایران را بر نمی تابد و...، به گودرز چنین آموزنده سخن دارد: «چو بشنید رستم، به گودرز گفت / که: گفتار تو با خرد باد جفت / چنین ست پیران و این راز نیست / که آن پیر با ما هم آواز نیست / ولیکن من از خوب گفتار او / نجویم همی نیز پیکار او / نگه کن که با شاه ایران چه کرد / ز کار سیاوش چه تیمار خورد»!

گشوده راز و رمز دو گانگی پیران در جستار دوستخواه، از زبان رستم و کیخسرو و دیگر پهلوانان این است که: «نه تسلیم گناهکاران تورانی در رویداد کشتار سیاوش است و نه پناه آوردن به ایران، بنابر خویشکاری که برای خود دارد!» و «با همه آشتی جویی و مهرورزی نیک دلانه اش به سیاوش و فریگیس و کیخسرو... نمی خواهد بهای آشتی گرایی و آرامش خواهی اش را با ویرانی و تباهی توران و نابودی ی تورانیان بپردازد».

از این رو، دگرگونی ارزشداوری، و ارزشداوری آنها درباره او، زبان دشنام و کوچک شماری و فروهشته و توهین روا داشتن به خود می گیرد.

پیران هم، با شنیدن راهکار انجام گرفته بدست و کاردانی «گیو» و رهایی کیخسرو و فرنگیس، و گذر آنها از توران به ایران، دگرگونه شده بود، و آتش خشم درون او شعله افکن. و راهکار را در دستور آرایش لشکر و سپاه و پی گرد آنها، در کارزاری سخت، می یابد. او نه چاره گری کار خود را در آن می یابد که به او پیشنهاد می شود، و نه پای نهی گیو در سرزمین خود را که زبردستانه کیخسرو و فرنگیس را یافت و به ایران برد. لذا بنا بر خویشکاری اش، بازتابی سزاوار، بمانند سپاه سالار آزاده ای از خود نشان میدهد.

این تو در تویی های در هم پیچیده را فردوسی با سروده هایش، و دوستخواه با زبان قلمی اش می شکافد و گونه ای او را داوری دارد، که براننده اوست، به ویژه از زبان سیاوش: «پیر پاکیزه ی راستگوی» یا «خنیده به گیتی به مهر و وفا» و «ز اهرمنی به دور» پیران بر «بنیاد آیین جوانمردی و پهلوانی و برای گرمی داشتن سوگند و پیمان خود با سیاوش، تا هنگامی که کیخسرو در توران به سر می برد و از او گزندگی به تورانیان نمی رسد، زندگی ی او را پاس می دارد و باز دارنده ی هر آسیبی از جان و زندگی اوست. اما هرگز روا نمی دارد و نمی پذیرد که دست پرورده (در واقع فرزند خوانده)ی دلبندهش به پیکره ی دشمنی و کین توزی با تورانیان دگر دیسی یابد و سرزمین توران را آن گونه که پیشگویان گفته اند - زیر و زبر سازد!»

بنابر کنش و منش آن آزاده مرد پهلوان و کار و یژه اش در این دو راهی، اوج سرفرازی را اینگونه گزین دارد: «مرا مرگ باید بدان زندگی / که سالار باشم، کنم بندی / یکی داستان زد بر این بر پلنگ / که با شیر جنگاورش خاست جنگ / به نام از بریزی مرا - گفت: - خون / به از زندگانی به ننگ اندرون!»

نکوهش رستم - کیخسرو و دیگر پهلوانان ایران، که پیران چرا تن به پناه جویی نمی دهد و... نادادگراانه است و سخن درست دوستخواه بر این است که «پیران ویسه مرغ ساده دلی نیست که به سودای آب و دانه، به دام فریبنده ی شاد خواری و تن آسانی و عافیت جویی در افتد!» او «پیران» را «شاهین بلند پرواز کوهسار حماسه و چهره ی شکوهمند آزادی و پهلوانی و سیما ی نجیب و دلپذیر آشتی جویی و همزیستی ی آدمیان» می خواند و می شناساند. پیران در گفت و شنود بلندی با همتای خود رستم - که دوستخواه آن را در «حماسه ی ایران» آورده است - «گزارشی پر داغ و درد درباره ی موقعیت دشوار و پیچیده و رنج و شکنج خود از هنگام پناهندگی ی سیاوش به توران» دارد و چند و چون پیچیدگی کار و راهکارهای دنبال داشته خود را بر می شمرد: «... پر از درد ای پهلوان از دو روی / ز دو انجمن سر پر از گفت و گوی / نه راه گریز است از افراسیاب / نه جای دگر روی و آرام و خواب / غم گنج و بوم ست و هم چار پای / نینم همی روی رفتن ز جای» و در پایان راه، چاره را «به روشن روان سیاوش که مرگ / مرا خوشتر از جوشن و تیغ و ترگ / مرا آشتی بهتر آید ز جنگ / نباید گرفتن چنین کار تنگ، دانسته است!»

دوستخواه در بیان چرایی تنگی گرفتن این گونه ای کار بر پیران، از سوی رستم و دیگران به «غرور و آزادی ی قومی ی ایرانیان که با پناهندگی شهریار زاده و پهلوان یگانه شان سیاوش پیروز در جنگ، به دشمن شکست خورده ی لگد مال شده» اشاره می کند، و هم، بویژه

از سوی کیخسرو، به بررسی ی دو اردوگاه «اهورایی - اهریمنی» پرداخته و جزم باوری ی دینی و «آموزه ی جبر گرای زروانی» را نشان گذار در آن می بیند که «با چنین نگرشی، کیخسرو و پهلوانانش - به رغم همه ستایشهانشان از نیکوکاری و مهرورزی و بیگناهی پیران - نمی توانند باور کنند و بپذیرند که اندیشه و گفتار و کردار او با ماندن در توران و یا - بهتر بگوییم - تورانی ماندن و چتر پناهندگی به ایران را بر سر نکشیدن، اهورایی و - به تعبیر جز دینی - نیکخواهانه و انسانی» است. لذا نیک مرد راه گرفتار «اهریمن» و فریفته «دیو» می شمرند و بر او اینگونه دل می سوزانند که دوستخواه آن را به دور از ارزشداوری خردمندان می یابد.

او ستیغ فراز جای گرفته پیران راه از زبان خرد همیشه بیدار توس و شناسنامه نویسی ایرانیان بر شمرده و می نویسد: «مرگ پیران ویسه نقطه درخشانی ست در پایان زندگی شگفت و پر پیچ و تاب او، در واپسین نبرد»، که تنها گزیر و راهکار خود می یابد. داستان پیران را «سروش از شور آزادی و غرور پهلوانی» دانسته و بازآوری دارد آخرین دم زندگی را که گوید: «از این پس، مرا زندگانی بود» و پژوهاک «بانگ رسا و زیبای خداوندگار حماسه را می شنود: نمیرم ازین پس، که من زنده ام!»

احمد رناسی

۲۴ تیر ماه ۱۳۷۹ / ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۰

احمدی، حمید (به کوشش) - «خاطرات سرگرد هوایی پرویز آکشافی: از مسئولین شاخه هوایی سازمان افسری حزب توده ایران (۱۳۲۳-۱۳۳۳) و ۲۲ سال مهاجرت در شوروی»، کتاب دوم از مجموعه تاریخ شفاهی چپ ایران، چاپ مرتضوی (کلن). چاپ اول اردیبهشت ۱۳۷۷، برلین (آلمان)، صص ۴۴۲.

H. Ahmadi, c/o Musavi, Senftenberger Ring 16, 13439 Berlin, Germany.

Fax: 00 49 30 416 4998; Internet: www.iranian-1-o-history.com;

E-mail: hahmadi@berlin.sireco.net

اسدی، رضا - «واپسگرا»، ناشر ندارد، چاپ اول، ولار دینگن (هلند)، معادل ۱۲ دلار امریکا، صص ۱۷۶.

P.B. 6027, 3130 DA Vlaardingen, The Netherlands.

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران - «آنان که گفتند نه»: اسامی قتل عام شدگان سال ۱۳۶۷ در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۸/۱۹۹۹، پاریس (فرانسه)، صص ۱۵۴.

ADPOI, 42 rue Monge, 75005 Paris, France.

Tel / Fax 00 33 (0)1 4898 1833; E - mail: adpoi@wanadoo.fr

ایرانی، دکتر احمد (ترجمه و نوشته)، - «سخنانی برای اندیشیدن: دین، دیکتاتوری، آزادی، دموکراسی»، چاپ اول، ژانویه ۱۹۹۵، لوس آنجلس (کالیفرنیا)، صص ۳۸.

ایرانی، دکتر احمد (مترجم و نویسنده) - «ارزش زن در دینهای آسمانی»، چاپ اول، بهار ۱۹۹۸، لوس آنجلس (کالیفرنیا)، صص ۳۶.

ایرانی، دکتر احمد (ترجمه) - «نقدی بر کتابهای آسمانی، تامس بین: خداشناس ضد دین»، چاپ اول تابستان ۱۹۹۹، لوس آنجلس (کالیفرنیا)، صص ۳۴.

پارسی پور، شهرنوش - «عقل آبی» رمان با پیشگفتار دکتر عباس میلانی، نشر زمانه، چاپ اول ژوئن ۱۹۹۴ / خرداد ۱۳۷۳، سان خوزه (کالیفرنیا)، صص ۵۵۰.

Zamaneh Publishers, 412 E. Santa Clara St., San Jose, CA 95113, USA.

Phone: 00 1 408 297 1000; Fax: 00 1 408 297 1057.

پارسی پور، شهرنوش - «ماجرای ساده و کوچک روح درخت» رمان، نشر باران، چاپ اول ۱۳۷۸/۱۹۹۹، اسپانگا (سوئد)، بها ۱۱ دلار امریکایی یا معادل آن، صص ۲۱۶.

Baran, Box 4048, 16304 Spanga, Sweden.

Phone: 00 46 (0)8 471 9271; Fax: 00 (0)8 471 9371; E-mail: baran@mail.bip.net

پارسی پور، شهرنوش - «شیوا: یک داستان - دانش» رمان، نشر باران، چاپ اول ۱۳۷۸ / ۲۰۰۰، اسپانگا (سوئد)، بها ۱۹ دلار امریکایی یا معادل آن، صص ۵۴۳.

Baran, Box 4048, 16304 Spanga, Sweden.

Phone: 00 46 (0)8 471 9271; Fax: 00 (0)8 471 9371; E-mail: baran@mail.bip.net

نشانی برای مکاتبه با خانم شهرنوش پارسی پور:

Shahrnush Parsipur, Box # 103, 1185 Solano Ave, Albany, CA 94706, USA.

تربتی، محمد (ویراستار: ناصر مهاجر) - «از تهران تا استالین آباد» خاطرات، نشر نقطه، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۹، برکلی (کالیفرنیا)، صص ۱۹۶.

1. Noghteh, POB 8181, Berkeley, CA 94707 - 8181, USA. Fax: 00 1 510 636 9140;

E - mail: noghteh@noghtth.org

2. Noghthe, BP 157, 94004 Creteil Cedex, France. Fax: 00 33 1 4452 0497

جعفری، علی اکبر - «دین بهی زرتشتی و زرتشتیگری»، چاپ؟، ۱۳۷۶ خورشیدی / ۳۷۳۵ دینی زرتشتی، لوس آنجلس (کالیفرنیا)؟، صص ۷۸.

حق شناس، تراب - «جنگ جناحها و گفتمان چپ و مقالاتی دیگر» چند نگاه کوتاه به حوادث سیاسی ایران، اندیشه و پیکار، چاپ اول، اوت ۲۰۰۰، پاریس؟، صص ۸۰.

رادنوتی، میکلوئیس (مترجم: مجتبی کولیوند) - «ماه دو قلوها: خاطرات دوران کودکی» شعرهای برگزیده، عکس و اسناد، نشر اندیشه، چاپ اول تابستان ۱۳۷۸، کارلرزروهه (آلمان)، صص ۲۱۶.

Andische Verlag, Postfach 110805, 76058, Karlsruhe, Germany.
Phone / Fax: 00 49 721 661010; E - mail: Andische-Verlag@t-online.de

روحانی، فضل اله - «مصدق و ایران معاصر»، نشر کتاب، چاپ اول، لوس آنجلس (کالیفرنیا)، صص ۱۵۲.

Nashre Ketab Corp., 1413 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024, USA.
Phone: 00 1 310 444 7788; Fax: 00 1 310 444 1947.

شفیق، شهلا - «سوگ»، خاوران، چاپ اول ۱۳۷۹، پاریس، بها ۴۰ فرانک فرانسوی یا ۷ دلار امریکایی، صص ۸۸.

Khavaran, 49 rue Defrance, 94300 Vincenne, France
Phone: 00 33 1 4398 9919; Fax: 00 33 1 4398 9917; E - mail: Khavaran@wanadoo.fr

شفیق، شهلا - «زنان و اسلام سیاسی» مجموعه مقاله، خاوران، چاپ اول ۱۳۷۹، پاریس، بها ۶۰ فرانک فرانسوی یا ۱۰ دلار امریکایی، صص ۱۶۴.

Khavaran, 49 rue Defrance, 94300 Vincenne, France
Phone: 00 33 1 4398 9919; Fax: 00 33 1 4398 9917; E - mail: Khavaran@wanadoo.fr

شوکت، حمید - «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران: گفتگو با ایرج کشکولی»، نشر بازتاب، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۸، زار بروکن (آلمان)، صص ۵۶۸.

Baztab Verlag, P.O.Box 102719, 66027 Saarbruecken, Germany.

لیندن گرن، آسترید (مترجم: مینو الوندی) - «برادران شیردل» داستان: ترجمه از متن آلمانی، با تصاویر: طرح سیاه قلم، برای نوجوانان، چاپ مرتضوی (کلن، آلمان) با حمایت و پشتیبانی مدرسه ایران در شهر آخن و انجمن Dritte Welt Forum در آخن، چاپ اول، زمستان ۲۰۰۰، کلن (آلمان)، بها ده مارک، صص ۲۴۴.

کاظمی، بهزاد - «ملی گرایان و افسانه دموکراسی»، نشر نظم کارگر، چاپ اول دسامبر ۱۹۹۹ / ۱۳۷۸، لندن، صص ۴۸۴.

B. Kazemi, BM Box 2699, London WC1N 3XX, UK.

نشریه کار - «ضرورت بلوک چپ انقلابی و آلترناتیو حکومت شورایی»، مجموعه مقاله،
تشیلات خارج کشور سازمان فدائیان، اقلیت شهریور ۱۳۷۹، آلمان، صص ۶۹.

Fax: 00 49 69 5979 1357; E - mail: info@fedaiian-minority.org

لا به لای مطبوعات و رسانه ها

یادداشت ویراستار:

مجلس و اصلاحیه قانون مطبوعات

در تیر ماه ۱۳۷۸ هم زمان با تصویب طرح اصلاح قانون مطبوعات، توسط مجلس پنجم، روزنامه سلام با انتشار نامه ای از سعید امامی، برملا کرد که پیشنهاد دهنده این طرح اصلاحی کسی جز سعید امامی از عوامل قتل های زنجیره ای نبود. تصویب طرح و تعطیل روزنامه سلام، جرقه ای شد بر اعتراضات دانشجویی و حمله اوباش حزب الهی به کوی دانشگاه و قیام عظیم دانشجویان در تیر ماه ۷۸. در جریان تبلیغات انتخاباتی مجلس ششم هم، طرح اصلاح قانون مطبوعات یکی از موضوعهای برخورد جناحین بود، به طوری که مطبوعات وابسته به «جبهه دوم خرداد» - که در معرض تهدید اصلی این مصوبه بودند - بر این اساس لیست مشترکی نیز معرفی کردند، و هنوز چند روزی از انتخابات نگذشته و نتایجی اعلان نشده، در اسفند ماه ۷۸ در یک کنفرانس مطبوعاتی محمد رضا خاتمی و بهزاد نبوی برخورد جدی و اصلاحی با طرح اصلاح قانون مطبوعات تصویب شده در مجلس پیشین را یکی از اولویتهای دستور کار و اقدامات مجلس ششم و «جبهه دوم خرداد» اعلان کردند. ولی «حکم حکومتی» سید علی خامنه ای، فی الواقع حکم سوزنی را پیدا کرد به حساب این ادعاها و استقلال عمل مجلس «اصلاح طلبان»!

گزارش کتک کاری مجلس! و حکم حکومتی؟

رشیدیان: من تذکر شرعی دارم، می خواهم شرع را به یاد آقای خامنه ای بیاورم.

شاهرخی: خفه شو بی ادب.

انتخاب، تهران، ۱۷ مرداد ۷۹ / نقل از / اطلاعات بین المللی

نشست علنی دیروز مجلس شورای اسلامی پس از اعلام خارج شدن طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور کار هفتگی مجلس به صحنه تش و درگیری فیزیکی نمایندگان جناحهای سیاسی تبدیل شد.

به گزارش خبرنگار پارلمانی «انتخاب» بر اساس دستور هفتگی مجلس، نمایندگان قرار بود در نخستین نشست علنی خود پس از ۱۷ روز تعطیلی تابستانی، تصویب نهایی طرح اصلاح قانون مطبوعات را آغاز کنند اما در پی نشست غیر علنی ۱۵ دقیقه ای که نمایندگان قبل از آغاز رسمی جلسه برگزار کردند، مهدی کروبی رئیس مجلس اعلام کرد که رسیدگی به این طرح از دستور کار مجلس خارج شده است. در واکنش به آن، ابتدا تعدادی از نمایندگان از صحن علنی مجلس خارج شدند ولی با وساطت اعضای هیأت رئیسه، به پارلمان باز گشتند اما هنوز دقایقی از آغاز جلسه علنی نگذشته بود که «علی اصغر هادی زاده» نماینده محلات و عضو فراکسیون جبهه مشارکت در تذکری آیین نامه ای به تصمیم کروبی اعتراض کرد و گفت: هیأت رئیسه مجلس سوگند یاد کرده است به آئین نامه داخلی آن عمل کند. شما به کدام ماده عمل کرده و با چه مجوزی طرح اصلاح قانون مطبوعات را از دستور هفتگی مجلس خارج کرده اید؟ هیأت رئیسه چنین حقی ندارد. اجازه بدهید ملت قهرمان ایران هم مطلع شوند که به چه مناسبت طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور خارج شده است. در پاسخ به وی، رئیس مجلس با تأکید بر این که همواره تمام تلاش خود را برای اجرای دقیق آئین نامه داخلی مجلس بکار گرفته است، به نشست غیر علنی مجلس اشاره کرد و با یادآوری این نکته که نامه رهبر معظم انقلاب خطاب به نمایندگان در آن قرائت شده، گفت: من در این جلسه، سیر کامل قضیه را برای شما بیان کردم و حکم حکومتی هم در آن قرائت شد. اصلاً، ولایت مطلقه فقیه همین است. این جناب عالی هستید که به وظایف قانونی خود عمل نکرده اید؟

پس از اظهارات کروبی، هادی زاده اظهار داشت: بنده از تمام مسائلی که فرمودید، اطلاع داشتم ولی باید این موضوع به مردم گفته شود تا آنها از نامه قرائت شده در جلسه غیر علنی اطلاع پیدا کنند. رئیس مجلس پاسخ داد: این نامه، مهر محرمانه نداشت و خطاب به مجلس و نمایندگان بود و چیزی هم در آن نبود که باید مخفی باقی بماند. آن را در اختیاران می گذاریم تا اگر حرفی دارید در نطقهای پیش از دستور مجلس آن را بیان کنید.

هنوز لحظاتی از پایان این گفتگو نگذشته بود که «محمد کیانوش راد» نماینده اهواز و یک عضو دیگر فراکسیون مشارکت، به خارج شدن رسیدگی به طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور کار هفتگی مجلس اعتراض کرد و با اشاره به این که قانون مطبوعات از مباحث ضروری جامعه است، اظهار داشت: چرا شرايطی ایجاد نکنیم که در فضایی منطقی و درست، حرف های نمایندگان زده شود. وی افزود: من نمی خواهم بگویم نامه رهبر معظم انقلاب حکم حکومتی است یا خیر اما برداشت من این است که تأکید ایشان این بود خلاف شرعی در این قانون صورت نگیرد. عضو فراکسیون مشارکت با اشاره به این که نمایندگانی مجتهد در مجلس حضور دارند و وظیفه شورای نگهبان هم انطباق مصوبات مجلس با قانون اساسی و شرع اسلام است، بر ضرورت رسیدگی به طرح اصلاح قانون مطبوعات تأکید کرد.

به دنبال آن، «نورمحمد ربوشه» نماینده ایرانشهر در مقام پاسخگویی به عضو فراکسیون مشارکت برآمد و اظهار داشت: نمایندگان سوگند خورده اند که حافظ قانون اساسی باشند و از آنجا که وظایف و اختیارات رهبری به روشنی در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده و تعیین

سیاست‌های کلی نظام از جمله آنها بر شمرده شده است، نامه رهبر معظم انقلاب، حکم حکومتی است و نمایندگان باید در برابر آن تمکین کنند. ضمن آنکه، نمایندگان هنگام داوطلبی خود برای مجلس، رسماً التزام عملی و بدون چون و چرای خود به ولایت مطلقه فقیه را اعلام کرده اند. هنوز پاسخ ربوشه به پایان نرسیده بود که «رجبعلی مزروعی» عضو فراکسیون مشارکت به مقابله با وی برخاست و گفت: اصل ۱۱۰ قانون اساسی، وظایف رهبری را به تفصیل معین کرده اما این که شما خارج کردن طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور هفتگی مجلس را به آن مستند کرده اید به نظر من، هیچ استنادی در این زمینه نمی توان کرد و ما نمی توانیم اینجا یک کار فراقانونی را بپذیریم.

سخنان این عضو جناح چپ بلافاصله با واکنش تند کروبی دبیر کل مجمع روحانیون مبارز و همه نمایندگان رو به رو شد. رئیس مجلس گفت: «آقای مزروعی، ما همه همدیگر را خوب می شناسیم. شما بفرمایید در مجلس دوم که آن بساط را برای آقای آذری قمی به راه انداختید، برای چه بود؟ آیا برای این نبود که می گفتیم اینها، امر امام را اطاعت نکرده اند.» وی افزود: در مجلس دوم، آن بساط را برای آذری قمی راه انداختید چرا حالا رعایت نمی کنید. آن موقع اعتقاد داشتید کسی رو به روی رهبری نباید بایستد اما حالا اعتقاد ندارید. آن روز، بخاطر بحث مولوی و ارشادی، یک مجتهد را از همه چیز انداختید.

اشاره کروبی به زمان رأی اعتماد دولت مهندس میرحسین موسوی از مجلس دوم بود که عده ای از جناح راست تصمیم گرفته بودند به دولت موسوی رأی ندهند اما امام(ره) خواسته بود رأی بدهند. آیت الله آذری قمی که آن زمان نماینده قم در مجلس و مخالف رأی اعتماد به دولت میرحسین موسوی بود، گفته بود، حکم امام دوگونه می تواند باشد: «ارشادی» یا «مولوی» و ما برداشتمان این است که نظرشان در مورد رأی اعتماد به دولت آقای موسوی «ارشادی» است در حالی که حکم مولوی ایشان واجب الاطاعت است.

کروبی خطاب به نمایندگان تأکید کرد: شما با کسی روبه رو هستید که با کسی خرده برده ای ندارد، مطیع کسی جز خدا و امام نیست. من وامدار هیچ کس در این نظام نیستم. وی سپس در حالی که بلندگوی مزروعی را روشن نگه داشته بود، مرتب از وی می خواست که درباره عملکرد جناح چپ در برخورد با آذری قمی توضیح بدهد. مزروعی با اشاره به این که در مجلس دوم حضور نداشته است، گفت: آن برنامه و اشکال قدیم دلیل بر درستی اقدام امروز نیست.

در حالی که فضای مجلس صحنه همه‌مه و سر و صدای نمایندگان موافق و مخالف شده بود، کروبی گفت: «این ولایت مطلقه ای است که امام گفته، حرف های گذشته شما از یاد نرفته. آن روز که ۸-۷ نفر وارد مجلس شدند که سؤال کردند (آذری قمی و همفکرانش) ما دیدیم دوستانمان در داخل مجلس و بیرون درباره آنها چه کردند...»

در این هنگام که نظم مجلس به هم ریخته و صدای اعتراض و تذکر آیین نامه ای از هر گوشه ای برخاسته بود، احمد بورقانی عضو جبهه مشارکت با صدای بلند به کروبی گفت که

نمایندگان تقاضای تشکیل جلسه غیر علنی کرده اند و رییس مجلس با رد این تقاضا پاسخ داد که جلسه غیر علنی طبق قانون فقط برای موارد امنیتی و اضطراری است. در این هنگام، شماری از نمایندگان عمدتاً عضو فراکسیون مشارکت که در میان آنان افرادی چون آرمن، بورقانی، موسوی خوئینی و خاتمی به چشم می خوردند از صندلی خویش برخاسته و در مقابل در خروجی پارلمان جمع شدند. در چنین وضعی که نظم جلسه کاملاً بر هم خورده بود، برخی نمایندگان عمدتاً وابسته به فراکسیون مشارکت خواستار قرائت نامه حضرت آیت الله خامنه ای به مجلس شدند.

کروبی در پاسخ به اصرار نمایندگان یاد شده با تأکید بر این که نامه رهبر معظم انقلاب به مجلس و نمایندگان «مخفی» و «محرمانه» نیست، دستور داد آن را از تریبون مجلس قرائت کنند. با این اقدام، نمایندگان به صندلی های خود بازگشتند و در پایان قرائت نامه هنگامی که نام «حضرت آیت الله خامنه ای» قرائت شد، همگی یکصدا صلواتی بلند فرستادند.

اما هنوز دقایقی از این آرامش کوتاه مدت نگذشته بود که در گوشه سمت چپ پارلمان، در میان همهمه مجلس، محمد رشیدیان عضو فراکسیون مشارکت و سید محمد مهدی شاهرخی عضو فراکسیون خط امام و رهبری با یکدیگر درگیر شدند. لحظاتی بعد، دهها نماینده هر دو جناح در دفاع از همفکرانشان از دحامی بسیار در گوشه مجلس ایجاد کرده بودند و در همان حال، افرادی چون بهزاد نبوی، سید حسین هاشمی، شاهی عربلو، محمد رضا خاتمی و تابش سعی در بازگشت آرامش و متفرق کردن نمایندگان داشتند. سرانجام پس از ۱۰ دقیقه با تلاشهای آنان و پس از آن که محمدی نماینده سلسله و دلفان، بهمن اخوان و چند تن دیگر از نمایندگان درگیر در این ماجرا توسط عده ای از نمایندگان به بیرون از پارلمان هدایت شدند، مجلس به حالت عادی بازگشت.

بدین ترتیب، نشستی که از ساعت ۸/۳۰ تا ۱۰/۳۰ با تنش و جنجال ناشی از خارج شدن طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور کار مجلس همراه بود، پس از دو ساعت با آرامش رو به رو شد اما نتیجه اش آن شد که کروبی رئیس مجلس تا پایان جلسه نتواند دیدار خود با وزیر امور خارجه گرجستان را در موعد مقرر صورت دهد. بر اساس برنامه قبلی، قرار بود او برای نخستین بار از آغاز مجلس ششم، صندلی ریاست جلسه را به بهزاد نبوی یا محمدرضا خاتمی نواب اول یا دوم رئیس واگذارد.

«محمد مهدی شاهرخی» نماینده پل دختر که لحن تند و بلند اظهارات وی خطاب به رشیدیان، از آغاز درگیری نمایندگان مجلس خبر داد، در پایان جلسه به خبرنگاران گفت: زمانی که نمایندگان پی در پی به آقای کروبی تذکر می دادند، آقای رشیدیان هم قصد داشت تذکر دهد که آقای کروبی به مزاح به وی گفت: شما اگر وقت خود را صرف حل مشکل آب آبادان کنید، خیلی بهتر از این تذکرهاست اما رشیدیان گفت: من تذکر شرعی دارم. من می خواهم شرع را به یاد آقای خامنه ای بیاورم.

این عضو فراکسیون خط امام و رهبری افزود: من که از نزدیکترین افراد به صندلی آقای رشیدیان بودم، به او گفتم مصلحت نیست که شما این گونه از رهبری نام ببرید چون شکستن

حریم رهبری به نفع جامعه و نظام نیست. شاهرخی افزود: اظهارات من با اعتراض شدید و برخورد عصبی رشیدیان و اطرافیانش روبه رو شد و نمایندگان جناح های سیاسی در موافقت و مخالفت با هر یک وارد صحنه شدند. وی با اعلام این که در این که در این درگیری، مورد تعرض فیزیکی قرار گرفته است، گفت: من وهمفکران در دفاع از ولایت تا پای جان ایستاده ایم. شدید زاده افزود: رشیدیان گفت، من تذکر قانون اساسی و شرعی دارم، همین.

اما رشیدیان در پایان جلسه بدون آن که با خبرنگاران صحبت کند همراه محمدرضا خاتمی رئیس فراکسیون جبهه مشارکت از راهروی پارلمان خارج و به هیأت رئیسه رفت. در همین حال، رهبران شاخص جناح های سیاسی بویژه افرادی چون بهزاد نبوی، محمدرضا خاتمی، محسن آرمین، مجید انصاری، سرحدی زاده، حضرتی، ابراهیم بای سلامی و جهانبخش محبی نیا از اظهار نظر درباره حادثه دیروز مجلس خودداری کردند.

چهره بسیاری از نمایندگان بویژه اعضای فراکسیون های مجمع روحانیون مبارز، همبستگی و دیگر گروه های دوم خرداد، ائتلاف خط امام و رهبری و حتی جبهه مشارکت در پایان نشست علنی دیروز بسیار گرفته و در هم به نظر می رسید.

تأسف نمایندگان جبهه دوم خرداد علاوه بر برخوردی که عمدتاً از سوی جبهه مشارکت با نامه رهبر معظم انقلاب صورت گرفته بود، شاید نوعی نگرانی از شکاف عمیقی است که رخنه هایش بر بدنه دو فراکسیون عمده جبهه دوم خرداد یعنی مجمع روحانیون مبارز و جبهه مشارکت از هم اینک به وضوح خود را نشان می دهد.

بهزاد نبوی نایب رییس و میانجی هم کتک خورد!

ایران، تهران ۱۷ مرداد ۷۹

در کشمکش دیروز مجلس برخی چهره ها نقش میانجی را ایفا کردند، آرمین، نبوی، تابش و خاتمی از کسانی بودند که همانند دیوار حایل بین متعرضان و مدافعان قرار می گرفتند. بهزاد نبوی نیز در حادثه دیروز از ضربه ها مصون نماند، ساقهای نایب رییس مجلس برای چندمین بار آسیب مخالفان سیاسی اش را لمس کرد.

کروبی: اینها بحث طلبگی ست

کار و کارگر، تهران ۱۷ مرداد ۷۹

«مهدی کروبی» رییس مجلس گفت: مجلس امروز بسیار خوب برگزار شد و کارها بخوبی پیش رفت. وی تشنج در میان نمایندگان را «طبیعی» و با اشاره به تعبیر امام (ره)، آن را شنبه به یک «بحث طلبگی» توصیف کرد.

چهره های وزین می دانند تا کجا بازی ست و از کجا جدی ست.
بی وزن ها، فکر می کنند اگر به بازی گرفته شده اند، همیشه بازی ست.

چام چم، تهران، ۱۸ مرداد ۷۹

خوشبختانه مجلس ششم در نخستین آزمون خود جایگاه رفیع قوه مقننه را پاس داشت و با درک درست از حکم حکومتی و عکس العمل مناسب امید غربی ها را نقش بر آب کرد. کافی است مروری بر بمباران تبلیغی رسانه های غربی در یکی دو روز گذشته بیندازیم تا متوجه شویم آنان از اصلاحات یلتسینی چه انتظاری داشته اند و چرا امروز عزا گرفته اند. مجلس ششم در معرض آزمونی قرار داشت که اگر تدبیر رهبری، تشخیص بموقع نمایندگان معتدل و اصولی جناح اکثریت و مدیریت شایسته رییس مجلس نبود بیم آن می رفت در این آزمون مردود شود، آزمونی که در واقع نخستین تجربه قانونگذاری این مجلس دانسته می شد. [...]

اگر تا چند روز پیش عبارت «بی وزنی سیاسی» که اخیراً در ادبیات سیاسی کشور جای گرفته است به یک تعبیر کلی می مانست حرکت چند نماینده مجلس تصویر و مصداق درستی از این مفهوم داد.

چهره های وزین سیاسی که صاحب تجربه ممتد در عمل ورزی سیاسی هستند در وقوع جریانها اولاً با آرامشی ناخداوار، هر جریانی را بحران نمی نامند و ثانیاً حتی در بحرانها، به مدد تجربه خود از دستپاچگی که طبیعت عالم نورسیدگی است در امان هستند ماجرای جلسه روز یکشنبه مجلس خط ممیزی بود تا به مدد آن چهره های وزین را از بی وزنه های سیاسی باز شناسیم. چهره های وزین می دانند تا کجا بازی است و از کجا عالم جدی شروع می شود؛ بی وزنها متأسفانه فکر می کنند اگر دست بر قضا به بازی گرفته شده اند به معنای آن است که همیشه، بازی است!

خرم آباد و بازیهای نحیف سیاسی

همشهری، تهران ۹ شهریور ۷۹

اردوی دانشجویی دفتر تحکیم وحدت با تهاجم گروههای فشار نیمه کاره خاتمه یافت. عوامل فرصت طلب با برپایی اغتشاش در خیابانهای خرم آباد، ضمن غارت و ایجاد ناامنی، یک درجه دار نیروی انتظامی را به شهادت رساندند، گروهی ازدانشجویان در مسیر بازگشت به شهرهای خود مورد تهاجم فیزیکی مهاجمان قرار گرفته و راهی بیمارستان شدند و استاندار لرستان توسط گروهی از اوباش در مراسم تشییع جنازه قربانی حوادث خرم آباد مصدوم شد.
مطلب بالا، ماحصل برگزاری یک اردوی ساده دانشجویی بود که قاعدتاً منی بایست در کمال امنیت و آرامش انجام می شد.

از دوم خرداد ۷۶ بدین سو، قانون شکنیهای مهاجمان به تجمعات قانونی - بویژه دانشجویی - چنان حساب شده و با برنامه انجام می شود که گویی هیچ قانون و مجری قانونی در این کشور را توان آن نیست که با تکیه بر اهرمهای قانونی با عوامل اغتشاش برخورد کند. به راستی در طول سالهای اخیر چرا هیچ گاه دادگاهی برای محاکمه کردن هرج و مرج طلبان تشکیل نشده بلکه برعکس، روند وقایع به سمتی سوق یافته که دولت را ناتوان از برقراری امنیت شهروندان نموده است. قانون گریزان با کدام تحلیل در جهت ایجاد دوگانگی میان دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی کشور و در راستای تضعیف اقتدار دولت گام بر می دارند؟ هنگامی که برخی در پی آنند که به موازات نزدیک شدن به زمان انتخابات ریاست جمهوری، فضای کشور را به سمت ایجاد بی ثباتی و ناهماهنگی بیشتر پیش برند، چرا آن گروه از مسئولینی که قادر به ردیابی توطئه ها هستند، اقدامی در جهت شناسایی و مجازات مهاجمانی که پیروز سنگ، دیروز چاقو و امروز اسلحه گرم در دست گرفته اند، نمی کنند؟ دیروز چشم جمالی دانشجوی جوان کوی دانشگاه نابینا شد و عزت ابراهیم نژاد به خون غلتید، امروز پیکر اردشیر کرمی به خاک سپرده می شود و فردا...؟

**در ایران میدان «تیان من» بوجود نخواهد آمد!
آثارشیزم اجتناب ناپذیر خواهد بود.**

حیات نو، تهران، ۹ شهریور ۷۹

حوادث خرم آباد از یک نگاه پاسخ به سیاستمداران تک فازی به شمار می آید که در ضمیر خودآگاه یا ناخودآگاه خود آرزوی یک فضای امنیتی را می پروراند.

گروههای فشار و کارتلهای سیاسی پشتیبان آن اینک با استفاده از نقادی اصلاح طلبان به یک خودشناسی حیرت آور رسیده اند: با خشونت کور می توان سرنوشت بازی سیاست را به نفع مخالفان دولت تغییر داد. مفتونان خشونت با کار کردی شبیه «گاردسیویل» در اسپانیا، اندک اندک پتانسیل تغییر روند سیاسی در کشور را در خود باز می یابند. در حالی که سردمداران و مهره های اصلی گروه فشار در نگاه تیزبین مردمان عادی کاملاً شناخته شده هستند، هیچ برخورد جدی با این طیف صورت نمی گیرد از حمله به دانشجویان در مجامع مختلف، تا فجایع کوی دانشگاه، ترور سعید حجاریان و حتی این اواخر، پرونده اظهارات امیر فرشاد ابراهیمی، شبیح وحشت آور مردان خشن این طیف هرگز به رسمیت شناخته نشد. بی گمان آنان که کبک وار خود را به نادانی می زنند و این گروه اندک را نادیده می گیرند در نقطه ای با مخالفان دموکراسی به همگرایی می رسیدند. آن نقطه بازیافت قدرت غیر قانونی خود با استفاده از خشونت، ایجاد فضایی امنیتی، فراهم سازی بستر برخورد نظامی با اصلاح طلبان مدنی، به چالش کشاندن دولت و در نهایت بازگشت شرایط به انسداد قبل از دوم خرداد است.

در عین آنکه حفظ جمهوری اسلامی یک اولویت برای نظام داران به شمار می آید اما سرپوش گذاشتن بر مطالبات فردی در رسانه های حکومتی، پاک کردن صورت مسأله است.

طرفداران وضعیت موجود باید بپذیرند مردمانی که اینک از رفتارهای غیر قانونی، رانت خواری و خشونت‌های یک طیف خاص، به ستوه آمده اند، جوانانی پرورش یافته همین انقلابند که سخت معترضند.

یکی از مهمترین عوامل فروپاشی شوروی، تئوری پرده های آهنین (IRON CURTAINS) بود که می پنداشت با تقویت فضای امنیتی و جلوگیری از آزادی بیان و رواج اطلاعات می توان موفق شد. همین است که درک علمی از شرایط فعلی، تن دادن به خواسته های مردم و اصلاحات تدریجی در تمام ارکان حکومتی تنها راه بر جای مانده برای استقرار و نهادینه کردن جمهوریست نظام به شمار می آید.

اطلاعات ضد و نقیض نشان می دهد آنچه در خرم آباد رخ داد تکرار فاجعه کوی دانشگاه در اندازه های یک شهرستان است. ابعاد ملی برخوردهای خشن و به آشوب کشانیدن یک نشست دانشجویی، در تحقیر جامعه دانشجویان، سرخوردگی این طیف و در نهایت واکنشهای آنان یافت می شود. مقابله نظامی با خواسته های دانشجویان تنها بر رادیکالیزم که هویت این صنف به شمار می آید خواهد افزود. بی گمان آنانی که به اصلاحات «چینی» علاقه نشان می دهند خود می دانند در ایران میدان «تیان آن من» به وجود نخواهد آمد. حقایق خرم آباد هشدار می دهد برای کسانی که در لاک خود به یک ساختار ایگارشیک و غیر دموکراتیک برای اداره ایران می اندیشند. ورنه ادامه این روند نه تنها گره گشا نخواهد بود که به یک آنارشیزم اجتناب ناپذیر منجر خواهد شد، از تاریخ پند بگیریم.

عکس یادگاری

همسایگان، لوس آنجلس، شماره ۱۲، خرداد ۱۳۷۹
 واقعه «دادگاه» شده است همه ی فکر و خیال «سرباز» (۱) دیگر در فکر خدمت سربازی و پادگان نیست. در اتاقش به جای عکس خمپاره و توپ و تفنگ تنها چند روزنامه ست، یک عکس یادگاری با دو لبخند زنده و جاندار، و چهار چشم به گویی به دلک سیرک خیره شده اند! دیروز او به حکم وظیفه، روزنامه نگاری را به زندان برد. او را تحویل زندانبان داد و در راه بازگشت در کناره جاده ای که زندان «اوین» را به شهر می پیوندد، درنگ کرد. آنگاه قلم و کاغذ برداشت و به برادرزاده اش «سهراب» نامه ای نوشت:

سهراب جان! پدرم همیشه می گوید آدم تا سربازی نکند و سختی نکشد، مرد زندگی نمی شود. حرف پدر درست، اما در این دور و زمانه چیزهای دیگری هم هست که او از آنها بی خبرست. پس این نامه را برایش بلند بخوان. آخر، تازگیها گوشش سنگین شده است. من مدت‌هاست از خود می پرسم چرا آدمی در کشورش پادگان می سازد، برایش نگهبان می گمارد و صبح تا شام کارش این است که برای خودش دشمن خیالی بسازد. شاید بزرگترها بگویند پادگان و توپ و تفنگ برای روز مبادا، که کسی به خانه ات دست درازی نکند، باز این حرف درست.

ولی این روزها من مشق سربازی نمی کنم، وظیفه ام شده است زندانیانی! مثلاً امروز کارم از زندان تا دادگاه و از دادگاه تا زندان این بود که خبرنگاری را بردارم و تحویل زندانبان بدهم. در راه زندان از خبرنگار پرسیدم:

– من سرباز، و تو خبرنگار، کدامیک بیشتر می توانیم به آب و خاک کشورمان خدمت کنیم؟
گفت: اگر هوشیار باشیم هر دو به یک اندازه!

گفتم: تو که فعلاً دشمن هستی و من نگهبان تو؟
خندید و گفت: روزگاری فکر می کردم تفنگها و پادگانها از نان شب واجب ترند. فکر می کردم هر صدای غیر خود، ناهنجارست و باید با نعره گلوله خاموشش کرد! آن روزها با فانوسقه ای به کمر و اسلحه ای به دوش از برج هایی پاسداری می کردیم که نمی دانستم درون شان چیست. امروز اما، می دانم چه می کنم، تنها با قلم کوچکی که هنوز روان می نویسد.
پرسیدم: توی روزنامه از چه می نویسی؟

گفت: از باران. از کشتزار پدرت که سالهاست ناامیدست. می نویسم در هوای مسموم نمی شود نفس کشید یا می نویسم به اندازه کافی پادگان داریم بیاید خانه بسازیم و مدرسه و پارک و کتابخانه. اصلاً بیاید این پادگان ها را بکنیم بیمارستان، نگاه کنید! سینما و تماشخانه کم داریم! اما بیشتر وقتها می نویسم باید دست برداریم از این تفنگها و نفرت و نفرینها، یا از دیگران می پرسم این نفرین و نفرت ها تا کجا، تا کی؟ به روزنامه نگار گفتم: توی دادگاه هم حرف حساب زد. اما کلافه ام که چطور اینها حالی شان نیست؟!
پرسیدم: در باغ بزرگ شهر چند پرند و مرغ آوازه خوان می خوانند؟
گفتم: بسیار.

باز پرسیدم: کدام یک خوشتر می خوانند؟

گفتم: عجب حرفی! آواز همه شان شنیدنی ست. گفت: عجب حرفی! آواز همشان شنیدنی ست.
گفت: من هم غیر از این نمی گویم. حالا اینها حالیشان نیست داستان دیگری ست. من در روزنامه ها می نویسم باغ بی هزار آواز، باغ نیست، کوچه بی صدا کوچه نیست. می نویسم پرند ها را رها کنید، تفنگچیها خلاف کارند! می نویسم دیگر شهر از عربده کشیها خسته ست. می نویسم خاک سرد، شیفته خورشیدست، چتر سیاه بر آسمان شهر نکشید. می نویسم ...
سهراب جان! روزنامه نگار داشت چیز دیگری می گفت که رسیدیم به زندان «اوپن». این زندان می ماند به قلعه «اکوان» دیو، که «ننه خاتون» در قصه ها می گفت. نه، از قلعه اکوان دیو هم ترسناکترست.

بار اولی که به مأموریت زندان «اوپن» می رفتم از خود پرسیدم پشت این قلعه با این دیوارهای بلند، غول های هفت سر زندانی اند؟ اما می بینم نه، انسانهایی که هیچ شباهتی به هیچ غول و هیولایی ندارند.

امروز، وقتی خبرنگار داشت از در آهنی بلند زندان می گذشت پرسید چه موقع سربازی ام تمام می شود، گفتم: چیزیش نمونده.
باز پرسیدم: بعدچه می کنی؟

گفتم: تفنگم را تحویل می‌دهم.

داشت می‌چرخید به راهرو باریکی توی آن خراب شده، که دلتنگش شدم. چیزی روی سینه‌ام سنگینی می‌کرد که او به آرامی روی برگرداند و پرسید: بعد چه می‌کنی؟ فریاد زد: روی تمام دیوارهای شهر می‌نویسم روزگار پادگان و زندان و توپ و تفنگ بسر رسیده!

دیگر روزنامه نگار را ندیدم اما فریادهای بریده بریده او از پشت دیوارها بگوش می‌آمد. من ... هم ... همین ... را ... می‌نوشتم.

غلامرضا بقایی

اردیبهشت ۷۹ (استرالیا - سیدنی)

۱- به دنبال تعطیل بسیاری از روزنامه‌های کشورمان در روزهای اخیر، در دادگاه شرع اسلام روزنامه نگاری به جرم فاشگویی و بازگویی حقایق محکوم و راهی زندان شد. در همین حال سربازی، شاید یکی از مأمورین انتظامی دادگاه و دادگستری از میان جمعیت راه جست تا با روزنامه نگار محکوم، عکس یادگاری بگیرد! روزنامه نگار، او را در آغوش کشید، و عکسی یادگاری در حافظه دادگاه به یادگار ماند.

خانه شیشه‌ای

چه کسی بر اسامی لیست ۱۰۷ نفر، در کشوی میز هاشمی رفسنجانی، خط قرمز می‌کشد؟

محمد قوچانی

عصر آزادگان، شماره ۱۵۱، ۲۹ فروردین ۷۹، ص ۹

روز کاری بیست و هفتم تیرماه ۱۳۷۴ برای اکبر هاشمی آغاز نشده بود که نامه‌ای روی میزش قرار گرفت و او در همان نگاه اول پیش از آنکه متوجه متن کوتاه نامه شود، به سیاهه نام‌هایی که آن را امضاء کرده بودند، خیره شد. نامه خطاب به او بود: «جناب آقای رئیس‌جمهور» و به یادش آورده بود که «جناب‌عالی هنگام تصدی مقام ریاست جمهوری در پیشگاه قرآن کریم و ملت ایران به خداوند متعال سوگند یاد کرده‌اید که از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت به رسمیت شناخته است، پاسداری کنید». نامه نویسان شکوه‌کننده به رئیس‌جمهور ادامه داده بودند: «این در حالی است که متأسفانه مشاهده می‌شود که در موارد متعددی به بدترین شکل به نام دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی، حرمت و آزادی اشخاص مورد تجاوز قرار گرفته و حقوق قانونی آنها پایمال می‌گردد. متأسفانه حرمت شکنان روز به روز جری‌تر شده و دایره حرمت شکنی خود را وسیع‌تر می‌کنند به گونه‌ای که هم‌اکنون مسلمانان متعهد و اندیشمند جامعه نیز آماج این حرمت شکنی‌ها شده‌اند. نمونه آن واقعه‌ای است که در اصفهان برای آقای دکتر عبدالکریم سروش رخ داد. چقدر تأسف آمیز است که انسان، شاهد تلاش خشونت‌آمیز برای برهم زدن مجلسی باشد که در آن استادی دردمند و صاحب‌نظر در بزرگداشت استاد دیگری که نقش احیاگر تفکر دینی در دینای معاصر را داشته (زنده یاد شریعتی)

سخن می گفته است». گرچه آن نامه نتوانست از حمله سه ماه بعد گروه های خشمگین هوادار حاکمیت به سخنرانی عبدالکریم سروش در دانشگاه تهران جلوگیری کند، اما در بایگانی ایشان پرونده ای را گشود که ۱۰۷ متهم داشت. آن نامه را ۱۰۷ نفر امضا کرده بودند. دو سال بعد در آستانه انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری یک نشریه محافظه کار چاپ تهران (که زیر نظر فرزند یکی از نمایندگان جامعه روحانیت مبارز در پارلمان منتشر می شد) نوشت: «در سال های اخیر شاهد فعالیت گروهی از روشنفکران مذهبی بوده ایم که بیش از هر زمان دیگری به نتیجه گیری سیاسی و اجتماعی از مباحث فکری علاقه نشان داده اند». نویسندگان بی نام و نشان آن نشریه محافظه کار (که عمرش تنها چند ماه بود و پس از شکست سخت محافظه کاران در آن انتخابات فروخفت) انگشت اشاره را به سوی نامه ۱۰۷ نفر برده بود و افزوده بود: «تهیه و صدور نامه ۱۰۷ تن آن هم با هدایت و نظارت مستقیم عناصر اصلی این جریان یعنی آقای دکتر سروش و مسئولان مجله کیان مرحله جدیدی از فعالیت سیاسی آنان را نشان می داد. اگر تا پیش از آن مباحث علمی و فلسفی تنها و یا عمده ترین طریق، جهت اعلام مواضع خاص سیاسی بود، صدور این نامه بیانگر آن بود که این فعالیت وارد مرحله نوینی شده و بازیگران اصلی این جریان، علاقه مند به قدم گذاردن در عرصه های عینی و عملی تر اقدام و عمل سیاسی هستند». آیا آنان که این سطور را می نوشتند، چهره به چهره ساختمان به آفرین تهران را به چشم می آوردند که در آن مردانی از این ۱۰۷ نفر سرگرم رهبری گروه انتخاباتی سید محمد خاتمی برای انتخابات ریاست جمهوری بودند؟ [...]

روز کاری بیست و هفتم تیرماه ۱۳۷۴ برای اکبر هاشمی رفسنجانی تمام نشده بود که او نامه ای را درون بایگانی قرار داد. در همان نگاه اول آن بیش از متن کوتاه آن نامه توجه کسی را جلب می کرد سیاهه نامه هایی بود که آن را امضا کرده بودند. از این سیاهه اینک سعید حجاریان بر تخت بیمارستان خفته است و ماشالله شمس الواعظین در اوین به سر می برد. اکبر گنجی و عباس عبدی نیز روزگاری را در اوین سپری کرده اند. چنانکه مردان بسیاری از آن فهرست در انتظار به سر می برند. تعداد خطهای قرمز برکشیده شده بر روی اسامی سیاهه ۱۰۷ نفر درحال فزونی است. ۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳- تعداد افراد این فهرست هر روز درحال کم شدن است. چه کسی بر اسامی این سیاهه خط قرمز می کشد؟

نامه های رسیده

نه چک زدیم نه چونه عروس اُومد به خونه

آقای منوچهر سالگی می نویسند:
حالا دیگه هیچ کم نداریم الحمد و لله رب العالمین که حکومت مقدس ولایت فقیه بیدار است و چار چشمی مراقب.

در این چند وقته که ما خارجه نشینان در خواب غفلت و ضلالت غلت و واغلت می زدیم، همه آن چه را که یک حکومت دموکراتیک از نوع آخوندی لازم می دانست، که بتواند با تمام تمدنهای زنده و مرده و نیمه جان جهان و ماورای جهان به گفتگو بنشیند، گشت یعنی این که کتره ای در همان داخل خودش یعنی در محدوده خودمانی اختراع کرد و بعد از اختراع دوباره هواپیما و زیر دریایی و موشک و لولهنگ، این بزرگترین دست آورد نظام است. حالا دیگه در حکومت خودمانی همه چیز هست، انتخابات دموکراتیک خودمانی نداشتیم برگزار شد؛ زندانی سیاسی زجر کشیده و شکنجه شده خودمانی نداشتیم تولید شد؛ اپوزیسیون خودمانی نداشتیم خلق شد؛ شهید خودمانی نداشتیم درست شد؛ و فقط مانده بود جبهه دموکراتیک ملی خودمانی که آن هم به حول قوه الهی و همت آقای طبرزدی به طرزی معجزه آسا از هیچ و پوچ و بدون هیچ گونه مواد اجنبی اختراع گردید.

«خانم پارسای مدیر مدرسه ما بود»

خانم ژانت آفاری از دانشگاه پردو در ممالک متحده درباره خاطرات خانم رویا پارسای: «فخر آفاق پارسای و دخترش فرخ رو» مندرج در شماره ۲۱/آزادی، می نویسند:
... مقاله شما را با چشمانی اشکیار خواندم. می دانید، خانم پارسای مدیر مدرسه ما بود، دبیرستان نوربخش. ایشان را کاملاً به یاد می آورم. خوشحالم که دانستم در آخرین گفته هایش به شما، توجه داشت که به عنوان یکی از کوشندگان پیشتاز حقوق زنان، هیچ وقت فراموش نمی شود، مثل مادرش! امیدوارم روزی بتوانیم به افتخار او کتابخانه ای درباره مسائل زنان تأسیس کنیم. دلم می خواهد روزی مطلبی درباره ایشان بنویسم. چطور می توان به اطلاعات و منابع بیشتری دست یافت، مثلاً شاید به نامه ها، دفتر خاطرات، مقاله ها، یا هر چیز دیگری؟
با بهترین آرزوها، ژانت آفاری، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰

امیدوارم آینده برای زنان بهتر از این باشد

خانم رویا پارسای از واشنگتن می نویسند:

در مورد مقاله «فخر آفاق پارسای و دخترش فرخ رو» به قلم این جانب مندرج در شماره ۲۱ آزادی، ضمیمه، وصیت نامه فرخ رو پارسای را که چند ساعت قبل از تیر باران نوشتند، می فرستم. این وصیت نامه هنگام تهیه مقاله مزبور در دسترس نبود. چنان چه ملاحظه می شود باخط خوب و بدون ترس و واهمه نوشته شده که قدرت این زن را می رساند. لطفاً در صورت امکان، جهت تکمیل مقاله به چاپ برسانید. از زحمات و توجه شما بسیار متشکرم.

رویا پارسای، ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۰

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وصیتی ندارم زیرا که اموال زیادی ندارم و آن چه داشتم مصادره شده است. به کسی بدهی ندارم و اگر از کسی طلب دارم، خود داند که آن را به فرزندان من بدهد. می دانم و وجدانم راضی است که گناہانی که در کفیر خواست به من نسبت داده شده و در رأی ذکر شده، هیچ کدام را مرتکب نشده ام.

چنانچه مرا که تسبیح و حلقه و ساعت من نیز در آنست به همسرم بدهید. بقیه، آن چه در زندان دارم به فاطمه پور یوسفیان [زندان بان] می بخشم. دادگاه بین زنان و مردان تفاوت زیادی می گذارد و امیدوارم آینده برای زنان بهتر از این باشد. پول را که در زندان بین زندانیان تقسیم کنید. امضا...»

«راست صدای استبداد قدیم است و چپ صدای استبداد جدید» نامه سر گشاده آقای منوچهر محمدی از زندان اوین:

چندی قبل، دستنوشته ای به امضای آقای منوچهر محمدی از طریق پست الکترونیکی به نشریه رسید که بخش اصلی و عمده آن در این جا نقل می شود.

این نامه جواب به اتهاماتی است که در نوار ویدیویی «معروف» امیر فرشاد ابراهیمی علیه آقای محمدی ابراز شده است. ناگفته نماند، این همان نواری است که منجر به تشکیل پرونده کیفری جنجال برانگیز «نوارسازان» شد. از آن جایی که آقای محمدی بلاذفاع، بدون برخوردارگی از امکانها و امتیازهای «خودی»ها با شرایط شاقه در زندان اوین بسر می برد، توجه به دفاع و تلاش وی برای اعاده حیثیت تکلیفی است وجدانی!

* * *

امیر فرشاد ابراهیمی که تا دیروز تثوربیین سیاسی و مغز متفکر جناح راست انصار بود، امروز با ۱۸۰ درجه چرخش به سوی تفکر رفرمیستی جناح چپ گرایش پیدا کرد و چون طیف چپ یعنی دوم خردادها بخوبی واقفند که از تفکر رفرمیستی واقعی برخوردار نیستند و از خط و گسست دموکرات بودن رنج می برند چاره ای نمی بینند جز اینکه انسانهای آزادیخواه و دموکراتهای واقعی را نزد مردم فهیم، خدشه دار نمایند برای اینکار جناح چپ به ترفندهای بیشماری متوسل

شد اما خوشبختانه هیچیک مفید و مؤثر واقع نشد چون مردم در تمیز و درک و تشخیص اندیشه های گروهی، قادر، آگاه و توانمندند. این بار طیف چپ، امیر فرشاد ابراهیمی را سوژه مناسبی یافت و از آنجا که امیر فرشاد ابراهیمی هم بدنبال شهرت، موفقیت و اندیشه ای خارج از اندیشه گذشته می گشت آماده پذیرش هر شرط و شروط دیکته شده و متمایز از جانب جناح چپ بود که یکی از این شرایط مورد نظر، تضعیف موقعیت سیاسی اینجانب بود چرا که این منوچهر محمدی بود که بارها در سخنرانیها و میتینگهای دانشجویی و دهها مصاحبه رادیویی برون مرزی گفته بود که هیچ فرقی در طرز نگرش فکری چپ و راست نیست. مستمر و بی هراس می گفت راست صدای استبداد قدیم است و چپ صدای استبداد جدید، بدون رعب و وحشت می گفت هیچ فرقی بین جناح چپ و راست نیست و اگر هم هست در شکل آن است نه در محتوای آن. یعنی به این صورت که جناح راست انحصار طلبی را به طریق شفاف و روشن صورت میدهد و جناح چپ انحصار طلبی را بصورت پنهان و مرموز. لذا اینجانب کلیه اظهارات امیر فرشاد ابراهیمی را در مورد خودم به شدت تکذیب می کنم و انتظار ندارم فردی که بخاطر شهرت و موقعیت ۱۸۰ درجه چرخش می کند ۱۸۰ درجه هم در مورد اینجانب دروغ بیافد و از نام من برای مطرح ساختن خویش سود بجوید. اینجانب در طول فعالیت سیاسی خودم کمترین ارتباط، دوستی و دیدار با حسین الله کرم، امیر فرشاد ابراهیمی و حسین سازور نداشته و ندارم. چهره الله کرم را اول و آخر فقط از طریق روزنامه ها بود که شناختم و افکار ایشان را هرگز قبول نداشته و ندارم. چهره حسین سازور را نه تنها که هیچگاه ندیده ام بلکه با نام ایشان بعد از اظهارات امیر فرشاد ابراهیمی در زندان بود که آشنا شدم و از طرفی چهره امیر فرشاد ابراهیمی را از طریق حضور در میتینگهای دانشجویی بود که شناختم. به این صورت که امیر فرشاد ابراهیمی رهبری یک گروه از انصار حزب الله را به عهده داشت و همیشه بصورت آماده در کلیه فعالیتها و میتینگهای دانشجویی بخصوص در میتینگهایی که اینجانب سخنران بودم حضور پیدا می کرد و به ضرب و شتم و شعار علیه ما اقدام می نمود تا این که بعد از دستگیری ام در حادثه کوی دانشگاه و بعد از سه ماه تحمل انفرادی به سلول من منتقل شد، لذا برای اولین بار در سلول زندان توحید بود که با ایشان هم صحبت شدم و ایشان هم کلیه اطلاعات مرا که حتی اشکال قانونی هم نداشت به بازجویان اطلاعات میداد، بازجویانی که به دو گروه چپ و راست تقسیم می شوند و هیچگاه مثل اینجانب نمی اندیشند. به همین خاطر این جانب برای همیشه مورد غضب و بی مهری چپ و راست قرار داشتم چون واقعیت این است که منوچهر محمدی نه مثل چپ می اندیشید و نه مثل راست، آنچه که بدان می اندیشد آنگونه است که انسانهای دموکرات می اندیشند و انسانهای دموکرات واقعی هم می گویند حکومت قانون و دموکراتیک نه حکومت بی قانونی و قانون جنگل.

اگر منوچهر محمدی اینگونه نمی اندیشید بارها سخنرانی هایش در همایش و میتینگهای دانشجویی توسط یاران الله کرم و امیر فرشاد ابراهیمی نیمه کاره نمی شد و مورد ضرب و جرح قرار نمی گرفت و در حالت بیهوشی روانه بیمارستان نمی شد. اگر محمدی اینگونه نمی اندیشید در سالگرد وفات مرحوم مصدق در احمدآباد مورد ضرب و شتم انصار حزب الله واقع نمی شد و با

لباس خونین به بیمارستان منتقل نمی گشت. اگر منوچهر محمدی اینگونه نمی اندیشید بارها قبل از سخنرانی در میتینگهای دانشجویی، توسط نیروی انتظامی ربوده نمی شد و به بازداشتگاه ها سپرده نمی شد. اگر منوچهر محمدی اینگونه نمی اندیشید خودش ۱۳ سال و برادرش مجازات اعدام نمی گرفت.

اگر منوچهر محمدی اینگونه نمی اندیشید بعد از دستگیریش روزنامه های چپ و راست لااقل یک بار از بی گناهی و مظلومیتش دفاع می کردند و تا حد جنون نویسندگی به فحش و هتاک و ناسزاگویی به او اقدام نمی کردند برای مردم و دانشجویان آگاه مسلم و مبرهن است که حکومت و روزنامه های چپ فقط یک تشکل دانشجویی را به رسمیت می شمارند و آن هم دفتر تحکیم وحدت است و تشکلهای دانشجویی مستقل و ملی گرا راجزو جریان سوم و برانداز نظام تلقی می کنند...

بله اینبار منوچهر محمدی در داخل زندان تکرار می کند و می گوید هیچ فرقی در طرز نگرش فکری چپ و راست نیست. راست صدای استبداد قدیم است و چپ صدای استبداد جدید. می گوید هیچ فرقی بین جناح چپ و راست نیست و اگر هم هست در شکل آن است نه در محتوای آن، به اینصورت که جناح راست انحصار طلبی را بصورت شفاف و روشن انجام میدهد و جناح چپ انحصار طلبی را بصورت پنهان و مرموز. در پایان هم می گوید منوچهر محمدی نه چپی اس و نه راستی بلکه یک ملی گرای دموکرات و صدیقی است.

زنده باد آزادی و برقرار باد عدالت، گسسته باد زنجیر استبداد

اوین، ساختمان ۲۶۹، سالن یک، منوچهر محمدی

آقای ع.غ.

روزنامه و مجله های مرحمتی برای استفاده نشریه رسید. همه دست اندرکاران نشریه از شما تشکر می کنند. امیدواریم باز هم مستفیض فرمایید.

نشریات رسیده

گاهنامه ها، فصلنامه ها، ماهنامه ها...

آرش، شماره ۲۴، مرداد، شهریور ۱۳۷۹، مدیر مسؤول: پرویز قلیچ خانی؛ زیر نظر هیأت تحریریه؛ مسؤولین صفحات شعر: منصور خاکسار و مجید نفیسی

Arash, Maison des Associations,
7, Place du Petit Martroy, 95300 Pontoise, France.

اتحاد چپ کارگری، بولتن سیاسی خبری، شماره ۲۷ تا ۵۲ (۱۰ ژوئیه - ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰)

Box 2233, 40314 Gtg, Sweden ; Fax: 0046 31139897.

اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان ایران، ماهنامه، سال ششم، ۷۳ تا ۷۸، اردیبهشت - مهر ۱۳۷۹.

Etehad Kar, Habib K, BP 162, 94005 Creteil Cedex, France ; Fax: 0049 224 131 0217

E-mail: etehadekar@cybercable.fr

انقلاب اسلامی در هجرت، صاحب امتیاز و مسؤول: ابوالحسن بنی صدر.

Enghelehab Eslami, 5 Rue General Pershing, 78000 Versailles, France;

Fax: 0033 1 3954 4526; E-mail: EEZ5760GOF@AOL.COM

بامداد، ماهانه، اجتماعی - سیاسی - فرهنگی، صاحب امتیاز و سردبیر: بهرام رحمانی.

Bamdad, Box 532, S-101 30 Stockholm, Sweden.

بدون شرح، نشریه مستقل همراه همسایگان، زیر نظر وفا آذر بهاری در لوس آنجلس منتشر می شود، شماره ۱۱،

نوروز ۱۳۷۹؛ شماره ۱۲، خرداد ۱۳۵۹؛ شماره ۱۳، مرداد ۱۳۷۹.

1355 Westwood Blvd., Suite 215, Los Angeles, CA 90024, USA;

Phone: 001 310 479 3427; Fax: 001 323 462 8267.

بهار ایران، نشریه کانون پناهندگان ایرانی - هلند، فصلنامه، سال ششم، شماره ۲۰ و ۲۱، بهار، تابستان ۷۹.

G.I.V.N., PB 32406, 2503 AC Den Haag, The Netherlands.

E-mail: BahareIran@mailexcite.com.

پار، ماهنامه، از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره ۱۷۳ - ۱۷۷ خرداد - مهر ۷۹، هیات تحریریه و همکاران: علی

سجادی، حسین مشاری، بیژن نامور، امیر مصدق کاتوزیان و کتابون.

Par, Monthly Journal, PO Box 703, Falls Church, VA 22040, USA;

Website: www.par.org ; Phone: 001 703 533 1727.

پیام زن، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان.

RAWA, PO Box 374, Quetta, Pakistan; E-mail: rawa@rawa.org; Website: www.rawa.org

پژواک، نشریه انجمن فرهنگی ایرانیان کلمبوس، همکاران: مهین خبیری، کیلیارد نراقی، یاس امیر ابراهیمی،

جیمز ای من، ابراهیم پایدار، نسرین پایدار، شیدا شیروانی، رضا صابری، فرشاد ظهیری.

Pazhvak, POB 3434 Columbus, Ohio 43210, USA.

پژوهش، «به تمام گروههای ملی و آزادخواه وابسته است»، هم آهنگ کننده: مصطفی عرب.

Pajouhesh, POB 262415, San Diego, CA 92196, USA.

پیام آشنا، ماهنامه، نشریه اجتماعی، فرهنگی از انتشارات شرکت نگارش، مدیر مسؤول و ناشر: جواد مصطفوی،

در کالیفرنیا به طور رایگان منتشر می شود، سال دوازدهم، شماره ۱۳۸، شهریور ۱۳۷۹.

Payam-e-Ashena, 25381-G Alicia Pkwy, Apt.377, Laguna Hills, CA 92653;

Fax: 001 949 699 6968.

پیوند، نشریه ماهانه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، سال سوم، شماره ۳۰-۳۴، اردیبهشت - شهریور ۷۹.

Peywand, Kronenburgsingel 251; 6831 GH Arnhem, The Netherlands;

E-mail: info@peywand.com

تک برگی راه کارگر، روزنامه سیاسی هیات اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران.

BP 195, 75563 Paris Cedex 12, France; Fax: 0033 1 4345 5804;

E-mail: orwi-info@rahekargar.org

توفان، ارگان حزب کار ایران، دوره ششم، شماره ۲-۶، خرداد-مهر ۷۹؛ «در افشای تروریسم دولتی جمهوری

اسلامی ... به مناسبت سیزدهمین سالگرد ترور رفیق حمید رضا چیتگر (بهمنی)» جزوه ۲ مارس ۲۰۰۰.

Toufan, Postfach 103 825, 60108 Frankfurt, Germany.

جنیش، ارگان کمیته دفاع از جنبش. «محل بحث آزاد نیروهای دموکرات و چپ ایران» شماره اول، مرداد ۷۹. (بدون نشانی)

درباره ایرلن، بولتن حقوق بشر، «در دفاع از دانشجویان و مبارزان آزاده ایران» به زبان فارسی و انگلیسی و ضمائم.

About Iran, PO Box 768, Morton Grove, IL 60053, USA; fax: 001 847 792 5926; E-mail: AboutIran@aol.com

دهخدا، دو هفته نامه، ویراستار: زاون، در لوس آنجلس به همت کتابخانه دهخدا به مدیریت محمد علی یزدی منتشر می شود. سال اول، شماره اول، ۲۷ فروردین ۷۹؛ شماره ۲ و ۳ اردی بهشت ۷۹؛ شماره ۴ و ۵ خرداد ۷۹؛ شماره ۶، ۳۱ تیر ۱۳۷۹.

Dehkhoda Bookstore, 1387 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024; Phone: 001 310 268 8289; Fax: 001 310 444 0624.

دنا، سیاسی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی، ماهانه، شماره ۴-۷، خرداد - شهریور ۷۹. مدیر مسؤول: مهندس علی اکبر راستگو، زیر نظر هیأت تحریریه.

Dena, Postfach 903173, 51124 Koln, Germany; Fax: 0049 220 31007; E-mail: info@paywand.com

راه کارگر، ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سردبیر اردشیر مهرداد. Rahe Karger, BP 195, 75563 Paris Cedex 2, France; Fax: 00 44 20 8926 9144

شهروند، نشریه فرهنگی جامعه فارسی زبانان کانادا. هفته نامه، حاوی اخبار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران و جهان و کانادا که در ایالت آنتاریو به همت و کوشش حسن زرهی، سردبیر؛ نسرين الماسی، ویراستار؛ هادی ابراهیمی، دبیر و تکوور؛ و شکیبا دیلمقانی، مسوول آگهیها، بطور منظم هر هفته روزهای جمعه در بیش از ۷۲ صفحه منتشر می شود.

4610 Dufferin St., Suite 208, Toronto, ONT M3H - 5S4.

Phone: 416 739 1086; Fax: 416 739 6418; E-mail: info@shahrvand.com

طرحی نو، شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، ماهنامه، سال چهارم، ۳۹، اردی بهشت ۷۹.

Tarhi no, Postfach 1402, 55004 Mainz, Germany.

عرفان ایرلن، نشریه بنیاد عرفان ایران، فصلنامه، دوره جدید، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۸، مدیر مسوول: دکتر مصطفی آزمایش، زیر نظر هیأت تحریریه.

انجمن عرفان ایران وابسته به بنیاد غیر انتفاعی و فرهنگی معرفتی جوهره می باشد که در کشور فرانسه به ثبت رسیده است. ناشران امیدوارند «تا با برخورداری از معاضدت صاحب نظران در عرفان، فلسفه، جامعه شناسی، انسانشناسی، ادبیات و هنر، ... بتوانند معرفتی آکنده از ارزشهای معنوی را در میان فارسی زبانان پراکنده در چهار گوشه جهان، بسط و توسعه دهند.»

Ed. Nour, BP 290, 75265 Paris; Cedex 06 France; Fax: 0033 1 4284 3391;

E-mail: soufi95@club-internet.fr

کارگر سوسیالیست، نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، ماهانه، سال دهم، دوره دوم، شماره های ۷۴-۸۰، اردیبهشت - شهریور ۷۹، سردبیر: م. رازی.

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts, EN6 1LE, UK, E-mail: Razi2000-irsl@yahoo.com

کاکتوس، فصلنامه شعر و داستان؛ به کوشش مجید روشنگر، عباس صفاری، حسین نوش آذر با همکاری پروین شکوری؛ دارای بخشهایی به انگلیسی و آلمانی؛ ناشر: بررسی کتاب در کالیفرنیا؛ سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۷۹.
The Persian Book Review, 11144 Washington Blvd., Culver City. CA 90232-3902, USA; Fax: 001 310 559 9945.

میراث ایران، نشریه مستقل فرهنگی، ادبی، تاریخی، غیرسیاسی و غیر مذهبی، فصلنامه، تابستان ۱۳۷۹ شماره ۱۸ و پاییز ۱۳۷۹ شماره ۱۹، دارای بخش انگلیسی؛ مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی؛ شورای دبیران: دکتر مهری ابوسعیدی، دکتر طلعت بصاری، محمد هادی حکمی، فرهنگ صادق پور، اردشیر لطفعلیان، دکتر هوشنگ رهنما، دکتر مهوش علوی نایینی، محمد صدیق، دکتر داویدگیلی، محمدعلی دولتشاهی، شیرین احکامی؛ مدیر داخلی: هاله نیا.

Persian Heritage, Inc., 110 Passaic Ave. Passaic, NJ 07055, USA.

نبرد خلق، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره ۱۸۰-۱۸۴، خرداد - مهر ۱۳۷۹؛ مدیر مسوول: زینت میرهاشمی.

Nabard, BP 20, 91350 Grigny Cedex, France.

نگاه، نشریه کانون پژوهشی نگاه، دفتر ششم سپتامبر ۲۰۰۰، «خانواده، مالکیت خصوصی و تن فروشی»، مدیر مسوول و سردبیر: بیژن هدایت، مشاورین: فرهاد بشارت، جعفر رسا، نیما پرومند.

Negah, Box 9069, 10271 Stockholm, Sweden; Fax: 0046 8 298056; E-mail: negah@swipnet.se

نگین، دوره جدید، شماره دهم، ۱۳۷۹، مدیر و سردبیر: دکتر محمود عنایت.

Dr. Mahmood Enayat, PO Box 7424, Santa Monica, CA 90406, USA;

Phone / Fax: 001 310 260 7942.

همسایگان، «گزاره نامه» جریده ای است به قطع (۳۱) که در لوس آنجلس در بیش از ۴۵ صفحه منتشر می شود که ۵ صفحه آخرش را به بخش انگلیسی اختصاص داده اند. مدیر: مهرداد حقیقی؛ دبیر بخش انگلیسی: دکتر بدیع بدیع الزمانی؛ همکاران: رضا شریفیها، دکتر بابک ماکان، وفا آذر بهاری، مسعود دانشور، مریم عطرچی (انگلستان)، بهرام صابونی (هندوستان)، نسرین پونا وال (نپال)، بهروز عدل (آلمان)، فریبرز صابری (فیلیپین)، شهریار امین (پاکستان)، عالم تاب عالم گیر (تاجیکستان)، مریم رفیعی (استرالیا)، نگار صبوچی (چین)، مسعود دانشور، رضا شریفیها، گیتی عضدانلو، کلاره اسفهلانی، دکتر سیروس مشککی، بهمن بیات، ایرج قوچانی، سالی ناطقی، صبا حقیقی، جمشید یگانه، مهرداد امتالی، احمد داوری، مهریز مهرداد، شهلا نامدار، واهیک. آخرین نشریه رسیده: شماره ۱۲، خرداد ۱۳۷۹، ژوئن ۲۰۰۰، بها ۲ دلار.

Hamsayegan, 6513 W.Hollywood Blvd., Suite 216, Los Angeles, CA 90028, USA;

E-mail: Hamsayegan@aol.com; Phone: 001 323 462 8872; Fax: 001 323 462 8267.

همگامان، نامه، تربیون آزاد هواداران جبهه ملی ایران، سال چهارم، شماره ۳۱، خرداد ۷۹، شماره ۳۲، خرداد - شهریور ۷۹، شماره ۳۳؛ مدیر اجرایی: دکتر ع. مهرآسا؛ زیر نظر شورای نویسندگان.

Hamgaman, PO Box 4361, Garden Grove, CA 92842

هشت مارس، فصلنامه زنان، نشریه سازمان زنان هشت مارس (ایرانی، افغانستانی)؛ مدیر مسوول: آذر درخشان، مدیر فنی: نسیم بهروز؛ شماره یک، اردی بهشت ۱۳۷۹ «ویژه کنگره مؤسس»

ZAN, Postfach 850442, 51029 Koln, Germany.

هوومان، سال دهم، شماره ۱۶، بهار ۱۳۷۹..

P.O.Box 3444, S-10369 Stockholm,

* * *

بررسی کتاب، ویژه هنر و ادبیات، زیر نظر مجید روشنگر دوره جدید، سال نهم، شماره ۳۴ زمستان ۱۳۷۸،
The Persian Book Review.
11144 Washington Boulevard, Culver City, California 90232-3902, USA.
Phone: 001 310 559 9944; Fax: 001 310 559 9945.

* * *

Iran Bulletin, a Political Quarterly in Defence of Secularism, Democracy and Socialism;
editorial board: Mehdi Kia, Ardeshir Mehrdad. International Journal of the Organization of
Revolutionary Workers of Iran, (Rahe Kargar).
Postal address: BM Iran Bulletin, London WC1N 3XX, UK.

The Persian Intellectual, a bi-monthly magazine for international readership, Vol. 1 No. 1,
June / July 2000; Publisher and Editor: Abbas Sadrai. Ph.D.
P.O.Box 24176, Los Angeles, CA 90024, USA.
Phone/Fax 001 310 271 4574

غلطنامه شماره ۲۱

متأسفانه در شماره گذشته فصلنامه بر اثر غفلت ما، نادرستیهای چاپی بیش از حد متعارف راه یافته است، با عرض پوزش، خواهشمندیم آنها را به شرح زیر درست بفرمایید:

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	۳	تو زستاره	تو از ستاره
۳	۱۳	۸۴	۹۳
۳	۱۴	۸۴	۹۴
۳	۱۹	۱۰۸	۱۲۰
۴	۲۴	۲۵۱	۲۵۰
۴	۲۵	۲۵۰	۲۵۱
۱۰	۴	آن فهرست آخوند	آن فهرست، آخوند
۱۰	۱۵	روحانی دین نظام	روحانی ابن نظام
۱۰	۲۰	جامعه در	جامعه. در
۱۱	۲۵	رانده شدند و	رانده شدند،
۱۲	۱۳	از صافی	نباید از صافی
۱۲	۱۶	رسوایی	نه رسوایی
۱۲	۲۷	چیره	چهره
۱۴	۲۱	سرش	سیرش
۱۵	۳۱	۱۹۷۸	۱۹۸۷

محافظة کار	محافظة کار	۱۲	۱۶
م: م، حزب کارگزاران		۲۳	۱۶
ن: م، به راستی		۲۸	۱۶
عصر آزادگان	صبح آزادگان	۱۷	۱۷
می فرستند	می فرستادند	۲۲	۱۹
از ادیکه قدرت	از قدرت	۱۶	۲۰
خمینی آن را	خمینی را	۲۰	۲۰
ادامه	ارائه	۲	۲۱
اما ... کند.	آیا ... کند؟	۹	۲۱
خصوصی	خصوص	۵	۲۲
دینی	دین	۱۸	۲۲
منحصر ترور،	منحصر،	۱۱	۲۳
گویا	آیا	۲۰	۲۳
خمینی و نقد ارتجاعی که او بانی اش بود	خمینی ست	۲۰	۲۴
بیش از این ترور	بیش از این،	۲	۲۵
اعتراضی	اعتراض	۱۳	۲۶
سرکوب کم نظیر	سرکوب	۱۷	۲۷
کشور»	کشور	۲۸	۲۷
از خشونت‌ی که در ذات نهاد دولت است حرف می‌زنم	حرف می‌زنم	۷	۲۸
بوده اند	بود	۲۳	۲۸
به مرد ریگهای دوران	به دوران	۱۰	۳۱
سخنرانی اش	سخنرانی اش که	۲۲	۳۲
دیگری از حرکتها هم	دیگری هم	۳۱	۳۲
رژیم، در	رژیم و در	۳۴	۳۴
گفتن	گفتن	۳۳	۳۷
متوجه همه	متوجه صناهای همه	۱۴	۳۸
یکی	یک	۲۳	۳۸
او ابراز	او در ابراز	۲۳	۳۹
که سر نیخ تمام	که تمام	۶	۴۰
اسلامی	اسلام	۱۸	۴۱
با هم	باز هم	۳۴	۴۱
با یهودیها	یهودیها	۳	۴۲
نیخ مناسبات	مناسبات	۱۹	۴۲
در واقع با	در واقع را با	۱۹	۴۶
اجرائی	اجزای	۱۳	۵۷
طلب بودن	طلبی بودن	۷	۵۸
بیانیه	بیابید	۲۱	۶۳
چارواداری	چارواداری	۲۰	۶۴
می کنند	می کند	۵	۶۷
در حالی	در حال	۱۴	۶۷
دوره قاجار	قاجار	۱۷	۶۸
وارداتی	صادراتی	۲۶	۶۸
نباشد	باشد	۲۷	۶۸
برنامه های	برنامه ای	۱۹	۶۹
عبارت است	عبارت	۲۵	۷۱
عبارت است	عبارت	۲۶	۷۱
خارجی	ارجی	۷	۷۸
دین، آنها	دین آن آنها	۳	۷۹

فرهنگ باوری	فرهنگ باوری	۱۱	۸۰
داغدار	دغدار	۲	۸۶
بود	است	۶	۱۰۲
نیمه فعال	نیم فعال	۲۵	۱۰۲
رد می کند	رو می کند	۲۰	۱۰۴
بر اثر خودکامگی	با خودکامگی	۲۹	۱۰۴
موانع، بالاخره	موانع خوانید بالاخره	۲۳	۱۱۲
ملکداری	ملکزاری	۲۱	۱۲۶
در جز	در جز	۶	۱۲۷
اقتصادی در استقلال شخصیت	اقتصادی شخصیت	۲۱	۱۳۴
خیلی محدودتر هستند	خیلی هستند	۲۷	۱۳۷
به او بشود	به بشود	۱۶	۱۳۸
توانسته اند	توانستند	۲۲	۱۴۱
خانوادگی	خانواده ای	۱۴	۱۴۶
آینده شان	آینده اشان	۱۸	۱۴۶
ابزار	ابراز	۳۲	۱۴۶
نقش به سزایی	بسزایی	۲۶	۱۴۸
اقتصادی در استقلال شخصیت	اقتصادی شخصیت	۱۶	۱۵۵
رو در روی او	رو روی او	۱۳	۱۶۱
اندیشه های	اندیشه های	۹	۱۶۳
حل	حمل	۲۶	۱۶۴
نیزه مقررات	نیز و مقررات	۲۶	۱۶۵
هیچ قانون	هیچ قانونی	۹	۱۶۶
مسائلی	مسائل	۲۷	۱۶۷
به آنها	به آن جا	۱۴	۱۷۴
فرد	خرد	۱۹	۱۷۵
دستمایه	یا دستمایه	۱۸	۱۹۴
آنان	آنان را	۱۷	۱۹۵
که در روز ۱۹ آوریل گذشته	در روز ۱۹ آوریل گذشته که	۲۵	۱۹۵
یعنی	یعنت	۸	۲۰۰
با کلمات باید اعتراف	باید کلمات با اعتراف	۲۴	۲۰۱
سرکوب شدید	سرکوب شد	۲۸	۲۰۳
سزایی به دست	سزایی را بدست	۲۰	۲۰۸
زنجیره ی	زنجیره ای	۸	۲۱۲
رنجبران ایران	رنجبران ایرا	۸	۲۲۱
مرتضوی	مرتوضی	۸	۲۲۱
رمان	رمانی	۲۱	۲۲۸
آن شهر را	آن هر را	۲	۲۴۹
چرا بر	چر بر	۲۳	۲۴۹

برگ تقاضای اشتراک و کمک مالی

نشریه آزادی بدون کمکهای مالی و همکاری معنوی دوستان و خوانندگانش امکان ادامه انتشار ندارد. لطفاً ما تماس بگیرید، آزادی را آبونه شوید.

نام
نشانی

شماره تلفن و یا فاکس

مایل به تمدید اشتراک خود می باشم و وجه آن را ارسال می کنم.

بدینوسیله بهای اشتراک چهار شماره آزادی را به مبلغ ۱۶ پوند / ۱۷۰ فرانک فرانسه / یا معادل هر یک / ۲۷ دلار آمریکا به اضافه ۱۰ دلار هزینه پست برای آمریکا و کانادا به حواله AZADI ارسال می دارم.

مبلغ به عنوان کمک مالی ارسال می کنم.

مایل به همکاری و توزیع نشریه هستیم.

نشانی پستی:

بریتانیا:

NDFI
B.M. Gonville, London WC1N, 3XX, U.K.

آلمان:

Mehdi Barzin
Postfach 110211, 35347 Giessen, Germany

آمریکا:

P.O.Box 11315, Alexandria, VA 22312, U.S.A.

AZADI

Published by:
The National Democratic Front of Iran

No.22 & 23
Summer & Autumn 2000

نشانی بانکی:

Account No: 60-04-04 / 01457535
National Westminster Bank PLC.
Knightsbridge Branch
186 Brompton Rd.
London SW3 1XJ U.K.

نشانی برای اشتراک و مکاتبه:

Address:
B.M. Gonville
London WCIN 3XX
Facsimile: 0033 1 4320 4358
Websitt :<http://www.azadi-iran.org>.
E-mail: ndfi@azadi-iran.org

نشانی برای اشتراک در امریکا و آلمان:

USA:
P.O.Box 11315
Alexandria VA 22312

Germany:
Mehdi Barzin
Postfach 110211
35347 Giessen

Price: 5 Pounds Sterling / 55 FF or the equivalent in other currencies
Subscription: 16 Pounds Sterling for 4 issues.

www.iran-archive.com

AZADI
Quarterly Review
No. 22 & 23
Summer & Autumn 2000